

صد دروازه

مختصری از تاریخ و جغرافیای اُمغان

تألیف

علی اصغر کشاورز و دامغانی

تاریخ و جغرافیای
ایران

فصل اول

مقدمه

۱

۲

۳

۴

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

بها : سیصد ریال

بسمه تعالی

فاعتبروا یا اولی الابصار

طایفه «باصری ها» که در شهر شاهرود به «باسوری ها» معروفند بخشی از تاریخ معاصر منطقه است که در اواخر حکومت قاجار «احمد شاه قاجار» از مرودشت شیراز به این منطقه مهاجرت کردند.

گروهی از طایفه مذکور تقریباً به مدت پنجاه سال «اواخر قاجاریه و زمان پهلوی اول و اوایل حکومت پهلوی دوم» سایه اقتدار و سیطره خود را بر بخشی از مناطق دامغان، سمنان، شاهرود گسترانیدند که نه تنها باعث ارباب و وحشت مردم شدند بلکه وقایع نگاران و پژوهشگران اجتماعی و فرهنگی را نیز تاکنون بر آن نداشته است تا در این زمینه تحقیقاتی را ارائه کنند.

به هر حال مؤلف کتاب «طایفه باصری ها در کومش» به سهم خود، تا حدی توانسته است بخشی از اسناد و گزارشات طایفه «باصری» را برای ثبت تاریخ و نیز برای عبرت اندوزی مردم بیان کند.

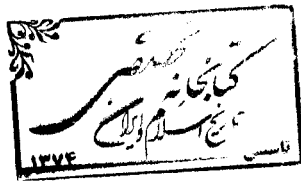
بر این اساس، این کتاب برای مردم ایران بالاخص مردم شهرهای شاهرود، دامغان، سمنان خواندنی و قابل استفاده است.

آنچه که مهم است کتاب حاضر، نخستین کتاب مؤلف و مهم تر از همه، نخستین کتاب راجع به طایفه «باصری» است که به چاپ می رسد.

نکته شایان توجه این که بخشی از طایفه باصری که موجب ماجراهای تلخی در منطقه شده اند چنان غصه ها و تبعات منفی بر جای گذاشته اند که هنوز، بعضی از رفتار آنان برای گروهی از مردم تداعی می شود. بسیار وحشت انگیز و تکان دهنده است. گذشته بر این برخی از مردم عادی، سپر بلای آنان

صد دروازه

مختصری از تاریخ و جغرافیای امغان



تألیف
علی صفرکش و زرد امغانی

از این کتاب یک هزار نسخه در چاپخانه بهمن چاپ شد
شماره ثبت در دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۵۸۷ مورخ نهم تیر ماه ۱۳۵۲

مقدمه

در سال ۱۳۳۶ هجری قمری، این بنده حبیب یغمایی از خوربیا بانك به شهر دامغان رفتم، و در مدرسه ناظمیه به تحصیل اشتغال جستیم. دروسی که در آن مدرسه تدریس می شد به تحقیق از تحصیلات دبیرستان امروزی برتر بود.

مدرسه ناظمیه دامغان را مرحوم حاج عبدالحسین سمنانی (ناظم التجار) در سال ۱۳۳۵ هجری قمری تأسیس کرد. مرحوم ابوالمفاخر یغمائی در تاریخ آن گفته:

بتاریخ گفتیم و تبریک او «زهی ناظم و کرده نیک او»

در آن سال ها حکومت شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان و جندق بامرحوم یدالله میرزا عضدی بود (امیراعظم دوم) و ریاست روحانی شهرستان بامرحوم حاج میرزا رضا معلم شریعت مدار دامغانی (که شرح احوال و اشعارش در این کتاب آمده). شاهزاده نجفقلی میرزا معزی (آقا سردار) نیز از مالکان بنام بود و مدیریت مدرسه را عبدالله یاسائی (صدرالادباء) داشت و او در ادبیات فارسی و عربی و فقه و حکمت و منطق مجتهد بود و در علوم جدید استاد. علی محمد

پیمان یغمائی (فرزند عبدالله موثق دفتر بزرگ خاندان یغما در آن منطقه) و احمد نیری و دیگر معلمین آزموده تدریس کلاس‌ها را بعهدہ داشتند، و عبدالکریم کسرائی حاکم ادب دوست و ادب‌پرور شهر بود.

این افراد فضیلت پرور در تعظیم مدرسه و تشویق شاگردان هم‌آهنگی و یکدلی تمام داشتند و در واقع محیطی علمی و ادبی بزرگتر از گنجایش شهری کوچک چون دامغان ایجاد شده بود.

برگزیدگان هم‌درسه‌های دبستانی بهترین دوستان‌اند و مرا از این سعادت بهره‌مندی تمام بود: دکتر علی سعادت (مرحوم)، هدایت‌الله‌دآوری (مرحوم)، عبدالله خسروی (مقیم ایتالیا)، علی اصغر کشاورز، از آن جمله بودند و هستند.

علی اصغر کشاورز در زمان وزارت داور به قضاوت دادگستری گرائید و اکنون وکیل پایه یک دادگستری در گرگان است. او فرزند مرحوم حاج رضاقلی مایانی دامغانی است که از اعیان و بزرگان آن منطقه بود. کشاورز در تحصیل ادبیات عربی و فارسی در همان ایام کوشش داشت؛ هم طلبه مدارس قدیم بود، و هم محصل مدرسه جدید؛ و اکنون در هر دو رشته بنام است. درمسند قضا پایگاهی رفیع دارد و در شاعری و نویسندگی مقامی منیع.

دامغان از شهرهای باستانی مهم و معروف ایران است. می‌گویند وقتی پایتخت اشکانیان بوده و دایره اطرافش از

عظمت در چهار روز پیموده می شده. درباره این شهر باستانی کتابها نوشته اند و تحقیق ها کرده اند و اخیراً کتابی تحقیقی از علمای فرانسه از اروپا به تهران رسیده که سید جلیل محمد تقی مصطفوی دانشمند باستانشناس در تهیه ترجمه آنست و آن کتاب متضمن مطالبی بدیع است و تحقیقاتی تازه. آنچه به خاطر می آید آقایان اقبال یغمائی، رفیع حقیقت، رحمت الله نجاتی، کتابها و مقالاتی درباره دامغان نوشته اند و شاید دیگران هم نوشته باشند؛ اما از همه آثار نویسندگان فارسی زبان تصور نمی رود کتابی بدین تفصیل و تمامی انتشار یافته باشد.

به پاس دوستی قدیم، کشاورز عزیز، چاپ و انتشار این کتاب را از بنده خواست و بنده از برادر اقبال یغمایی استدعا کردم که این خدمت را تعهد فرماید و از او امتنان دارم. چنانکه خوانندگان توجه می فرمایند مندرجات این کتاب، تحقیقی صرف به روش علمای باستانشناس اروپایی نیست، اما در شناختن دامغان و بزرگان دامغانی و آثار باستانی این منطقه و تحقیقات تاریخی بسیار مفید است، و آموزنده است، و جذاب است و مستند که: اهل البیت اداری بمافی البیت. چاپ کتابی بدین زیبایی با گرانی وسائل دشوار است ولی چنانکه توجه می فرمایند از تهیه نوع کاغذ و چاپ و گراور مرغوب ضمتی نشده و ایسن همه از الطاف خاص انجمن آثار ملی است.

انجمن آثار ملی در انتشار آثاری در شناساندن نقاط کشور شاهنشاهی همواره بذل مجاهدت می فرماید و نهایت امتنان است که باخرید مجلداتی چند از این کتاب وسایل مقدماتی طبع و نشر را موجب گشت هر چند این افتخار نصیب نیفتاد که از سلسله انتشارات انجمن به شمار آید.

ما یاران و دوستان قدیم، به دامغان - این شهر عزیز نجیب - مدیونیم که مارا در ریعان جوانی در دامن خود به شرافت و سرافرازی و نیکنامی پرورده و بر آورده است؛ در مدرسه هایش درس خوانده ایم، در مساجدش روزان و شبان نماز گزارده ایم، به دهات اطرافش سفرها کرده ایم و از آب و خاکش بهره ها یافته ایم.

ما به روان تابناک بزرگانی که مدرسه را تأسیس کردند و کتاب و لوازم تحصیلی را فراهم آوردند، و در جشن های امتحانی از هیچگونه تشویقی پدران خودداری نداشتند، و معلمینی که در تعلیم و تربیت ما همت گماشتند و دوستانی که سالها در یک اطاق همدم و همدرس بودیم و اکنون از جهان رفته اند درود می فرستیم : درودی پاک تر از شبیم بهاران و برف کوهساران.

حبیب یغمائی

مقدمه

در این کشور کهن سال که چند قرن پی سپر حوادث خانمان
بر انداز بوده آثاری وجود دارد که دلیل تمدن و تشخص و اصالت ساکنان
این مرز و بوم، و نمودار تأثیر حوادث است.
جمع آوری این آثار از هر گوشه و کنار و ثبت آنها به هر مقدار
به منزله دلائل صحت و اصالت سند قوم ایرانی است که به محکمه تاریخ
عرضه می شود .

بر اثر این احساس و علاقه به زادگاه خود که جزئی از میهن عزیز
است، در نظر گرفتم آنچه بتوانم از دامغان - صدر و آزه - هکاتم پیلس -
در کتب دیده و یا شنیده و شخصاً دیده ام جمع آوری کرده به یاد بود
بگذارم. بقدر توان میکشد بار مور.

علی اصغر کشاورز دامغانی

دامغان قدیم

شهر دامغان در چهارصدسال پیش از میلاد مسیح چنان عظمتی داشته که اشك سوم و تیرداد اشکانی در سال ۲۴۹ پیش از میلاد آن را پای تخت قرار دادند . این شهر تا قرن اول میلادی به اهمیت خود باقی و مرکز ایالت بزرگ «قومس» بوده است . برخی طرح این شهر را به هوشنگ نسبت داده اند . اما مناسب تر این است معتقد شویم که به مناسبت موقعیت طبیعی که مهمترین آن رودخانه موسوم به «چشمه علی» که از دره کوههای شمالی جاری است و طبعاً کسانی در این محل سکونت کرده اند به تدریج صورت شهر پیدا کرده است، و گرنه با توجه به طرز حکومتهای فاقد تشکیلات عمرانی و شهرسازی، مخصوصاً اقدام به ایجاد شهر در این منطقه نشده است . چنانکه نوشته اند قریب چهارصدسال پیش از میلاد ، جمعی از مغان در مسیر همین رودسکنی گزیده اند و به علت سکونت آنان نخست «ده مغان» نامیده شده و بعدها بمرور زمان و تغییراتی که طبعاً در استعمال لغات پدید می آید گاهی «دامغان» به حذف «ه» و بالاخره با تبدیل «ه» به «الف» دامغان گفته شده است .

اشاره فردوسی لامعی شاعر گرگانی در وصف سرمای زمستان
ولامعی بدامغان به این معنی اشاره می کند :

گردد به هردیار در این فصل روزگار

آتش پرست خلق چو در دامغان

فردوسی هم پس از شکست نهائی افراسیاب که کیخسرو به چین
و ترکستان و مکران و زابل و خوارزم و بلخ و بخارا گردش می کند
می گوید :

سوی طالقان آمد از مرورود	جهان شد پر از ناله نای و رود
همه شهر یکسر بیاراستند	می و رود و رامشگران خواستند
درم ریختند از بر و زعفران	چودینار و مشک از کران تا کران
ازان سو به سوی نشابور شاه	بیاورد پیلان و گنج و سپاه
به شهر اندرون هر که درویش بود	و گر خوردش از کرده خویش بود
درم داد مر هر یکی را ز گنج	پراکنده شد بدره پنجاه و پنج
وز آنجا سوی دامغان بر کشید	همه راه زر و درم گسترد
به يك هفته آنجا بیاسود شاه	همان دید پیلان و اسب و سپاه
سر هفته را کرد آهنگ ری	همه راه با رامش و رود و نی

از این اشاره برمی آید دامغان در آن هنگام شهری بوده که توانائی
داشته کیخسرو و سپاهش را يك هفته پذیرائی کند .

این شهر تاریخی که تا حدی جنبه افسانه به خود
محل شهر گرفته برخلاف نظر و تصور برخی مورخان که
محل آنرا در هشت کیلومتری جهت جنوبی و یا جنوب شرقی شهر کنونی
دانسته اند ، در همین محل و در داخل باره کنونی که هنوز مقدار زیادی

در ضلع شرقی و جنوبی موجود است ، بوده و این تو هم برای نویسندگان از عنوان صد دروازه ، پیدا شده که با محیط آثار باره کنونی بی تناسب جلوه کرده است . با اینکه این قبیل اغراقات در عرف و عادت بسیار دیده و شنیده شده مانند : چهل ستون ، چهل دختر ، که با واقع تطبیق نمیکند ، و هیچ شهری هر قدر بزرگ باشد صد دروازه نخواهد داشت و چون این شهر در زمان آبادی و عظمت خود بی نظیر و یا کم نظیر و در مسیر شاهراهی بزرگ بوده به این صفت موصوف گردیده ؛ و باره ای که هم اکنون دیده می شود و حمد الله مستوفی دور باره راهشت هزار گام نوشته ، هر ضلعی از آن قریب چهار کیلومتر است و قاعده آن آنچه از حوادث و باران مصون و باقی مانده بیش از چهار متر و ارتفاع آن بیش از شش متر است و در تواریخ دیده و شنیده نشده که بانی و آمر بنای این دیوار عظیم چه کس و در چه زمان بوده و مانند شهر در تاریکی تاریخ فرورفته است .

با توجه به اینکه در زمانهای پیشین و حتی در اوائل زمان جنگها و ناایمنی ها زیاد ، و در هر گوشه از کشور ایران یکی فعال مایشاء و رسم ملوک الطوائفی برقرار بوده ، مردم ناچار گرد خود حصارها و پناهگاههایی ایجاد می کرده اند و در آن سکنی می گزیده اند ، قهراً خانه ها و مساکن کوچکتر و فشرده تر بوده است . در داخل همین باره سکونت بیش از يك میلیون نفر امکان داشته است . اکنون هم در داخل باره موصوف نه تنها خانه های مسکونی جمعیتی قریب پانزده هزار نفر بلکه باغهای زیاد و چند مزرعه به نامهای : سراوری زرجو ، باغشاه ، بالامحله ، امیران و غیره موجود است که این همه دلیل عظمت شهر است . و در اغلب همین اراضی زراعتی خرابه های مساکن و بازار دیده میشود ، که از نظر باستان شناسی درخور توجه است و نوشته های مورخان قرون اولیه بعد از

اسلام مؤید این نظر است . چنانکه یاقوت حموی بنائی از دوره ساسانیان را در این شهر یاد کرده که اکنون اثری از آن دیده نمی شود.

در جهت جنوبی داخله باره نسبتاً خرابه های زیادی
آتشگاه است که آنرا آتشگاه می نامند و گفته اند در این
 خرابه ها معبدی از زمان ساسانیان باقی مانده بوده و ممکن است همان
 باشد که یاقوت حموی در سفرنامه خود نوشته است .



نظر مقدسی می نویسد: گرد دامغان دژی است که دارای
 مقدسی مورخ سه دروازه است: دروازه ری . دروازه خراسان.
 (ولی نام دروازه سوم را ذکر نکرده) ، و دو بازار دارد : بازار بالا و
 بازار پائین (ولی اکنون فقط يك بازار دارد) و مسجد جامع شهر در
 کوچه قرار دارد . باتوجه به وضع کنونی مسجدی که مقدسی می نویسد
 همین مسجد جامع فعلی است که در کوچه است و یکی از دو مناره موجود

جنب این مسجد که در حدود سال ۵۰۰ هجری قمری بنا شده و ارتفاع آن ۲۶۷۵ متر است .



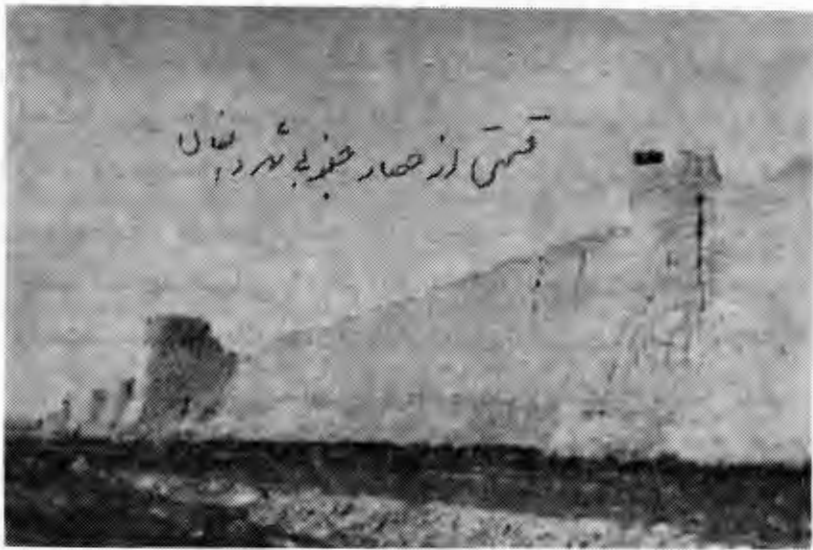
بنا به آنچه گذار باستان شناس معروف و حافر «تپه عقیده گذار حصار» واقع در دو کیلومتری خارج باره شهر نوشته است ، مسجد تاریخانه در دوره خلفای بنی عباس ، مسجد جامع کنونی در زمان سلاجقه ساخته شده.

منظور این است که شهر صد دروازه دامغان « هکاتم پیلس » که پای تخت اشکانیان و مدتی پای تخت ساسانیان نیز بوده در ۴۸۴ سال قبل از میلاد شهری بزرگ و مرکز ایالت قومن و تا قرن اول میلادی هم پای تخت بوده و شاهراه خراسان بزرگ از سرتاسر ایالت قومن که به نیشابور منتهی می شده می گذشته است . خرابه های معبد زمان ساسانیان در داخل همین باره بوده و اینکه برخی وجود شهری را به نام قومن در این ناحیه تصور کرده اند درست نیست و این اسم به ایالت و ناحیه ای

اطلاق می‌شده که بنابه اقرب احتمال از سردره خوار و رامین شروع و به نیشابور خاتمه می‌یافته و مرکز آن شهر دامغان بوده .



موضوع دیگری این نظر را تأیید می‌کند که شهر دامغان در جهت جنوب شرقی شهر و باره کنونی بوده حفریاتی است که در محل موسوم به «تپه حصار» خارج از باره واقع در جنوب تقریباً شرقی است به عمل آمده و آثاری از زمان ساسانیان به دست آمده . این مسئله هم نمی‌تواند دلیل باشد زیرا محل تپه حصار به فاصله دو سه کیلومتر در طرف شرقی باره است و به طوری که می‌دانیم معمولاً در خارج اغلب پای‌تخت‌ها از طرف امر او پادشاهان نزهتگاهها و قصوری ساخته می‌شود و کشف اثری از ساسانیان دلیل نمی‌شود . و بر تأیید این نظریه مندرجات تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم پیرنیا است به نقل از مورخان یونانی: کنت کورث، پلوتارک ، اریان ، دیودور.



پایان کار
داريوش

خلاصه اینکه وقتی در سال ۳۳۰ قبل از میلاد دارا
پس از شکستها به طرف خاور رفته و از در بند
«کسپین» (بحر خزر) که مادر را از پارت جدا می کرد و آن محل را بادره
خوار تطبیق می کنند ، و در آنجا دروازه ای بنا کرده بودند گذشت ،
اسکندر سرعت حرکت را بیشتر کرد و به سرداران سپاه خود گفت :
فتح ما در شخص اوست ، و سرعت ، جایزه این فتح است
و با نهایت سرعت شانزده فرسنگ و نیم پیمود و به دهی رسید که به
او گفتند ، داریوش را در اینجا «بسوس» گرفته و اسکندر با سرعت بیشتر
بسوس و سپاهیان او را تعقیب کرد تا به حدی نزدیک شد که همه سپاه سواران
او را می شنید. بسوس به ارباب دارا نزدیک شد و به او تکلیف کرد که بر اسبها
نشسته با آنها فرار کند. داریوش نپذیرفت. آنها خشمگین شدند و چند
تیر به طرف او انداختند و دو نفر از غلامان او را کشتند. زخمهای زیاد به
اسبان ارباب زدند تا نتوانند حرکت کنند. و فرار کردند . اسکندر از دور

اختلال قوای بسوس را دید. حمله کرد. در این گیرودار سه هزار نفر از پارسی‌ها کشته و عده‌ای اسیر شدند و کسی نمی‌دانست ارابه داریوش کجا است؟ در این حال اسبان ارابه داریوش که بی‌راننده بودند ارابه را از راه بیرون بردند. در نزدیکی چشمه از شدت گرما و خونی که از آنها رفته بود ایستادند. «پولیس ترات» نام مقدونی که برای رفع عطش به سر چشمه آمد دید اسب‌هایی با زخم زیاد با ارابه آنجا است و ناله شخصی را شنید. به ارابه نزدیک شد. دید مقدار زیادی پوست در آن است و ناله از زیر پوست‌ها می‌آید. پوست‌ها را برداشت دید شخصی بالباس فاخر با زنجیرهای طلا بسته شده و مجروح است. چون داریوش زبان یونانی می‌دانست پیام‌هایی به او گفت که به اسکندر بگوید، و سپس از او آب خواست و دست خود را در دست ترات گذاشت و درگذشت. پس از چند لحظه اسکندر رسید و به حال آن شاه مقتدر رقت آورد و ردای خود را روی نعش داریوش انداخت.

مقتل داریوش
 محلی که اسکندر به سر نعش داریوش رسید و در نزدیکی دامغان در جنوب شرقی سفید کوه که آب‌هایش به دهکده‌های قومس می‌رود یعنی در شمال حاجی آباد کنونی بوده. و فردوسی بدون اینکه محل کشته شدن دارا را ذکر کند در شاهنامه می‌گوید:

چو دارا بیاورد لشکر به راه	سپاهی نه بر آرزو رزمخواه
شکسته دل و گشته از رزم سیر	سر بخت ایرانیان گشته زیر
نیاویختند ایچ با رومیان	چو روبه شد آن نره شیر زیان
گرانمایگان زین‌های شدند	زارج و بزرگی به‌خواری شدند

چو دارا چنان دید بر کاشت روی
 گرفتند با شاه سیصد سوار
 دو دستور بودش گرامی دو مرد
 یکی موبدی نام او ماهیار
 چو دیدند کان کار بی سود گشت
 یکی بادگر گفت کاین شور بخت
 ببايد زدن دشنه‌ای بر برش
 سکندر سپارد به ما کشوری
 همی رفت با او دو دستور اوی
 مهین بر چپ و ماهیارش به راست
 یکی دشنه بگرفت جانوسیار
 نگون شد سر نامبردار شاه
 در دامغان اکنون دو حاجی آباد در دو طرف شهر هست یکی
 حاجی آباد رضوه در سمت غربی و دیگری حاجی آباد بستجان در طرف
 شرق شهر است که در امتداد شاهراه به طرف خراسان است و به نظر
 می‌رسد که واقعه قتل و مرگ دارا «داریوش» در محل حاجی آباد بستجان
 يك فرسنگی شهر بوده است. زیرا در جنوب شرقی سفیدکوه است که
 آبهایش به دهکده‌ها می‌رود و آبی که از سفیدکوه می‌آید آب چشمه‌علی
 است که به شهر و دهکده‌ها می‌رود و ما برای اثبات نظریه خود خلاصه‌ای
 از واقعه تأثر آور مرگ دارا را ذکر کردیم تا بهتر ثابت شود که شهر
 افسانه‌ای «صد دروازه» «هکاتم پیلس» «دامغان» مرکز ایالت قومس در
 همین محل و در داخل همین باره بوده و واقعه قتل و مرگ دارا را با ماه
 ژوئیه - تیر ماه شمسی تطبیق کرده‌اند.

حاجی آباد

به نظر می آید که راجع به دهکده حاجی آباد توضیح بیشتری هم داده شود: نام «حاجی آباد» از اسامی است که بعد از غلبه اعراب و گسترش اسلام معمول شده و محل فوت دارا با این دهکده موجود تطبیق گردیده و آنچه از آثار استفاده می توان کرد این است که به فاصله قریب دو کیلومتر در سمت جنوب شرقی حاجی آباد خرابه هائی است که آن خرابه ها را «بستجان» می نامند و سهم آبی هم از مقسم آب چشمه علی که آن مقسم را «بجن» «آب بخشان» می نامند برای حاجی آباد منظور است. و این دهکده به نام «حاجی آباد» پس از خرابی بستجان احداث و به حاجی آباد موسوم گردیده و از نام بستجان استفاده می شود که از دهکده های قدیمی است. زیرا در دامغان چند دهکده هست که نام آنها مختوم به «الف» و «نون» است و خرابه هائی دارد که حاکی از قدمت آنهاست؛ مانند «مایان» «وامرزان» «ورکیان» «شاهان» «خورزان» و «بستجان» در مسیر شاهراه از دامغان به شاهرود و بسطام و بالاخره خراسان و جاده شوسه کنونی هم از نزدیک خرابه های بستجان می گذرد و دارا «داریوش» و بقایای لشکریان او از همین شاهراه قدیم به طرف خراسان «پارت» می رفته اند و راه دیگری با توجه به وضع طبیعی و اوضاع و احوال محل وجود نداشته.

دامغان

و دیگر اینکه آنچه تا کنون خلاف آن ظاهر نشده، پای تخت اشکانیان
پای تخت زمستانی اشکانیان شهر صد دروازه بوده
وارد شیر ساسانی پس از آنکه در سال ۳۹۷ قبل از هجرت پیغمبر اسلام اردوان
اشکانی را کشت و سلسله اشکانیان منقرض شد مدتی پای تخت زمستانی خود

را دامغان و تیسفون قرارداد که تیسفون تا کشته شدن یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی پای تخت ساسانیان بوده و خرابی تیسفون در تاریخ معلوم است. ولی نسبت به دامغان «صد دروازه» نظریه آنان را که نوشته اند در محلی نزدیک شهر کنونی بوده علاوه از آنکه در تاریخی ذکر نشده کمترین آثاری از چنان شهر بزرگی نیست و اگر می بود بایستی واقعه خرابی آن و احداث شهر با این باره مهم ضبط می گردید و تاریخ ایران در زمان ساسانیان روشن است.

در مجموعه جغرافیای تاریخی تألیف «لسترنج»
 قومنس به نام «سرزمینهای خلافت شرقی» نوشته شده است
 که: ایالت «قومنس - کومنس» در دامنه جبال البرز و در سرزمینی کم پهنا بین کوههای البرز در شمال و کویر لوت در جنوب محصور است و شاهراه بزرگ خراسان که از ری در اقلیم جبال میآید و به نیشابور در خراسان منتهی می گردد و از سرتاسر ایالت قومنس می گذرد و همه شهرهای قومنس در سر این راه واقع بوده و امروز نام قومنس استعمال نمی شود زیرا عمده این جزء خراسان جدید شده و قسمت باختری آن از نواحی ری تهران کنونی گردیده و کرسی ایالت قومنس «دامغان» بوده که اعراب «الدامغان» می نویسند و به عادت خود اسم ایالت را بر کرسی آن اطلاق و دامغان را قومنس نیز می گفته اند.

اسطخری در کتاب مسالك وممالك می نویسد که:
 سد دامغان
 قصبه بزرگ قومنس دامغان و بزرگتر از خوارری و سمنان است.

ابودلف جهانگرد عرب که در سالهای ۳۰۱ تا ۳۳۱ در دربار امیر احمد سامانی و در مصاحبت صاحب بن عباد وزیر مؤید الدوله و فخر الدوله

دیلمی بوده، و مینورسکی شرق شناس و استاد دانشگاه لندن از مجموعه خطی منحصر کتابخانه آستانه رضوی (مشهد) عکس گرفته نوشته اند : دامغان شهری است زیبا و میوه های فراوان دارد ، در این شهر وزش باد شب و روز قطع نمی شود. در آنجا سد عجیبی است که برای تقسیم آب در دوره ساسانیان ساخته شده و آب آن از مغاره ای واقع در کوه بیرون می آید و پس از جریان مسافتی به وسیله این سد به ۱۲۰ قسمت برای آبیاری ۲۰ قریه تقسیم میشود . مقدار آب هیچیک از این جوی ها به نفع صاحب آن زیاد نمی شود و نیز ممکن نیست دوجوی به هم آمیخته شود . سد مزبور ساختمان عجیبی دارد ، بهتر از آن و مانند آن را در شهرهای دیگر ندیده ام .

ما امروزه چنین سدی و اثری از آن رانمی بینیم و از سالخوردگان هم نشنیده ایم.

آنچه اکنون در تقسیم این آب موجود و معمول
تقسیم آب
است این است :

پس از آنکه آب از چشمه های منبع موسوم به چشمه علی که تفصیلاً* خواهیم نوشت در دریاچه جمع میشود از دره مجاور دهکده موسوم به «آستانه» به طرف جلگه دامغان جاری و مقداری را آستانه و «آهوانو» استفاده می کنند و در مسافت قریب سه کیلومتری شمال شهر در دو محل با چوب کلفتی به عرض رودخانه که به فواصلی در آن ایجاد دندانه شده و آنرا «بجن» می نامند مقسم اول کلیه آب به سه قسمت از سه دهانه فرو می ریزد. يك قسمت به طرف دهکده های گز-طاق-تك-ا برقع و ضمائ آن و دو قسمت بیشتر آن مستقیماً به طرف مقسم بعدی می آید که مقسم اول را سد بگر، می گویند و در مقسم دوم که آب بیشتر است نیز به همان

قسم تقسیم می شود با این تفاوت که دندانه ها و دهانه های چوب مقسم «بجن» بیشتر و تعدادش زیادتر است و در مقابل هر دهانه نهری است که آب هریک از دهانه ها در آن می ریزد و به طرف شهر و دهکده ها می رود و می توان این نهرها را که هریک از دهی به طرف این مقسم امتداد دارد به شیر خوارانی تشبیه کرد که همه سر به دامن يك مادر نهاده اند. چه که فواصل آنها هر قدر به بجن نزدیک می شود کمتر می شود و چون به بجن میرسند فاصل آنها دیواره نازکی است و این محل را آب بخشان می گویند. و از این آب و این نهرها، شهر دامغان و مزارع آن به نامهای: اسپه بد، زرجو، باغشاه، سراوری حصار و دیگر ضمائ آن و دهکده های: نریشم، فیروز آباد، مهر آباد، شمس آباد، شامان، زون، حیدر آباد، پس کله، قلعه آقابابا، برم، حاجی آباد، مایان، نوده، و امرزان، سهم دارند و میزان حقایه هریک بر اساس معینی است که در بعضی از دهکده ها «جودانه و در برخی بند و در شهر «دامغان» وعده، فیجه، مصطلح است و چندی است که مقسم «بجن» چوبی را برداشته و با سنگ و آجر و سیمان ساخته اند.

ابودلف نوشته است که در دامغان دهی است به نام **تبدیل آب به سنگ** جمالین و در این ده چشمه ای است که از آن خون می جوشد و در خون بودن آن تردیدی نیست زیرا تمامی اوصاف خون دارد. هرگاه جیوه در آن بریزند به سنگ سخت تبدیل می شود. جمالین را فنجان، فنجار، غنجان، نیز می خوانند.

ولی اکنون در دامغان دهی به نامهایی که ابودلف نوشته نیست و ممکن است تنهادهی که فعلا هست و نامش شبیه نامهایی است که او نوشته، فیخار است که در دهستان، قهاب صرصر «سرصر» نزدیک دولت آباد و قدرت آباد است که در آنجا چنین چشمه ای نیست و گویا ابودلف مسموعاتی نوشته و تصور غیر معقول بودن آن را هم نکرده است.

چشمه علی: چشمه علی درجائی بین کوه و تپه خاکیه‌های شمالی کوه، و در دره باصفائی که درحوزه دهستان رود-

بارچهارده کلاته است واقع و تا شهر دامغان ۴۲ کیلومتر مسافت است؛ و در راهی که از شهر به طرف چشمه علی میرود پس از عبور از دهکده آستانه دره‌ای است که آب در آن جریان دارد و به وسعتی منتهی می‌شود که در آن دریاچه‌ای به طول تقریبی دوهزار متر و به عرض پانصد متر تشکیل شده



و در منتهی الیه این دریاچه در سمت شمالی تپه‌های خاکی مخلوط با سنگ است و از زیر تپه شمالی در چند جا آب نسبتاً زیاد و از اغلب جاهای این دریاچه آب بیرون می‌آید و آثار ساختمان مخروبه‌ای که می‌گویند آقا محمدخان سرسلسله قاجاریه ساخته در ضلع جنوبی این دریاچه دیده می‌شود.

در سمت شمالی و در داخل دریاچه به فاصلهٔ قریب
 پانصد متر از تپه‌های آبدۀ ساختمانی است دو طبقه
 در چشمه علی و دارای ایوان محصور در آب که فتحعلی شاه
 قاجار ساخته است، و با گذاشتن تخته از ضلع شرقی و غربی بر روی فاصلهٔ
 زمین تا عمارت که قریب دو متر است از روی آب عبور می‌کنند و به داخل
 عمارت می‌روند، و در طبقهٔ تحتانی و فوقانی که ایوان دارد از دو طرف باز
 است و هر کس در آن بنشیند از دو طرف دریاچه رازیر نظر دارد.



در طرف غربی دریاچه و نزدیک به عمارت فتحعلیشاهی مسجد و
 حمامی است و در یک طرف ایوان عمارت بر قطعه سنگی این وقف‌نامه
 کنده شده:

وقف‌نامه در حینی که رایات ظفر آیات نصرت علامات
 پادشاه و شاهنشاه گردون بارگاه قهرمان الماء
 والطين ظل الله فی الارضین ، المؤید بتائیدات الملك الجبار ما وراء النهر

ازدار الخلافه تهران شقه گشا گردید و این مکان دل فروز مخیم خیام ظفر
انجام پادشاهی شد ، رای صواب نمای پادشاهی تعلق پذیر گردید که در
این منزل ارم مماثل عمارتی ساخته آید که راه روان را از تاب آفتاب پناه
و از رنج راه آرامگاه باشد و وقف صحیح شرعی نمودند این عمارت
دلگشا را به سرکار فیض آثار حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و علی
آبائه الطاهرین و فی سنة ۱۲۱۷ .

خسرو انجم حشم فتحعلی شه آنکه هست
آسمان او را مطیع و روزگار او را ذلیل
آن شهنشاهی که در نظم جهاننداری ندید
چشم گردونش نظیر و دیده عقلش عدیل
دولت از عدل است باقی ، منت ایزد را که هست
بر بقای دولت او عدل او محکم دلیل
شاکی از قسمت نیابی هیچکس را تابه دهر
همت او رزق مخلوقات را آمد کفیل
چون به عرض ماوراءالنهر شد ازری سوار
پادشاهی دل قسوی از یاری رب جلیل
کرد منزل اندر این فرخنده جای با صفای
شد ز فیض مقدمش این چشمه رشك سلسبیل
گشت بر پا در نکو وقتی و نیکو ساعتی
از همایون حکمش این دلکش بنای بی بدیل
دورنه ، کز خجالت این دلگشا منزل کشد
این منقش قصر زنگاری اگر بر چهره نیل

جست اتمام ورقم زد بهر تاریخش هما
این بنا قصر جنان وین چشمه آب سلسبیل
۱۴۱۷ قمری

و مسجدی هم در کنار دریاچه و نزدیک عمارت ساخته شده است که
خراب شده ، و دیوار و مقداری از سقف آن باقی مانده و بر قطعه سنگی
این اشعار کنده شده است :

شه فرخ لقا فتحعلی شه آنکه می باشد
قضا امر و قدر نهی و سپهر اورنگ و فرافسر
شهنشاهی که میسایند شاهان جهان هر دم
به راه موکب او رو به خاک در گه او سر
زقهر و مهر او باشد عیان در باغ خار و گل
ز بدل وجود او باشد چو خار ه خوارسیم و زر
خلاصی تا دهد جمله امیران مسلمان را
به تسخیر بخارا بر کشید از ملک ری لشکر
چو این زبینه منزل شد مقرر موکب شاهی
وزان فرخنده آمد طبع شاه معدلت گستر
مقرر داشت تا برپا شود این مسجد عالی
چه مسجد هم چو باغ خلد روح افزا و جان پرور
قرار از دل برد محراب آن اصحاب تقوی را
بدان سان کز دل عشاق طاق ابروی دلبر
محقر با علو طاق آن ایوان کسراوی
مکدر با جلای سنگ آن مرآت اسکندر
ز سقف عالیش گاو فلک را کوه بر کوهان
ز حمل پایه اش حوت زمین را لرزه برپیکر
غرض چون شد تمام از بهر تاریخش هماگفتا
ز امر قبله عالم بناشد قبله دیگر

عقاید مذهبی در اطراف و در داخل دریاچه چشمه‌های زیادی باره چشمه علی است که از آنها کم و بیش آب خارج می‌شود و یکی از آنها که در پای درختی کهن است و آب با فشار از آن می‌آید می‌گویند سم دلدل حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام در اینجا فرو رفته و آب بیرون آمده، و قطعه سنگ بزرگی که روی آن نقشی دارد کنار این چشمه است، و درخت چنار کهنی که زائران چشمه علی به شاخه‌های آن قطعات پارچه گره کرده و به اصطلاح «دخیل» بسته‌اند.

علت اینکه به این سرچشمه «چشمه علی» می‌گویند همین رami دانند. در صورتی که اسم این سرچشمه ترکی است و «الی بلاغ» است، نه علی. و دانسته نیست که این نام ترکی «الی بلاغ» (پنج‌جاه چشمه) از چه زمان به این سرچشمه گفته و مشهور شده، و نام سابق آن چه بوده و چه شده است که نام ترکی به خود گرفته در حالی که آنچه به یاد دارم و از سابقین هم شنیده‌ام در دامغان حتی يك نفر ترك زبان نبوده و نیست و در اوائل عمرم فقط يك نفر دكان دار آذربایجانی دیدم که صادق نام داشت و کلیه اهالی او را صادق ترك می‌گفتند، و اینکه چشمه «الی بلاغ» است در گنج دانش و بعضی کتب دیگر دیده‌ام و اگر این تسمیه را نپذیریم معلوم نیست چه بوده که به این صورت تبدیل گردیده است.

مورخین یونانی آنچه از مورخان یونانی در خصوص چشمه علی چه می‌گویند به نظر رسیده این است که: «دیودر» می‌نویسد: اسکندر چند روز در دامغان ماند و پس از آن به سمت هیرگانی (گرگان) حرکت کرد. اولین منزل او پس از طی چهار فرسخ راه در دامنه کوهی

در دره‌ای اتفاق افتاده بود که رودخانه‌ای معتبر موسوم به «استی بوئت» در این دره جریان داشت که ابتدا از چشمه بیرون می‌آمد. تقریباً مسافتی به خط مستقیم جریان داشت بعد به کوه کوچکی برخورد از آنجا تغییر در جریان آن به هم می‌رسید و از دره تنگی عبور کرده بعد از اینکه از دره خارج و به جلگه داخل می‌شد صحرای هکاتم پیلس را مشروب می‌ساخت. «بولپ» مورخ دیگر یونانی می‌نویسد در سال ۲۰۶ قبل از میلاد «انتیوکوس» سوم از سلاطین «سلوکوس» وقتی از عقب «ارتبان»، «اردوان» اول پادشاه اشکانی به طرف مازندران می‌رفت چندی در هکاتم پیلس «قومس» توقف کرد بعد در دامنه کوه «لبوتا» که اول منزل او به جانب مازندران بود رسید و کنار چشمه «استی بوئت» که از کوه «لبوتا» بیرون می‌آمد دومین منزل او شد و از آنجا به «سیرنگس» (ساری) رفت و اردوان را شکست داد. اطلاق لغت «لبوتا» به کوه شمالی دامغان و «استی بوئت» به چشمه‌ای تحریف شده اسمی است که در آن زمان به این سلسله کوه و این چشمه می‌شده و یا اساساً لغتی یونانی است.

موضوع دیگری که باید ذکر کرد چشمه «بادخوان»

چشمه بادخان

«بادخان» است که چشمه کوچکی در نزدیکی

دریاچه چشمه علی است که اکثر معتقدند اگر بانحوه مخصوصی آن چشمه را به کثافتی آلوده کنند اثر آن این است که در جلگه دامغان بادشدیدی وزیدن خواهد کرد. در کتاب عجایب المخلوقات و بحیره و حبیب السیر و روضة الصفا و تذکره هفت اقلیم و مآثر رحیمی و نزهت القلوب و کتب دیگری هم نوشته شده و به طوری که گفته می‌شد در قریب هفتاد سال پیش گاهی به کسی اجرت و مزدی می‌داده‌اند و از دامغان به محل چشمه بادخوان می‌فرستاده‌اند که مراقبت کند کسی چشمه را آلوده نکند زیرا

معمولاً در ماههای تیر و مرداد بیشتر و در مواقع دیگر کمتر باد شدیدی ورزیدن می‌گیرد که گاهی سه‌شنبه روز امتداد دارد و منطقهٔ وزش این باد از دهکدهٔ «قوشه» ۳۶ کیلومتری طرف غرب دهکده «بك» ۱۲ کیلومتری طرف شرق شهر است و شدیدترین محل وزش باد از دهکدهٔ «عوض آباد» قهاب صرصر (سرصر) تا شهر است و خسارات زیادی به محصولات زراعتی و سر درختی دارد و چون از شمال به جنوب می‌وزد کلیهٔ درختان رو به جنوب خمیده است و در اغلب دهکده‌های قهاب صرصر و قهاب پائین در سمت شمالی اراضی زراعتی به ارتفاع يك تا دو متر دیوار می‌کشند که خاک و شنی که باد از سطح زمین می‌آورد پشت دیوار بماند و زراعت را زیرنگیرد و این دیوارها را دیوار «باد» می‌نامند .

همین باد است که یاقوت حموی می‌نویسد : بادهای زیادی در

آنجا می‌وزد و درختان دامغان از آن باده همیشه در اهتزاز است.*

کلاویخو که در سال ۸۰۵ هجری از دربار اسپانیا به دربار تیمور لنگک می‌رفته می‌نویسد: «در دامغان باده سختی وزیدن گرفت ؛ هوا چنان بود که گوئی از دهانهٔ دوزخ بیرون می‌آید. ناگهان یکی از بازها که با خود برای تیمور می‌آوردیم چنان از گرما آسیب دید که به خفقان افتاد و مرد.» این گرمی و حرارت که کلاویخو می‌گوید در این زمان نیست و وقتی باد می‌وزد اگر تابستان هم باشد هوا سرد می‌شود .

این باد زیانهای بسیاری به دامغان می‌زند . بسا شده است که کلیهٔ میوه‌های باغها را می‌ریزد و خوشه‌های گندم و جو را که درون شده به هم می‌زند و دانه‌ها را به زمین می‌افشاند و سرمای بی‌موقع ایجاد می‌کند و

* مرحوم عبدالله یاسائی در وصف باد دامغان قطعه‌ای دارد بدین مطلع:

ز بس می‌وزد باد در دامغان به رقص اوستادند اشجار آن

محصول راتباه می‌کند. به هر حال مسلم این است که چشمه بادخوان پدید آورنده این باد نیست. هر وقت بحر خزر منقلب و باران و کولاک در مازندران و هزار جریب که با فاصله قسمتی از سلسله البرز با دامغان مجاورت دارد شدت داشته باشد فشار هوا از هزار دره هزار جریب به طرف جنوب سیر می‌کند و از دهانه تنگه‌ای که در دامغان آن را «گیف تنگه» می‌گویند و تقریباً به محاذات عوض آباد است نفوذ می‌یابد.

حفاری تپه حصار منظور از اینکه ضمن بحث در قدمت دامغان و ایالت قومس به شرح چشمه‌علی پرداختم این بود که بیشتر توضیح داده باشم که به علت وجود این وضعیت و کیفیت طبیعی ایجاد شهر در این محل برای این آب بوده است. پروفوراشمیت و پرفسور هرتسفلد که انتظار داشته‌اند شهر صد دروازه - هکاتم پلس - پای تخت اشکانیان و ساسانیان را در نتیجه حفاری تپه حصار دامغان که در سال ۱۳۱۰ شمسی عمل کردند کشف کنند توفیق نیافتند، و فقط آثار کاخی مربوط به زمان ساسانیان را که سرستون آن در موزه ایران باستان است و ظروف و اشیاء زینتی و خنجر مفرغی یافتند و نقش اولین درفش به شکل خورشید که بنا به تشخیص «ژاک روخن - گیمن استاد دانشگاه لیژ در سه هزار سال قبل برای اولین بار در درفش ایران نقش شده - کشف شده است. هرگاه تاریخهائی که گفته‌اند اشتباه نباشد و متعلق به ۳۰۰ تا ۳۵۰ سال قبل از میلاد مسیح است، امکان زیادی هست که اگر با اصول علمی در داخل باره موجود حفاری شود آنچه نتوانستند بیابند یافته، این پرده ابهام و تردید از چهره شهر صد دروازه برداشته شود.

معجم البلدان

صاحب معجم البلدان و مراصد دامغان را مرکز قومس و بزرگتر از خوار و سمنان و بسطام ذکر کرده و شمس الدین ابوبکر در کتاب احسن التقاسیم دامغان را مرکز قومس و ایالت قومس و وسعت آن را هشتاد فرسخ در هفتاد فرسخ نوشته اند. اگر این وسعت را مورد توجه قرار دهیم با استفاده از مجموع نوشته ها و تذکراتی که در کتب مختلف به نظر رسیده و حد فاصل و مرزری و قومس را سر دره خوار نوشته اند شهر و حوزة سبزوار را هم باید جزء ایالت قومس محسوب داشت و نشانه ای هم از این فرض در شهرستان سبزوار هست که یکی از دهستانهای سبزوار اکنون «کومش» نامیده می شود .

تقویم البلدان

عمادالدین اسماعیل در کتاب تقویم البلدان می نویسد: «قومس» معرب «کومش» است که شهر بزرگش دامغان است . و نیز اهالی گرگان و مازندران که با فاصله سلسله البرز همسایه اند به اهالی دامغان و شاهرود و سمنان «کمشی» می گویند . وجه تسمیه کومش ، قومس ، قومس ، بنا به تصور بعضی برای وجود معادن مس بوده (کوه مس)، و به مرور زمان به این صورت درآمده و یا علت وجه دیگری داشته ، ولی از طرفی در سرتاسر رشته کوه های شمالی دامغان آثاری از مس دیده نشده و آنچه اکنون دانسته هست معادن زغال سنگ و سرب دارد و در نزدیکی دهکده ای موسوم به «کوه زر» که «کنر» می گویند معدن طلا و سرب وجود دارد و اخیراً معدن فیروزه هم در طرف جنوب دیده اند .

حوادث تاریخی دامغان بعد از اسلام

عصر امویان از حوادثی که در صدر اسلام و در اوان جنگهای
و عباسیان بین اعراب و ایرانیان که یزدگرد آخرین پادشاه
ساسانی پس از شکست نهانند و رفتن به خراسان و کشته شدن او در
آسیائی درمرو و در دامغان روی داده باشد اطلاعی حاصل نشد و حال آنکه
در کشمکشها و تاخوت و تازها قطعاً دامغان که سر راه خراسان بوده صدمات
زیادی دیده .

آنچه به نظر می رسد این است که پس از قتل یزدگرد کشور ایران
بی صاحب و دستخوش هرج و مرج شده و از هر سو کسی و کسانی داعیه
حکومت و فرمانروائی کردند و در زمان حکومت بنی امیه به واسطه عصبیت
عربی و عقیده به برتری نژادی، ایرانیان را «موالی» (بندگان) می خواندند
و جز خراج گذاری برای آنان شخصیتی قائل نبودند.

ایرانیان برای رهایی از شر حکومت جابر بنی امیه تحت عناوین
و به اسامی مختلف و دور از دید حکام اموی در اغلب ولایات گرد یکدیگر
جمع شدند و احزابی تشکیل دادند که در قم و سبزوار اولین مرکز مهم این
جمعیتها تشکیل شد و به آنها جمعیه الفتیان - عیاران - شطاران - زواقیل -
صعالبک - صرافیش هم می گفته اند و معروف ترین این جمعیتها «عیاران»
بوده اند .

عیاران مردمی جنگجو - شجاع - جوانمرد - ضعیف نواز بودند
و رئیس آنان را «سرهنگ» می نامیده اند . و در اول کار بر ضد حکومت
عربی بنی امیه عرض وجود کردند و به اقتضای زمان به علوین و بنی عباس

گرائیدند که ابومسلم خراسانی و فضل بن سهل ذوالریاستین و طاهر ذوالیمینین از همین افراد بوده و سربداران هم از عیاران بوده‌اند .

بنی عباس با کمک و همراهی ایرانیان به خلافت رسیدند ، و چندی نگذشت بنای حق ناشناسی گذاشتند . منصور ابومسلم را کشت ، و حکام عرب را بر ایرانیان چیره کرد . در خراسان و سیستان که از بغداد مرکز خلافت دور بود ، عیاران قیام کردند که از آنها حمزه آذرك است . او در سال ۱۷۹ هجری در سیستان قیام و ۳۴ سال مقاومت کرد . پس از آن در سال ۲۵۴ صفاریان و طاهریان از همین جوانمردان «عیاران - فتیان» بوده‌اند .

طاهریان نخستین حکومت مستقلی که در دوره حکومت بنی
وسامانیان عباس در ایران تشکیل شده طاهریان از احفاد طاهر
ذوالیمینین بوده‌اند که پای تختشان نیشابور بود و به دست صفاریان منقرض
شده‌اند . یعقوب لیث صفاری هم از همین جمعیت برخاسته است و پس از
آن سامانیان در شرق ایران تشکیل حکومت داده‌اند . پای تخت آنها بخارا
بوده و رودکی شاعر بزرگ ایران در دربارشان بوده . چکامه معروف
وی بر ترغیب نصر سامانی به رفتن بخارا مستغنی از توصیف است .
سامانیان ایرانی پاك نهاد و میهن خواه و علاقه‌مند به زبان فارسی
بوده‌اند و اغلب آنها به فارسی شعر می‌سروده‌اند .

شطاران در بیهق ابن بطوطه در سفرنامه خود می‌نویسد که در خراسان
دو تن از شطاران بودند به نام مسعود و محمد که
پنج تن همراه داشتند که آنها را در عراق شطار و در خراسان «سربدار»
می‌گویند . «شطاره - اتصف بالدهاء والخبائة - المنجد -» در ابتدا این

هفت نفر باهم یکی شدند و مرکز آنها در کوه بلندی نزدیک شهر سبزوار «بیهق» بود. به زودی بر عده آنها افزوده شد. شهر بیهق را به تصرف در آوردند. به شهرهای دیگر نیز دست یافتند. پس از فراهم آوردن سواران زیاد مسعود خود را پادشاه خواند.

سربداریان پادشاهان سربداری سلسله منظمی نبوده اند بلکه اشخاص مختلفی از این جمعیت که هر یک اهل محلی بوده اند زمامدار شده اند و پهلوان حسن و نجم الدین علی مؤید دامغانی دوتن از پادشاهان سربداری بوده اند.

رزم زیاریان و در همین زمان آل زیار در نواحی غربی و مرکزی دیلمیان در دامغان و شمالی و دیالمه در جنوب و جنوب شرقی فرمانروائی می کردند. در سال ۳۲۹ هجری قمری بین وشمگیر زیاری در دامغان با ابن عمید وزیر رکن الدوله دیلمی جنگی روی داد به این شرح: دو لشکر یکی از رکن الدوله دیلمی به سرکردگی ابن عمید وزیر او، و دیگری به سرکردگی وشمگیر زیاری، رو به روی هم صف کشیدند و منتظر فرمان بودند. منجم باشی به ابن عمید گفت که من از کاوش ستاره ها فهمیده ام که اگر بتوانیم وارد جنگ نشویم و نه روز فرصت به دست بیاوریم به واسطه حادثه ناگهانی جنگ به نفع ما تمام خواهد شد. ابن عمید گفت: مگر نمی بینی وشمگیر آماده کار زار است؟ منجم گفت امروز ۲۹ اسفند اگر کسی بفرستیم و به وشمگیر بگوئیم، چون عید نوروز است تا بعد از ۱۳ عید جنگ متار که باشد قبول خواهد کرد. ابن عمید پذیرفت و خود منجم باشی را مأمور مذاکره کرد، منجم رفت بین دو لشکر ایستاد و همین مطلب را به وشمگیر پیغام فرستاد. وشمگیر قبول کرد.

وقتی که جنگ تعطیل شد و شمگیر برای شکار به کوههای بسطام رفت
و سرپرستی قشون را به قابوس پسرش واگذار کرد .



و شمگیر شکار زیادی زد . در بین راه دسته خو کی دید . تعقیب
کرد . پیشاپیش خو کها گرازی قوی بود . و شمگیر تیری به گراز انداخت .
تیر به گراز خورد . تیر دیگری در کمان گذاشت و گراز را تعقیب کرد .
گراز به او حمله کرد و بادندان جراحی به شکم اسب و شمگیر زد . اسب

رم کرد و خود را به دره انداخت و غلطید . و شمشیر زیر تنه اسب درهم شکست و در نتیجه لشکریان زیاری پراکنده شده شکست خوردند .

ابو حرب بختیاری واقعات دیگری که قابل ذکر باشد پس از طاهریان ممدوح منوچهری تا سلجوقیان به نظر نرسیده تا در دوره حکومت غزنویان به نام بختیار بن محمد معروف به ابو حرب بختیار حاکم دامغان برمی خوریم که بانی گنبد پیر علمدار است ؛ و ممدوح منوچهری شاعر بزرگ ما :

ساقی بیا که امشب ساقی بکار باشد
زان می بده که رنگش چون جلنار باشد
می ده چهار ساغر تا خوش گوار باشد
زیرا که طبع عالم هم بر چهار باشد
باده خوریم روشن تار و زگار باشد
خاصه که باده خوردن بابختیار باشد

عصر سلجوقیان در زمان سلجوقیان و ظهور حسن صباح که گرد کوه و کوه مهرنگار و منصور کوه از پایگاههای مهم پیروان حسن صباح و اسمعیلیه بوده در طول سالهای از ۴۸۳ تا ۶۵۴ وقایعی روی داده که به اجمال یاد می شود: چون بین برکیارق و سلطان محمد پسران ملک شاه سلجوقی اختلاف افتاد رئیس مؤیدالدین مظفر بن احمد بن قاسم مکنی به ابوالرضا و معروف به مستوفی اهل اصفهان به پنهانی از شیخ عبدالملک و عطاش دعوت نزاریه «اسمعیلیه» را قبول کرد . اهالی اصفهان از فساد عقیده او اطلاع یافتند . نسبت به او بدگوئی و تهدید می کردند . ناچار از اصفهان بیرون شد . به قومس آمد و در دامغان مسکن

گرفت و املاکی خرید. قلعه گرد کوه که در سال ۴۲۹ هجری قمری در آن عمارت مختصری ساخته بودند و خراب شده بود تعلق به «خردک» یکی از امرای ملکشاه داشت .



قلعه گرد کوه امیرداد حبشی فرزند التوتاق که در دربار برکیارق صاحب عنوان بود از برکیارق درخواست کرد که

گرد کوه را به او دهد . برکیارق به منشی خود دستور نوشتن منشوری برواگذاری گرد کوه داد . ولی «خردک» به منشی گفت اگر بنویسی سرت را خواهم برید. برکیارق «خردک» را کشت و منشور گرد کوه را به امیرداد داد او در جمادی الاول سال ۴۸۹ به پای قلعه گرد کوه آمد و با نگهبانان گرد کوه که از طرف خردک بودند مذاکره کرد. آنها تسلیم نکردند مراجعت کرد و در پنجم رجب همان سال بالشکری به پای قلعه گرد کوه آمد. نگهبانان



برج و باردوی طرف شرقی گردکوه

که برمرگ مخدوم خود اطلاع یافتند و قدرت مقاومت نداشتند قلعه گردکوه را به امیرداد تحویل دادند. امیرداد به دامغان آمد و مهندس بابصیرتی فرستاد و عمارتی در آنجا ساخت. مؤیدالدین رئیس مظفر علوحسب و مکنت زیادی داشت. جمعی از امرای سلجوقی خصوصاً امیرداد که دامغان به او سپرده بود در حمایت او بودند و چون اغلب املاک آنجا را خریده بود کلیه مردم با او بد بودند و طمع در املاک او می کردند. برای آنکه نزد برکیارق طرفداری داشته باشد با امیرداد مانند پدر رفتار می کرد. امیرداد دستور داد اموالی را که در دامغان داشت به گردکوه بردند. رئیس



مظفر را از طرف خود حکومت دامغان داد و تمامی اموال خود اعم از جنس و پول و جواهر را به گردکوه برد. و امیرداد به رئیس مظفر دستور داد تا گردکوه را از نوبسازد و خزائنش را در آنجا حراست کند. رئیس مظفر فرمان برده روز بروز ارادت و احترام امیرداد به رئیس مظفر زیاد می شد و رئیس مظفر هم با اتکای به نفوذ و حمایت امیرداد دعوت باطنی را انتشار می داد و به «الموت» و سایر قلاع آنها کمک می کرد و در موقعی که الموت در محاصره سلطان محمد بود حسن صباح زن و دختر خود را به گردکوه نزد رئیس مظفر فرستاد. در زمان سلطنت محمد که میان او

و برادرش «سلطان سنجر برای ریشه کن کردن اسمعیلیه عهد و پیمانی بسته شد «بزغش» با امیرداد جنگید . امیرداد کشته شد (۴۹۳) . بزغش هر جا که در تصرف امیرداد بود غارت کرد و در شهر دامغان کشتار زیاد کرد ، اما نتوانست برگرد کوه که خزائن امیرداد تحت اختیار رئیس مظفر بود دست یابد . زیرا گرد کوه بر اثر مساعی رئیس مظفر چنان مستحکم شده بود که قادر بود مدتها پایداری کند؛ و بامرگ امیرداد گرد کوه با ثروت سرشاری که در آن بود به رئیس مظفر تعلق یافت . رئیس مظفر به دعوت باطنی پرداخت. گروه بیشماری از مردم دامغان و اطراف پذیرفتند. موقعی که سلطان سنجر از عراق به خراسان می رفت حسن صباح به رئیس مظفر پیغام فرستاد که از سلطان سنجر استقبال و پذیرائی کند. رئیس مظفر تمامی اهالی دامغان را مهیای استقبال کرد و در پای گرد کوه هدایای شایانی تقدیم داشت و او را به توقف در گرد کوه دعوت کرد . ولی سلطان سنجر که در رفتن عجله داشت با آنکه از این همه احترامات متعجب شده بود به گرد کوه نرفت و به شهر دامغان آمد .

حسن صباح در شهر دامغان از مراسم استقبالی که برای او ترتیب و سلطان سنجر یافته بود بیش از پیش متعجب شد و با اطلاعاتی که درباره رئیس مظفر داشت برایش یقین حاصل شد که این تشریفات به دستور حسن صباح است . به دستور رئیس مظفر همه اهالی دامغان در خانه های خود را به روی سپاهیان سلطان سنجر باز گذاشتند و آماده پذیرائی شدند . سنجر و سپاهیان او در جاهائی که برای آنها تعیین شده بود مسکن گزیدند و سلطان سنجر در قصر امیرداد اقامت کرد (اکنون اثری از این قصر نیست) در این قصر انواع وسائل پذیرائی و استراحت آماده بود . هنگامی که سلطان سنجر معاریف محلی را بار داد هر يك با

هدیه‌ای به حضور آمدند. هدایا چندان متنوع بود که سلطان سنجر خود را مرهون مردم دامغان احساس کرد.

موقعی که همگی اعیان و مشاهیر دامغان حاضر شدند چون رئیس مظفر پیرو ناتوان شده بود او را در محفه‌ای به حضور آوردند. سلطان سنجر از جابر خاست و از رئیس مظفر استقبال کرد. او را کنار خود و بالادست وزیر و ارکان دولت نشاند و از وی به گرمی احوال پرسید. وزرا و همراهانش در شگفت شدند، زیرا می‌دانستند که رئیس مظفر از سران فرقه اسمعیلیه است.

مناقشه وزیر سلطان
سنجر و رئیس فرقه
اسماعیلیه در دامغان
ناصرالدین طاهر وزیر سلطان سنجر پس از آنکه
رئیس مظفر پیشکش‌های خود را عرضه داشت
و مورد تفقد سلطان سنجر قرار گرفت، به رئیس
مظفر گفت:

مرا مشکلی است که نه به رسم نکوهش بلکه بر سبیل پرسش اگر در مجلس خداوندگاری برخلاف ادب نباشد، می‌خواهم بدانم. چه علت داشت که تو با این پیرانه سری رسم دین باز گذاشتی و مطیع ملحدان شدی و مال امیرداد به آنها دادی؟ این سؤال سکوت ممتدی در حاضران ایجاد کرد که بعید نبود با نعره يك فدائی به مجلس جنگ مبدل شود. زیرا بجز همراهان سلطان سنجر عده زیادی از اهالی شهر و گماشتگان رئیس مظفر در مجلس حاضر بودند.

اما رئیس مظفر پیش‌بینی همه چیز را کرده و به نظم و رعایت مجلس مطمئن بود. از این رو بی آنکه کمترین اثر نارضائی و ناخشنودی بر چهره‌اش ظاهر شود تبسمی کرد و گفت: هرگاه خداوندگار مکدر نشوند جواب گویم. سلطان سنجر که انتظار چنین گفتگوئی نداشت وقتی آرامش

ومتانت رئیس مظفر را دید نفس راحتی کشید و گفت: بسیار مشتاقم بشنوم. رئیس مظفر گفت: هیچ داعیه‌ای محرك همراهی با این جماعت نیست، الا اینکه سخن ایشان بر حق دیده‌ام، و الا تاجوان بودم در اصفهان مال و منال بقدر کفایت فراهم و ملاطفت سلطان شامل حال بود بطوری که هر منصب و مرتبت که التماس می‌کردم بی شبهه مقبول خاطر سلطان قرار می‌گرفت. پس من به طمع مال و منصب و ریاست به این در پناه نیاورده‌ام. بر عکس نام و حسب و نسب و مقام و مال و منال همه را وقف این پیمان کرده‌ام زیرا حق این است.

سلطان سنجر از قدرت بیان و قوت ایمان این مرد نود ساله متحیر ماند و به سخنان او می‌اندیشید و با خود می‌گفت پیر مرد دروغ نمی‌گوید و یقیناً محرك او بسی بالاتر از چنین مسائل است.

رئیس مظفر در شوال ۴۹۸ هجری قمری در گذشت. صدویک سال و پنجاه روز عمر داشت. پس از او سلطان سنجر پسرش شرف الدین را برای محافظت گرد کوه جانشین پدر کرد.

نامه حسن صباح
به رئیس طایفه
اسماعیلیه دامغان
حسن صباح در صدد برآمد که قلاع و پایگاههای
محکمی به دست بیاورد. قلعه الموت قزوین را در
نظر گرفت. الموت در تصرف مهدی علوی نامی
بود. بدو حسین قاینی را که ازدعات حسن صباح بود به الموت فرستاد
و مهدی علوی را به طریقه خود دعوت می‌کرد. مهدی علوی اظهار
قبول می‌کرد اما واقعاً قبول نداشت ولی عده زیادی از مردم آنجا قبول
کردند.

حسن صباح بطور ناشناخته به الموت آمد و با آمدن وی مهدی
علوی امکان ماندن نداشت. حسن صباح الموت را به سه هزار دینار زر

از مهدی علوی خریداری کرد و به رئیس مظفر حاکم گرد کوه دامغان حواله کرد به این شرح :

رئیس مظفر حفظه الله : مبلغ سه هزار دینار زربهای دژ الموت به مهدی علوی برساند. علی النبی المصطفی و آله السلام و حسبنانعم الوکیل. مهدی علوی حواله را گرفت و خیال می کرد که رئیس مظفر مردی بزرگ است و نایب امیرداد حبشی ، و با این پاره کاغذ این مبلغ زر را نخواهد داد. بعد از مدتی به دامغان آمد. برات را به رئیس مظفر داد. آنرا بوسید و تمامی آن را پرداخت.

حسن صباح و پیروان و فدائیان وی چنان رعب و وحشتی ایجاد کرده بودند که هیچکس یارای معارضه با آنها را نداشت و فدائانی به تمام معنی کلمه تربیت کرده بودند که از مرگ پروائی نداشته اند و حتی اغلب فدائیان را اخته می کرده اند که دچار احساس جنسی نشوند . به تدریج قلاع و ایمنگاههایی فراهم کردند که در آن زمان فوق العاده مؤثر بوده است، که مهم ترین آنها ، الموت ، لامستر (لمبه سر) قهستان (بیرجند مؤمن آباد) و طبس بوده و پس از فوت برکیارق، سلطان محمد پسردیگر ملک شاه همت بر قلعه و قمع آنها گماشت و قریب يك سال الموت و لمبه سر را در محاصره داشت و در همین کشمکش فوت کرد و اسمعیلیه از محاصره خارج شده به قتل و غارت پرداختند و هر چه خوردنی و اسلحه به دست آوردند بردند.

پس از فوت سلطان محمد ، سلطان سنجر لشکری به قهستان فرستاد و مدتی با آنها در جدال بود ولی حسن صباح یکی از خادمان سنجر را فریفت و کاردی در خوابگاه بالاسر سلطان سنجر به زمین فروبرد و بعد از چند روز حسن صباح به سلطان پیام فرستاد که اگر اراده می کردم کاردی را که در زمین سخت نشاندند در سینه نرم سلطان می زدند.

سلطان سنجر ترسید و به مصالحه راضی شد به سه شرط:

۱- در قلعه الموت و گرد کوه تجدید بنا نکنند .

۲- اسلحه و افزار جنگی نخرند و تهیه نکنند.

۳- از مردم دعوت نکنند.

و اجازه داد که ساکنان گرد کوه از مسافران باز بگیرند.

حسن صباح	حسن صباح
در دامغان	پس از آنکه به مصر رفت ، مدتی در قاهره اقامت کرد ، و اقداماتی برخلاف و بضد

اطرافیان مستنصر حاکم مصر کرد . او را با جمعی از پیروانش در کشتی نشاندند و به طرف غرب فرستادند. بالاخره سراز شام و حلب در آورد ؛ مدتی در حلب بود و سپس به بغداد و خوزستان و اصفهان رفت. پس از آن به دامغان آمد و مدت سه سال در دامغان مشغول دعوت طریقه خود بود. بعد متوجه الموت گردید. ابتدا در آنجا تظاهر به زهد می کرد و چنانکه گفته شد الموت را از مهدی علوی به سه هزار دینار طلا خرید و بهای آن را به رئیس مظفر متصرف گرد کوه دامغان حواله کرد. عجب است که با این همه در دامغان نه تنها اکنون بلکه در زمان پیش آنچه شنیده شده از پیروان اسمعیلیه ذکر نشده و نشانی نیست در صورتی که در قهستان (قاین - بیرجند) در چند دهکده پیروان اسمعیلیه هنوز هستند.

مظالم مغول	دامغان به علت موقع خود که در مسیر راه
در دامغان	خراسان قدیم بود بر اثر حوادث مذهبی و سیاسی

ولشکر کشی ها صدمات و خرابی های زیادی دیده که به این صورت در آمده، چنانکه در سال ۶۴۲ هجری قمری شرف الدین خوارزمی که از طرف ارغون خان مغول حاکم خراسان بود ، موقعی که از ری به خراسان

می‌رفت عده‌ای را جلوتر از خود فرستاد و دستور داد از اهل دامغان پول و جنس بگیرند و چون مقدار زیادی که از استطاعت آنها خارج بود مطالبه می‌کرد زنها را به پستانشان و مردان را بپا آویزان می‌کردند و بعد به اسمعیلی‌ها سپردند و آنان جمعی را کشتند و آب به باره بستند و هر چه توانستند خراب کردند و جمعی مردان را به بیگار و گرو به گرد کوه بردند و خانه‌های بسیاری را در شهر و دهکده‌ها ویران کردند.

در سال ۶۴۹ هـ. ق هولاکو خان تصمیم بر تخریب قلاع تسخیر گرد کوه آنها گرفت. بایش از ده هزار سواره و پیاده قلعه گرد کوه را محاصره کرد و دستور داد اطراف گرد کوه را خندق گودی کنند تا راه فرار نداشته باشند. با این حال در شب نهم شوال ۶۵۱ محصوران بر لشکر هولاکو شیخون زدند، بسیاری را کشتند، و علاءالدین محمد که در این وقت بزرگ اسمعیلیه بود یکصدوده نفر فدائی به کمک آنها فرستاد و این شیخون با هجوم آنها از خارج و محصوران داخل صورت گرفت. هولاکو خان نتوانست گرد کوه را بگشاید. تا در سال ۶۵۴ هجری قمری که خورشاه امام اسمعیلیه بود قلعه میمون‌دز و الموت به تصرف مغولان درآمد، خورشاه نزد منکوقاآن رفت. او را پذیرفت و قرار شد خورشاه برای وادار کردن ساکنان گرد کوه به تسلیم، به دامغان بیاید با جمعی از مغولان به طرف دامغان روانه شد. در بین راه او را کشتند و دوران سلطه اسمعیلیان به پایان رسید.

چگونگی گرد کوه
گرد کوه در ۱۸ کیلومتری غرب شهر دامغان واقع، و ارتفاع آن قریب هزار متر است. با وقار تمام در اراضی شمالی علی آباد و قدرت آباد و دولت آباد

خودنمائی می کند. چگونگی گرد کوه امروز از گزارش که شیخ محمد عبدالرب آبادی و میرزا محمد حسین فروغی به فرمان ناصرالدین شاه قاجار داده اند و در مطلع الشمس مندرج است ، و مشهودات آقای رحمت الله نجاتی دامغانی در سال ۱۳۴۶ شمسی با عکسهای که گرفته و ملاحظه می شود کاملاً معلوم می گردد.

گزارش
عبدالرب آبادی
وفروغی

گرد کوه در کوهسار مغربی دامغان واقع شده،
به فاصله دو فرسنگ ونیم و آن عبارت است از
يك قطعه کوه منفرد در نهایت صعوبت مسلك
به ارتفاع يك هزار ذرع تقریبی و طول سه هزار ذرع تحقیقی؛ و استطالة
آن از جنوب به شمال و سطح کوه از بیست الی سی ذرع عرض دارد و
غالب تسطیحش طبیعی و بر حسب خلقت اولیه است و در دامنه سمت
شرقی آن چند کوه منفصل محقر واقع شده که نسبت به اصل گرد کوه
مثل یک برجهایی چند اتفاق افتاده. گرد کوه مع مایهتعلق بها از دامنه
چهار سمت و آن چند کوه كوچك همه در میان این دایره وقوع یافته و از
دیوار محیط چند جا به ارتفاع يك ذرع ونیم و دو ذرع فعلاً بر پا و قائم است.
و بر سر آن کوههای كوچك بروج و نشیمن قراول ساخته اند و سطح بعضی
که وسیع تر بوده خانه و عمارت بنا کرده اند و از دیوار و آثار آن خانه ها
بیشتر باقی و موجود است. و بر سطح خود گرد کوه عمارت و مساكن زیاد
بوده و خصوصاً در سمت مشرق که يك دست بنای معتبر محکم داشته
به شکل مربع مستطیل بر چند اطاق بزرگ و غرفه های كوچك و مقدار
عمده این عمارت سمت شرقی باقی است ، و از فرط استحکام در مدت
هفتصد سال بل ازید چیزی از آن خراب نشده الا سقفها ، و قلیلی از

دیوارها در دو ضلع جنوبی و شمالی دو برج باریک مسمت متساوی -
الطرفین دارد و مابین این دو برج دیواری است مشتمل بر چند در که از
اطاقی بزرگ در وسط دو غرفه در جنبین آن بطرف مشرق بازمی شده است
و در سطح سمت جنوبی سه برکه بزرگ و آب انبار است و هر سه مسقف



بوده و بهم راه داشته و حالا تمام سقفها ریخته و بیشتر راهها گرفته شده
و ابعاد ثلاثه این سه برکه عرضاً و عمقاً یکسان است و عرض هر کدام
هشت ذرع و عمق چهار ذرع و نیم می باشد و طولاً اختلاف دارد. طول

یکی بیست و یک ذرع و یکی بیست ذرع و دیگری بیست و هفت ذرع است. و در وسط سطح این کوه در موضعی که از همه جا بلندتر است آبدانی ساخته شده شبیه تنوره آسپای آبی ولی دهنه آن تنگ است و بتدریج هرچه پائین می‌رود فراخ‌تر می‌گردد و چون بمروور دهور تا يك ذرع



دهنه پر شده ، معلوم نیست که غور و قعر آن تا چه مقدار بوده و محتمل است که محل ذخیرهٔ حبوبات و یا سایر مأكولات بوده است.

داخل آن سه برکه را با آجر برآورده‌اند و روی آنها و توی این تنوره را به ساروج اندوده‌اند و در مقابل و محاذی عمارت شرقی و دیوار

يك اطاق از ابنیه آن الان هم برجا و ایستاده است و پای آن اطاق حوضی است بزرگ بطول ۱۵ ذرع و قعر اصلی این حوض و آن سه بر که معلوم نیست چرا که مقداری لاعلی التعیین از عمق آنها بمصالح سقفها و اطراف که از هم ریخته است آکنده شده و این تحدید که در عمق آنها نوشته شده



از روی کف حالیه است و آثار و ادوات و لوازم که بر سطح گرد کوه دیده شده قطعه سنگ آسیای دستی بود و شکسته های ظروف سفال از کوزه و خمره و قدح و کاسه به الوان مختلف از کبود و سبز و سرخ و آبی، و بریکی از آنها خط کوفی دیده شده و هم شکسته آبگینه ضخیم به دست

اقتاد. و طریق عروج به سطح گرد کوه منحصر است به راهی که از طرف شرقی آن تراشیده و ساخته اند. دیگر از جمیع اطراف کوه هر جا که رفتن امکان داشته است با سنگ و گچ با التمام مسدود نموده اند و بالفعل آن راه مصنوعی هم مندرس و منظم شده و طی آن خطر فاحش دارد. در اثنای این راه، در کمر کوه، برکه دیگری است نظیر حوضی که بر سطح انداخته اند و بالاتر از این برکه بنای مختصری است که به قراول خانه میماند و ساخت آن باخشت و گل است و غیر از این يك بنا جمیع ابنیه و عمارات بالا و پائین این معقل حصین از سنگ است و گچ. و يك بنای دیگری هم در بیخ گرد کوه از طرف محاذی جلگه ساخته اند که تمام آن از آجر است و این بنای آجری در مقابل راهی است که از جلگه وارد این کوهسار می شود. بلا شك جای دیده بان بوده و از ملاحظه حصانت و استحکام این مکان محقق می شود که به قوت اسلحه و ادوات تخریبی قدیم فتح اینجا از محالات عادی به شمار می آمده است.

قول رحمت الله در شهر یورماه ۱۳۴۵ شمسی شخصاً به گرد کوه نجاتی دامغانی رفته. مشاهدات خود را چنین می نویسد: این کوه که از دور بنظر گرد می آید هر چه به آن نزدیکتر شدم گردی آن از نظر محو شد و از فاصله يك کیلومتری اساساً گرد به نظر نمی آید. پس از پیمودن جلگه و رسیدن به کوهسار، از طرف جنوب از دهانه عریضی وارد محوطه ای شدم که به دامنه اصل کوه منتهی می شود. در این محوطه مخصوصاً در جهت شرقی رشته کوه های کم ارتفاع امتداد دارد که به دیوار قلعه و برج های آن بر فراز بلندترین رشته های این کوه ها ساخته شده، فقط در طرف شرقی راهی است که از آن راه بسختی می توان به بالای کوه رفت و مدت پنجاه دقیقه بطول انجامید، و در طی این راه با خطراتی مواجه شدم که اگر راهنما نمی داشتم امکان پرت شدن زیاد بود.

پس از رسیدن به بالای کوه از منظره قلعه جز ساختمان شرقی که از چند کیلومتری نمایان است بنای دیگری به نظر نمی‌رسد زیرا بقیه ساختمانهای سطح گردکوه که بیشتر در سمت شمال شرق و مغرب بوده بکلی خراب شده و بعضی دیوارها به ارتفاع يك متر و يك متر و نیم و دو متر باقی است و بقیه بصورت توده‌های سنگ و گچ خودنمایی می‌کند. از ساختمانهای شرقی فقط دو برج دیده‌بانی و دیوارهای آن باقی است و داخل آن از سنگ و گچ پر شده. در قسمت جنوبی سطح گردکوه سه آب‌انبار قرار دارد که به همان وضعیت گزارش زمان ناصرالدین‌شاه باقی است. فقط قسمتی از بدنه‌های آن به مرور زمان فرو ریخته. این حوضها از آجر و ساروج ساخته شده، و در سطح گردکوه جای مسطحی نیست. در کنار یکی از این حوضها گودال مستطیلی است که از سنگ و ساروج ساخته شده و اکنون آثاری به طول تقریبی سه متر و عرض يك متر و عمقی کم دیده می‌شود.

در وسط گردکوه که بلندترین محل آن است دو آبگیر در کنار هم به فاصله نیم متر قرار دارد شبیه تنوره آسیا است و تصور می‌شود محل ذخیره مواد خوراکی حیوانات بوده. ولی در زمان ناصرالدین شاه يك آبگیر در گزارش قید شده و ممکن است در آن زمان زیر سنگ و شن بوده و بعداً بر اثر کاوشهای مردم پیدا شده باشد و بطوری که راهنمای محلی می‌گفت اهالی دهکده‌های مجاور گاهی جستجو و کاوش می‌کنند و چند سال پیش دوتن از آنها يك دیگ مسین بزرگ یافته‌اند.

از خانه‌های کنار آبگیرها اکنون دیواری به ارتفاع يك متر و توده‌ای از سنگ و گچ به نظر می‌رسد که معلوم است سقف بوده و حوض نیز در

زیر سنگریزه‌ها است . در دامنه شرقی و کنار راهی که به بالای آن منتهی می‌شود قراول‌خانه‌ای بوده که اکنون ویران شده و فقط نشانی از آن دیده



می‌شود . در کنار این قراول‌خانه يك آبگیر هست که مانند دوتای دیگر بالای کوه قدری کوچکتر و عمق فعلی آن قریب يك متر است. در گزارش

عبدالرب آبادی - فروغی از آن ذکرى نشده. در بین راه به فواصلی چند برج دیده‌بانی بوده که اکنون خراب شده و مقدار کمی از دیوارهای برجها باقی است. و تنها بنائی که مقدار بیشتری باقی است قراولخانه‌ای است که در کمره سمت جنوبی اصل گردکوه است.

گردکوه در شاهنامه در شاهنامه فردوسی در موردی که گشتاسب از پسرش اسفندیار بدگمان ورنجیده می‌شود نقل شده است که اسفندیار را در قلعه گردکوه « گنبدان دژ » حبس کرده است :

ببردندش از پیش فرخ پدر سوی گنبدان دژ پر از خاک سر
بر آن دژش بردند بر کوهسار ستون آوردند ز آهن چهار
و در داستان پادشاهی گشتاسب می‌گوید :

از ایران بیامد سپاهی بزرگ به پیش اندرون نامداری سترگ
به بالای اسفندیار است و بس بدین دژ نیامد چنو هیچکس
همان نیزه در چنگ دارد به چنگ که در گنبدان دژ تودیدی به چنگ
غمی شد دل ار جاسب راز آن سخن که نوشد دگر باره کین کهن

به شبگیر هنگام بانگ خروس ز درگاه برخاست آوای کوس
چو پیل به اسب اندر آورد پای بیاورد چون باد لشکر بجای
همی راند تا پیشش آمد دوراه فرو ماند برجای شاه و سپاه
دژ گنبدان بود راهش یکی دگر سوی زابل کشید اندکی

در رفتن گشتاسب از سیستان و لشکر آراستن ارجاسب گوید:

پس آگاهی آمد به سالار چین که ماه از کمان آمد اندر کمین
بر آشفست خسرو به اسفندیار سوی گنبدان دژ فرستاد خوار

و در رفتن ارجاسب به دیدن اسفندیار در گنبدان دژ:

پوشید جاماسب توری قباي فرو آمد از کوه بی‌رهنمای
خرد یافته چون پیامد به‌دشت شب تیره از لشکر اندر گذشت
چو آمد به تنگ دژ گنبدان برست از بد روز و دست بدان

و در ستایش کردن اسفندیار خود را:

به لهراسب از بند من بد رسید شد از ترك روی زمین ناپدید
سوی گنبدان دژ به پیغمبری جهان‌دیده جاماسب شد لشکری
پیامد چو زان گونه‌ام بسته دید از اندیشه جان و دلم خسته دید

در نامه یزدگرد به مرزبانان طوس

کنون ما به‌دستوری رهنمای همان پهلوانان پاکیزه رای
به‌سوی خراسان نهادیم روی بر مرزبانان پرخاشجوی
شنیدیم از این مرزها هرچه گفت بلندی و پستی و راز نهفت
چنین لشکرگشن با ما که هست بدین تنگ دژها نباید نشست
دژ گنبدین کوه تا خرته (چرمنه) دژ لاژوردین ز بهـرـبـنـه

فردوسی از اسفندیار به گشتاسب می‌گوید:

بیستی تن من به بند گران به زنجیر و مسمار آهنگران
سوی گنبدان دژ فرستادیم ز خواری به ییگانگان دادیم

همین اشعار و وقایعات مسلم می‌دارد که در زمان پادشاهی گشتاسب دامغان پای تخت و به اهمیت خود باقی بوده و مناسب نمی‌نماید که فرضاً از بلخ و یا از نواحی فارس اسفندیار را در گرد کوه حبس کنند.

نقل اشارات صاحب سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و تاریخ طبرستان رویان و مازندران نقل کرده است که در زمان پادشاهی منکوقاآن از احفاد چنگیز خان، بوقانین نامی را فرستاد که قلاع ملاحده را تسخیر کنند. بوقانین هر جا قلعه‌ای از آنان بود محاصره کرد و لشکری گرد هر قلعه گذاشت تا تسلیم می‌شدند ولی گرد کوه، تون، قاین، الموت تسلیم نگردیدند. هولاکوخان شخصاً از جانب منکوقاآن قلعه تون و قاین را بگشود و به الموت آمد و با تبانی خواجه نصیرالدین طوسی که در آن وقت در الموت نزد خورشاه بود خورشاه با خواجه نصیرالدین نزد هولاکوخان آمد و او را بندبر نهاد و نزد منکوقاآن فرستاد. در بین راه او را کشتند و قلعه الموت را خراب کردند و آنچه از مدت‌ها در آنجا جمع آوری شده بود، بردند.

از طرف هولاکوخان به ملوک رستم‌دار و مازندران دستور داده شد که به محاصره قلعه گرد کوه اقدام کنند «۶۶۴ هجری قمری» شمس الملوک اردشیر باوند ملک مازندران بود و استندار شهر آکیم گاوباره حاکم و فرمانروای رویان، و به اتفاق یگدیگر به محاصره قلعه گرد کوه رفتند و آن قلعه در دامغان در دیهی که به منصور آباد اشتها دارد می‌باشد^۱.

۱- محل گرد کوه در منصور آباد نیست سید ظهیرالدین با منصور کوه که خواهیم نوشت اشتباه کرده

چون فصل ربیع در آمد و تسخیر قلعه میسر نشد در رویان شاعری طبری
گوی بود که قطب رویانی می گفتند. ترجیعی به لفظ طبری در صفت بهار
و وصف شکار گفت که مطلعش این است:

تاوره ورشی بچل شم ای شیم

وایی گرد نیازد شکست و هار پیچیره دیم

معنی این بیت آنست که چون از حوت آفتاب به حمل رفت باز
گرد که بهاریات شکفته است زیرا که «وره» عبارت از «بره» است و بره
مراد از حمل است. و «چل شیم» یعنی شمع چرخ و مراد از آن آفتاب است
و «شیم» به لفظ طبری ماهی را گویند که مراد از «حوت» است و ترجیعش
این است:

هاگیر گرد کوه دزره بریو و نیرنگ یا بهل انداج کرنیه آن یکی سنگ

یعنی بگیر گرد کوه را با حیل و نیرنگ و یا بگذار و خیال کن یک
قطعه سنگی نیست. چون این قصیده را برای آنها خواند، آنها ترك محاصره
کرده مراجعت کردند. لغتهائی که در این دوبیت مخصوصاً در بیت اول
است در این زمان مصطلح نیست و معنی که نوشتم همان است که سید
ظهیرالدین نوشته است.

مراسست در وصف گرد کوه

بود شبی نیر و رخشنده ماه	کرده افق بر سر ، نیلی کلاه
خسردۀ الماس بر آن دوخته	لوء لوء و در در کله اندوخته
انجم و مه بس که فروزنده بود	هادی بینائی بیننده بود
دیدم ، البرز بطرف شمال	خفته چو شیری و فرو هشته یال
و آمده از مکمن آن که بزیر	کوه دکر همچو یکی بچه شیر
گرد و سر افراز بطرف دمن	جای گزیده است در آن انجمن

گفتمش ای آیت فرو شکوه	گنبد سرسخت جهان ، گرد کوه
از چه ز البرز جدا گشته ای ؟	در وسط دشت بپا گشته ای ؟
و از چه شدی دور از آن سلسله ؟	شد چه که غلطیدی و گشتی یله
جای گزیدی بسر ره چرا	وز چه در این عرصه شدی خودنما ؟
گفت که از عهد دلفروز کی	جای گرفتم بسر راه ری
آمده ام حارس معبر شوم	در سر ره سد سکندر شوم
سنگ بغلطانم اندر طریق	بر کشم از لشکر یونان نهیق
نی به خسان رفق و مدارا کنم	همرهی از لشکر دارا کنم
گشت ز بخت بدو از حادثات	شاه در این عرصه شطرنج مات
پای به دامن بکشیدم به دشت	تا چه شود عاقبتم سرگذشت
تا پس قرنی که بشد دامغان	مرکز اشکانی و ساسانیان
صحنه این ملک پر آوازه شد	شهره ابر صد در و دروازه شد
آب ز کف ریخته آمد به جوی	گشت وطن ایمن و با آبروی
لیک دریغا که سپاه عرب	روز به ما کرد سیه تر ز شب
دیدم از این راه بسی در عبور	ترك و مغول و عرب لخت و عور
مرکز قومس همه ویرانه شد	پی سپر مردم بیگانه شد
یأس به خود راه ندادم همی	در سر ره سخت ستادم همی
منتظرم آنچه سزد آن کنید	هر چه که غفلت شده جبران کنید

منصور کوه دیگر از قلعه های اسمعیلیه در دامغان ، منصور کوه
 مهرنگار و کوه مهرنگار است که در نزديك دهکده «آهوانو»
 در سلسله کوه های شمالی نزديك چشمه علی است.

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان نوشته است که در سال ۵۰۰ هجری

قمری قلعه‌های استوناوند و منصور کوه دامغان در تصرف اسمعیلیه بود. در این سال ملاحظه از منصور کوه به دامغان آمدند. قجعز نام با آنها به جنگ برخاست و بسیاری از آنان را کشت. سید ظهیرالدین مرعشی نهر بن و منصور کوه و ابن اسفندیار، منصور کوره ضبط کرده و آنچه مسلم است این دو قلعه نیز در تصرف اسمعیلیه بوده چنانکه ابن اسفندیار می‌نویسد:



پس از آنکه کار دولت شاه‌غازی رستم به نظام رسید، خوارزمشاه اتسز قاصدی فرستاد و از او برای دفع غزان کمک خواست. شاه‌غازی مدد فرستاد. باغزان جنگ کردند. از امرای غز طوطی بك، و نوغز، نزد شاه‌غازی فرستادند که: سلطان سنجر دشمن تو بود ماورا گرفته‌ایم، باما اتفاق کن تا دودانگ خراسان را به تو دهیم و به طرق رویم و هر ملک را فتح نمائیم دودانگ از آن تو باشد.

شاه‌غازی به‌سخن غزان التفات نکرد. از، گیل وروی‌ان و لارجان و مازندران و کبود جامه و استرآباد و قطران سی هزار مرد جمع کرد و به‌دهستان روی‌نهاد و غزان نزد او فرستادند که سلطان اتسزازی فرسنگی خوارزم گذشته است تو زحمت مکش و به‌حال خود باش تا حدود نیشابور رابه‌تو مسلم داریم و سلامت بازگرد. اصفهبد شاه‌غازی رستم به‌سخنان ایشان التفات نکرد و گفت من به‌نیت غزا آمده‌ام باز نگرדם و برفت. تاهر دولشکر به‌هم رسیدند و مصاف دادند، عاقبت غزان غالب آمدند و هزیمت براهل طبرستان افتاد. يك هزار مرد کمابیش بیرون رفتند، باقی همه تلف شدند.

دیگر باره اهل طبرستان اتفاق کردند و گیل دیلم مدد کردند دوازده هزار مرد کار جمع شدند و روی به‌خراسان نهادند. در راه خبر رسید که مؤید آیه که امیر خراسان بود سلطان سنجر را از میان لشکر بدزدید و بر تخت نشاند، و غزان به‌ماوراءالنهر شدند.

چون این احوال معلوم شد ملک شاه‌غازی رستم بالشکر خود پهای قلعه نهر بن «مهرین» و منصور کوه رفت و هشت ماه محاصره کرد و مستخلص گردانید و تمامت ولایت دامغان و بسطام را به‌تصرف دیوان خود در آورد و بقهر از اسمعیلیه گرفت. خسواجه رشیدالدین و طواط دبیر خوارزمشاه، اتسز قصیده‌ای درباره‌ی این فتح بگفت و به‌خدمت شاه‌غازی رستم فرستاد که در تذکره‌ها مسطور است.

این واقعه در طول سالهای ۵۱۱ تا ۵۳۴ هجری قمری اتفاق افتاده است. وقتی به‌این مسئله بیندیشیم که شاه‌غازی رستم با دوازده هزار مرد، یا اگر اغراقی باشد با نصف آن، هشت ماه دو قلعه منصور کوه و مهرنگارا محاصره کرده تا توانسته بر محصوران غلبه کند پافشاری و استقامت آنها

قابل توجه است و به نظر می‌رسد که از طرف ساکنان گردکوه که بیش از قریب سه فرسخ فاصله نیست به محصوران مهرنگار کمک می‌رسیده زیرا در این وقت گردکوه به حال خود باقی بوده.

واقعاتی که در سالهای ۷۰۰ تا ۹۰۰ هجری در کلاویخو که از دربار اسپانیا به دربار تیمور لنگ به ماوراءالنهر می‌رفته می‌نویسد که **دامغان روی داده** در سال ۱۴۰۲ میلادی «۸۰۴» هجری قمری روز سه‌شنبه ۱۵ ژوئیه پیش از سپیده‌دم از فیروزکوه به راه افتادیم و شب رادروای آزاد بسر بردیم و شب چهارشنبه راهم به همین منوال گذراندیم زیرا در دوروز مزبور که می‌آمدیم هیچ دهکده مسکونی و آبادی در راه ندیدیم و پیوسته از کوه‌های بلند و سرآشبی‌های تند و تنگه‌های بسیار می‌گذشتیم. بعد از ظهر پنجشنبه به دهکده بزرگی بنام «آهوان» که در کنار رودی است و دژی برای دفاع در آن ساخته شده که اخیراً ویران کرده‌اند رسیدیم^۱.

سپس در همان پنجشنبه هفدهم ژوئیه به راه پیمائی ادامه داده شامگاه به شهری رسیدیم که «دامغان» نام داشت که گرد آن حصار است از خشت خام «چینه باگل است» که برجهایی دارد و این شهر جزء استان ماد و آخرین شهر عمده غرب ایران است.

۱- معلوم می‌شود که در سال - ۸۰۴ هجری قمری آهوان آباد بوده و سکنه‌ای داشته ولی در این زمان جز قهوه‌خانه نیمه خراب و خرابه‌های همان دژ چیز دیگری نیست و دژی که از آن نام برده تمام از سنگ و صابو است و سنگهایی که بکار رفته قلوه سنگهایی است که در رودخانه‌ها است، بدون اینکه تراش شده باشد مانند اینکه در قالبی ریخته باشند بکار رفته و حتی سنگهایی که در سقف هم کار شده از همین نوع است و از بیان کلاویخو معلوم می‌شود که به امر تیمور لنگ خراب شده، و در محل معروف است که این دژ در زمان انوشیروان ساسانی بنا شده.

در بیرون شهر دامغان به فاصله يك تیر پرتاب دو برج دیدیم که بلندی آنها بقدر يك سنگ پرتاب بود و هر دو برج با استخوان سرانسان ساخته شده و در کنار آنها دو برج دیگر نظیر دو برج اول قرار داشت که ویران شده بود. این مجموعه‌ها متعلق به تاتاران آق قیونلو است که تیمور آنان را از آسیای صغیر و مرز سوریه به دامغان کوچ داده و همه آنها با خانواده‌های خود در این حدود گرد آمده‌اند، و به همان شیوه سابق خود چادر نشین بوده‌اند، پس از چندی میل باز گشت به میهن اصلی خود در آنها پیدا شد. ابتدا دست به غارت و تهاجم آبادی‌های دامغان زدند و سپس به سوی مرز سوریه راه افتادند. اتفاقاً تیمور بالشکریان‌ش در آن حدود بود، به دامغان آمد و گروه زیادی از آنها را کشت و دستور داد این چهار برج را از سرهای آنها بسازند. به این نحو که يك طبقه استخوان سرها را بین دو طبقه گل می گذاشته‌اند، و به فرمان تیمور در تمام لشکر جاز زدند که هر کس یکی از تاتارها را ببیند باید او را بکشد. و این فرمان بموقع اجرا گذاشته شد. و می گفتند تقریباً شصت هزار تن از آنها را کشتند.

مردم دامغان برای مانقل می کردند که اغلب شبها شعله‌هایی شبیه به شعله چراغ بر فراز این برجها دیده می شود.

تیمور لنگ
و دامغان
چنانکه از مندرجات تواریخ برمی آید قتل عام
تاتارها در سال ۷۶۹ هجری قمری بوده و ضمن این
کشتار بیرحمانه عجیب عده زیادی از مردم دامغان نیز به اتهام پناه دادن
تاتارها کشته شده‌اند و سرهای آنان نیز به مصرف ساختمان برجها رسیده
و این بلای خانمان بر انداز بقیه اهالی دامغان را که از کشتار چنگیز باقی
مانده بوده‌اند از بین برده است.

ابن عربشاه معاصر تیمور در عجایب المقدور به مناسبت مرگ

تیمور می نویسد: ساقی مرگش تلخ ترین جامها در کام فروریخت، و در آن هنگام به درگاه آنکه عمری به انکارش می زیست پناه برد و سودی نگرفت و چون هیبت مرگ را دید به لابه وزاری دست بر آورد. نداشتید که ای روان پلید از آن کالبد ناپاک بیرون آی و از حمیم و غساق دوزخ بهره خود بر گیر. با بارگناه و بیداد بدر آی و بادیگر ناپاکان و گناه کاران در آمیز. آنگاه خلعت عذابش از دوزخ آماده کردند و آن روح پلید را چون سیخی گذاخته که از پلاس پشمن بدر آرند، به در کشیدند و در جوار لعنت خدا و کفر او قرار گرفت و به دریای عذاب او غوطه ور گشت. تیمور در هفدهم شعبان ۸۰۷ قمری مرد و پس از آن در سال ۸۵۰ قمری که پسران و نوادگان او با گوهرشاد زن امیر تیمور ازری به خراسان می رفتند در سلخ ذی حجه ۸۵۰ میرزا عبداللطیف فرزند الخ بیگ نواده امیر تیمور آنچه ائانه و نقود و جواهری که گوهرشاد همراه داشت بین خوار وری تاراج کرد چنانکه برای گوهرشاد مرکب سواری حتی الاغی باقی نماند. گوهرشاد عصائی به دست گرفت و پیاده به راه افتاد. یکی از سواران اسب خود را به او داد. سوار شد. چون عبداللطیف به دامغان رسید داروغه آنجا در شهر تحصن جست و او را بشهر راه نداد. عبداللطیف دامغان را محاصره و شهر را تصرف و قتل عام و غارت کرد^۱.

پهلوان حسن واقعات دیگری که در سنوات ۷۶۲ تا ۷۸۶ هجری دامغانی قمری در دامغان روی داده: پهلوان حسن دامغانی در سال ۷۶۲ در سبزووار بر مسند حکمرانی نشست و در ایام حکمرانی او درویش عزیز نام از مریدان شیخ حسن جویری که در مشهد به عبادت

۱- این گوهرشاد زن امیر تیمور بانی مسجد گوهرشاد مشهد است و گفته اند عبداللطیف او را کشت.

اشتغال داشت عده زیادی دور او گرد آمدند . درویش عزیز قیام کرد و قلعه طوس را تصرف کرد، پهلوان حسن لشکر کشید و طوس را گرفت و چند خروار ابریشم به درویش داد و او را به اصفهان فرستاد . در همین اوان خواجه علی مؤید دامغانی در دامغان خروج کرد و امیر نصرالله گماشته پهلوان حسن را از شهر بیرون کرد و محمود نامی را به اصفهان فرستاد و دستور داد که درویش عزیز را به دامغان بیاورد . درویش عزیز به دامغان آمد و منتظر فرصت بود تا موقعی که پهلوان حسن از سبزوار به طرف قلعه «شغان» رفته بود. خواجه علی مؤید و درویش عزیز سبزوار را تصرف کردند و پهلوان حسن را کشتند.

مدت حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود. خواجه علی مؤید هم اهل دامغان بوده و در دامغان نفوذ و قدرتی داشته است. در اینجا مناسب می بینم قصیده ای که ابن یمن شاعر معروف در مدح پهلوان حسن گفته و قافیه نامأنوسی اختیار کرده است بنویسم :

«قصیده»

دارم ز جور ت ای صنم عنبرین گله
صدگونه در صمیم سویدای دل گله
شایسته نیست از تو که با آنچنان جمال
بامات هست بسته طریق مجامله
چون گویمت به بوسه بها دل کنی قبول
گوئی که قلب نیست روا در معامله
برزد دلم ز جیب جنون سراز آن زمان
کز بند زلف خویش نمودیش سلسله
تاروز هرشب از تف شمع جمال تو
آتش فشانم از دل سوزان چومشعله

در پافتاد کار دل از غم چو دامن
 تا دست برد سوی گریبانت از کله
 چون ماه از آفتاب شود منکسف ز تو
 خورشید باتو گرفت اندر مقابله
 در عهد بامن از چه دورنگی کنی چو گل
 باشم هنوز لاله صفت باتو یکدله
 آمد زمان آنکه دگر باره در چمن
 گردد رسیل بلبل خوشگوی بلبله
 گردان کن ای نگارمی ناب تاکنیم
 غمهای روزگار بیکبارگی یله
 بگشای حلق بلبل تا غلغلی کند
 کز بلبل اوفتاده در آفاق غلغله
 نوید نیستم که نزاید بجز مراد
 چون هست از قضا شب ایام حامله
 بنگر که عهد کیست مکن بیش از این جفا
 بر من که بیش از این نکند کس مساهله
 برای شاه عرضه کنم حال خویش را
 ناگاه در مواجهه یا در مراسله
 شاهی که بر جناب وی از اهل احتیاج
 می نگسلد ز قافله يك لحظه قافله
 تاج سر ملوک جهان پهلوان حسن
 کز بیم اوفتاده بر اعداش ولوله
 فرمان اگر دهد فلک از بهر خوان او
 از مرغ شیر دوشد و از فاخته فله

نفس نفیس او نشود خاضع فلك
 سیمرغ را کسی نفکنده است در تله
 باحزم کار دیده او دین و ملك را
 اندیشه کی بود زملات هایلہ
 از زخم سم توسن خارا شکاف اوست
 پیوسته در مساکن اعداش زلزله
 ای واهی که حامل دریا و کان بود
 باجود کامل تو کم از نیم خردله
 ابرت نگویم از ره بخشش از اینکه ابر
 بی ناله نیست در گه اعطای نایله
 چون آورد به سوی عدو رایت روی
 نصرت شود پذیرۀ او چند مرحله
 شاهان بسان ابن یمین از سخنوران
 در مدایحت نکشد کس به مرسله
 تا آفتاب و ماه براین کاخ زرنگار
 باشند همچو کنگره ها بر مقابله
 بادا فروغ رای صفا گستر ترا
 با آفتاب و ماه به رفعت مماثلہ
 دامغان در اوان حکومت سربداران مورد توجه و کشمکش بوده
 چنانچه ابن یمین ضمن قصیده ای در مدح نجم الدین علی سربدار می گوید:
 در جناب حضرتش اکنون که آوردم بجای
 شرط نیکو بندگی و رسم زیبا محضری
 جمع دیدم لشکری انبوه چون مور و ملخ
 هریکی همچون هژیبری از دعات لشکری

سر بسر در روز هیجا بریلان کارزار
چیره بر آهوی دشتی چون پلنگ بربری
لشکری زاینسان بسوی دامغان میبرد شاه
تاسر اعدا کشد در ربقة فرمان بری

نامه نجم الدین علی سربداران و بعبارت دیگر حزب آنها وطنی و
مؤید دامغانی به شهید متکی به مذهب شیعه بوده و در این طریق فوق-
اول العاده علاقمندی نشان میدادند. چنان که همین
معنی از نامه ای که نجم الدین علی مؤید دامغانی به علامه شمس الدین محمد
مکی معروف به شهید اول نوشته و باعث تألیف کتاب «لمعه» شده کاملاً
هویدا است.

نامه علی بن مؤید به شهید اول

سلام کثیر العنبر المتضوع یخلف نشر المسک من کل موضع
سلام یباهی البدر فی کل منزل سلام یضاهی الشمس فی کل مطلع
علی شمس دین الحق دام ظلالة بحبر سعید فی نعیم تمتع

ادام الله مجلس المولی الامام العالم الفاضل السالك الناسک ،
رضی الاخلاق و فی الاعراق. علامة العالم، مرشد طوایف الامم، قدوة العلماء
الراسخین ، اسوة الفضلاء المحققین، مفتی الفرق الفاروق بالحق للحق،
حاوی فنون الفضائل و المعالی، حائز قصب السبق فی جلة الاعاظم و
الاعالی، وارث علوم الانبیاء و المرسلین، محیی مراسم الائمة الطاهرین،
سر الله فی الارضین، مولانا شمس الملة و الحق و الدین، مد الله اطناب ظلالة
بمحمد و اله فی دولة راسیة الاوتاد و نعمة متصله الامداد الی یوم التناد.
وبعد:

فالمحب المشتاق مشتاق الى كريم لقائه غاية الاشتياق وان يتشرف
بعز شرف التلاق .

حرم الطرف عن محياك وليكن حظى القلب من محياك ربا

و ينهى الى ذالك الجنب لازل مرجعا لاولى الالباب، ان شيعة
خراسان صانها الله عن الحدثان متعطشون الى زلال وصاله والاعتراف من
بحار فضله وافضاله وافضل هذا الديار قدمزق شملهم ايدى الادوار وفرق
جلهم بل كلهم صفوف صروف الليل والنهار وقال امير المؤمنين عليه السلام
رب العالمين ثلم الدين موت العلماء وانا لانجد فينا من يوثق على علمه وفتياه.
او يهتدى الناس رشده وهداه فتسائلون الله شرف حضوره والاستضاء
باشعة نوره والافتداء بعلومه الشريفه والاهتداء برسومه المنيفه واليقين
بكرمه العميم وفضله الجسيم ان لاتخيب رجاهم ولا يرد دعاهم و تسعف
مسئولهم وينجح مأمولهم.

اذا كان الدعاء لمحض خير على ايدى الكريم فلا يرد

امثالاً لما قال الله تعالى: الذين يصلون ما امر الله به آن يوصل. و
لا شك ان اولى الارحام بالصلة الرحم الاسلاميه الروحانيه واجرى القربات
بالرعاية القرابة الايمانيه ثم الجسمانيه فهما عقدتان لاتحلهما الا الادوار و
الاطوار بل شعبتان لا يعصر بمزيتها اعصار الاعصار ونحن نخاف غضب الله
على هذه البلاد لفقدان مرشد وهدم الارشاد والمستول من انعامه العام و
اكرامه التام ان يتفضل ويتوجه الينا متوكلا على الله القدير. غير متعلل
بنوع من المعاذير فانا بحمد الله نعرف قدره ويستعظم امره انشاء الله تعالى
فالمتوقع من مكارم صفوته ومحاسن ذاته اسباب ذيل العفو على هذه الهفو
والسلام على اهل الاسلام.

ابن سند مهم در آخر نسخه از شرح لمعه (الروضة البهية) که به خط محمد رفیع بن محمد طاهر مورخ ۱۳۱۸ قمری نوشته شده مندرج است و مسلم میدارد که اصل «لمعه» به خواهش علی مؤید دامغانی آخرین پادشاه سربداری تألیف شده و شهید اول به جای مسافرت به خراسان آنرا تحریر و به وسیله آورنده نامه برای علی مؤید فرستاده که بعدها چندین شرح بر آن نوشته اند که معروفترین آنها شرحی است که مرحوم شهید ثانی بنام «الروضة البهية فی شرح لمعة الدمشقية» نوشته است که هنوز پس از شش قرن از امهات کتب فقه شیعه است.

رزم امیر ولی با امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت و پدرش تیمور در دامغان از امرای طغا تیمور بود و تازمان امیر تیمور گورکانی در بسطام و دامغان حکومت داشت در سال ۷۸۶ در دامغان با سپاه امیر تیمور جنگ کرد چون قدرت مقاومت در خود ندید اهل و عیال خود را در گرد کوه دامغان گذاشت و خود بهری فرار کرد . در سنه ۷۵۳ امیر شمس الدین یکی از پادشاهان سربداری اطلاع یافت که درویش هندو در دامغان به سرکشی شروع کرده است. بالشکری به دامغان رفت و مدت يك هفته شهر دامغان را محاصره و تصرف کرد و بسیاری از بزرگان آنجا را کشت.

بدیع الزمان و در سال ۹۱۴ بدیع الزمان حکومت جرجان را محمدخان شیبانی داشت. محمدخان شیبانی به عزم خراسان و گورکان حرکت کرد. چون بدیع الزمان تاب مقاومت با او را نداشت بدامغان رفت که از دامغان به آذربایجان برود، محمدخان به شهر دامغان حمله کرد و به غلبه گرفت و غارت و خراب کرد.

شاه اسمعیل صفوی شیبک‌خان شیبانی که مدتها معارض شاه اسمعیل
و شیبک‌خان صفوی بود خراسان تا دامغان را تحت استیلای
خود در آورده بود. شاه اسمعیل برای دفع او به طرف خراسان عزیمت
کرد به داماد خود احمد سلطان نام دستور داد دامغان را که در مسیر شاه
اسمعیل بود ویران و به طرف خراسان فرار کرد. خلاصه آنکه پس از
حملات چنگیز به ایران و کشتارها و خرابی‌ها آنچه در این سرزمین باقی
مانده بود در مدت تاخت و تاز تیمور لنگ و احفاد او تا ظهور سلسله
صفویه محو و نابود کردند بقول انوری :

مسجد جامع هر شهر ستوران‌شانرا
پایگاهی شده نه سقفش پیدا و نه در
کشته فرزند گرامی را گر ناگاهان
بیند، از بیم خروشید ، نیارد مادر
بر بزرگان زمانه شده خردان سالار
بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر

لیاقت و زحمات شاه اسمعیل صفوی و پشت کار او برای پاک کردن
ایران از لوث وجود بقایای این وحشیان بیابانگرد که سرتاسر کشور را
به خاک و خون کشیده بودند و مقاومت و رشادت وی در مقابل هجوم و
تجاوز سلطان سلیم آل عثمان مرهمی بود که بر جراحات مردم این مرز و
بوم گذاشته شد تادر زمان سلطنت شاه عباس اول التیام یافت.

صفویه نسبت به آبادانی و رفاه مردم توجه کاملی داشتند و اگر
بی‌رحمی‌ها و قساوتهائی که در بعض مواقع حتی به نزدیکان و فرزندان
خود می‌کردند نبود ، در زمره بهترین سلاطین بعد از ظهور اسلام شمرده
می‌شدند.

شاه عباس دوم وی پادشاهی مهربان و تا حدود زیادی برخلاف
در دامغان اسلاف خود مبادرت به کشتن اشخاص نمی کرده
و غالباً رجال و بزرگانی که مورد بی‌مهری او میشده‌اند به قم تبعید
می‌کرده و می‌گفته است، بروند در آنجا دعاگوی ذات همایون ما
باشند.

این پادشاه در بیست و ششم ربیع الاول ۱۰۷۷ هجری قمری در هنگام
عزیمت از مازندران به خراسان در خسرو آباد دامغان از دنیا رفته و جسدش
را به قم برده‌اند و در جوار حضرت معصومه علیها سلام دفن کرده‌اند.
واقعه مرگ شاه عباس دوم که نمودار طرز تشکیلات دربار سلطنت
و چگونگی احوال رجال و اطرافیان اوست خلاصه‌تر با اقتباس از سیاحتنامه
شاردن فرانسوی نقل می‌شود:

شاه عباس دوم بر اثر بیماری که ذکر آن قبیح است و در نتیجه
آمیزش با فواحش است در تفرجگاهی نزدیک دامغان که یکی از شهرهای
بزرگ باستانی ایران و در هفتاد و هشت درجه و پانزده دقیقه طول شرقی
و سی و هفت درجه و بیست دقیقه عرض شمالی واقع شده از دنیا رفت.
این کاخ تفرجگاه در دهکده‌ای به نام خسرو آباد واقع شده و
هنگامی که ظلام جاودان مرگ چشمان آن پادشاه بزرگ را تیره می‌ساخت
آفتاب به رخسار رعایای او تبسم می‌کرد. يك ساعت پیش از فوت
شاهنشاه، خواجگان در چشمان وی آثار مرگ را دریافتند و صلاح چنان
دیدند که زنان را از دور و برش دور دارند تا مبادا هنگامی که وی جان
بجان آفرین سپارد تاب و طاقت خود را از دست بدهند و با ناله و ندبه
خود این مسئله مهم را که باید مخفی نگاهداشت آشکار سازند. و چنان

وانمود کردند که پادشاه به خواب رفته است. این نقشه آنها عاقلانه بود ولی با مشاهده این نتوانستند از گریه خودداری کنند و در نتیجه شاهزاده خانمها از چگونگی آگاهی یافتند و به گریه و ضجه پرداختند. اما خواجگان با نصایح آنها را متوجه عواقب امر کردند و تا اندازه ای خودداری کردند.

خواجگان از بیم آنکه مبدا کثرت تردد در مردم ایجاد سوءظنی کند پس از مشاوره تصمیم گرفتند به محض طلوع آفتاب دو وزیری را که دارای اختیارات کامل بودند آگاه سازند و دوتن از سران خویش یکی «مهر» رئیس خلوت، و دیگری، آغا کافور، صندوق دار را برگزیدند، این دونفر به خانه وزیران رفتند و فوت شاه را به ایشان گفتند و جریان واقعه را اینطور نقل کردند که:

شاهنشاه در روز پیش، پس از مرخص کردن وزیران با اشتهای زیاد شیرینیهای را که بانوان حرم برایش تهیه کرده بودند خورد و بعد در ساعت نه شب ناگهان بیهوش شد. او را به خوابگاهش برده اند مزاجش بهتر از پیش به نظر می رسید. در ساعت یازده شب بیهوش آمد و باز بیماری وی شدت یافت و داروئی که پزشکان تجویز کرده بودند تأثیری نکرد و در دو ساعت بعد از نیمه شب دردش اندکی کم و در ساعت سه مجدداً شدت پیدا کرد و در حدود نیم ساعت هذیان می گفت و ساعت چهار بعد از نیمه شب علائم نزع در چشمانش هویدا شد و جان داد.

نادر قلی در خراسان قریب هشت هزار نفر تجهیز
نادر شاه در دامغان و بمعیت طهماسب میرزا برای قلع و قمع اشرف
افغان حرکت کرد و از آنطرف، اشرف افغان که با کشتن محمود خود را
پادشاه خوانده بود وقتی اطلاع یافت تصمیم گرفت پیش از اینکه قوای نادر
قوی تر شود به سوی خراسان برود. این دویرو در دهکده «مهماندوست»
دامغان در ماه ربیع الاول ۱۱۴۲ هجری قمری تلافی کردند.

شماره سپاهیان نادر از سواره و پیاده قریب سی هزار نفر، و سپاهیان
اشرف نیز در همین حدود بود.

بامداد روز شنبه ششم ربیع الاول سال ۱۱۴۲ ارتش ایران در سه
ستون به شرح زیر:

- ۱- در پهلوی راست جبهه به فرماندهی گرجی خان - پیاده.
 - ۲- در پهلوی چپ جبهه به فرماندهی سردار علیخان ابدالی - پیاده.
 - ۳- در مرکز جبهه به فرماندهی حاجی خان بیك.
- و خود نادر فرماندهی توپخانه و سوار نظام را به عهده داشت و
به سپاهیان ایران دستور داد که بدون اجازه فرماندهی ارتش از جای خود
حرکت نکنند و پیش دستی ننمایند.
- بعد از ظهر روز ششم ربیع الاول نیروی افغان حمله کرد و سوار
نظام آنها به ستون پیاده ایران که در مرکز جبهه بود تاخت آورد و سرگرم
کشتار شد.

(باید دانست که محل جنگ، مهماندوستی که اکنون در سر راه
است نیست، بلکه به فاصله شش کیلومتر به طرف شمال در دره طرزه بوده که
خرابه های آن هنوز هست و مردم «کهنه مهماندوست» می گویند.)

نادر فرمان داد سوار نظام از جای در آمدند و با افغانها در آویختند و حمله سوار نظام افغانی را دفع کردند .

مجدداً افغانها به سه ستون در آمده ، سخت حمله کردند . کشتار زیاد شد و در دره «طرزه» کشتگان بسیاری روی هم توده شد .

منظره میدان جنگ بسیار وحشتناک و مرگبار بود. بیشتر سوار نظام افغانی که بهترین جنگجویان بودند کشته شدند . اشرف افغان برای آخرین بار با تمام سواره و پیاده خود حمله دیوانه واری کرد و توپخانه نادری به سختی ستونهای مهاجم را زیر باران گلوله گرفت. با این وصف افغانها پیش می آمدند. نادر تبرزین به دست ، فرمان داد که شیپور حمله سوار نظام را زدند و سواران از پهلوی راست دشمن و بالای دره طرزه حمله هولناکی کردند ، و به نیروی پیاده نیز از مرکز فرماندهی ، فرمان یورش داد و توپخانه از بالای تپه های میسدان جنگ دشمن را زیر باران گلوله گرفت .

توپخانه افغانها بر اثر حمله سوار نظام نادری آسیب دید و خاموش شد . نیروی نادری از هرسو به دشمن فشار آورد و خود نادر به درون آبادی مهماندوست در آمد و با چهار گلوله توپ دیوار قلعه مهماندوست را خراب کرد تا پیادگان از پشت به دشمن حمله کنند.

اشرف افغان از بالای تپه های غربی میدان جنگ را تماشا می کرد. چون کار سپاهیان را سخت دید توپخانه و اردوگاه خود را گذاشت و عقب نشست و تاشامگاه نیروی افغانها در جنگ و گریز بودند. چون هوا تاریک شد جنگ به پایان رسید . سرانجام اشرف توانست ده هزار نفر

از سپاهیان خود را که پراکنده و پریشان بودند گرد آورده و به سوی تهران فرار کند .

کشته‌های هردو سپاه بسیار زیاد بود چنانکه در جاهائی چندین تن پیاده و سواره روی هم ریخته بودند و بیش از نیمی از جوانان افغانی با گروهی از افسران آنها کشته شدند .

این پیروزی برای نادر فوق‌العاده گران تمام شد ولی در نتیجه بانبوع خود و جانفشانی جوانان ایران چیرگی یافت (بسیار بجا است که به یادگار این کار بزرگ مجسمه و ستون یادبودی از نادرشاه بزرگ در این محل گذاشته شود.)

سپس نادر از آنجا حرکت کرد و روز دوشنبه نهم ربیع‌الاول به شهر دامغان آمد. دو روز توقف کرد و بعد رهسپار سمنان گردید .

فتحعلی خان قاجار فتحعلی خان قاجار که در استرآباد حکومت و در دامغان اقتداری داشت وقتی که از پیشرفت آنها به طرف در ظهور افغان اصفهان استحضار یافت بنا به گفته رضا قلی‌خان هدایت در متمم روضة الصفا با هزار سوار برای دفاع و همراهی با شاه سلطان حسین صفوی به اصفهان رفت و مدتی در جنگ با افغانها شرکت کرد ولی سرانجام در نتیجه سعایت اطرافیان شاه سلطان حسین، به استرآباد برگشت . پس از آنکه اصفهان به دست افغانها در آمد طهماسب میرزا که در خارج اصفهان بود در صدد تهیه قشون و مقابله با افغانها در آمد. احمد آقاخان تفنگچی آقاسی را به استرآباد نزد فتحعلی خان فرستاد و از او استمداد کرد . فتحعلی خان به قصد پیوستن به طهماسب میرزا که در تهران بود با عده‌ای پیاده و سواره از راه دامغان و سمنان به نزدیک تهران

آمد . در آنجا خبر یافت که طهماسب میرزا به مازندران رفته و اشرف افغان تهران را محاصره کرده است . در ابراهیم آباد بالشکر اشرف افغان مصاف داد و پس از روزی زد و خورد چون سپاه افغان زیاد و همراهان او بیش از هزار تن نبودند توقف را مناسب ندید و شبانه به طرف مازندران رفت و به طهماسب میرزا پیوست و از راه هزار جریب و چهارده و کلاته به دامغان آمدند .

در دامغان میرزا علی اکبر نامی از جانب ندر قلی افشار حاکم ایبورد نامه ای مبنی بر اظهار اطاعت برای شاه طهماسب دوم صفوی آورد . شاه طهماسب حسنعلی بیگ پسر جمشیدخان ارمنی را که عنوان معیرالممالک داشت نزد ندر قلی بیگ فرستاد و فرمان داد که باقوای خود به شاه طهماسب ملحق گردد و به فتحعلی خان قاجار سمت سرداری سپاه و منصب نیابت سلطنت داد و به طرف خراسان رهسپار شد .

ندر قلی بیگ نزد شاه طهماسب آمد و بر اثر ابراز لیاقت فوق العاده جلب توجه کرد . و چون فتحعلی خان را مانع پیشرفت خود می دید خاطر شاه طهماسب را از وی مشوب کرد . فتحعلی خان به قتل رسید . جسد او را در خواجه ربیع نزدیک شهر مشهد دفن کردند . ندر قلی بیگ - نادر شاه بعد - طهماسب قلی خان لقب یافت و زمام امور را به دست گرفت . محمد حسنخان پسر فتحعلیخان در استرآباد در دشت یموت بود (دشت گرگان) و در تمام مدت فرمانروائی نادرشاه بدون سروصدا و در نهایت احتیاط مشغول دامداری و کشت و زرع بود . پس از کشته شدن نادرشاه علیقلی خان برادرزاده نادرشاه در مشهد به نام علیشاه نام پادشاه بخود نهاد و پانزده نفر از پسران و نوادگان نادرشاه را بارضا قلی میرزا که به دست

نادرشاه پدرش کور شده بود و در کلات بودند کشت و تنها شاهرخ میرزا را که جوانی چهارده ساله بود در نهان نگهداشت که اگر پادشاهی او صورت نگیرد او را دستاویز سلطنت خود قرار دهد .

مزار شاهرخ این شاهرخ همان است که به دستور میرزا سید
در دامغان محمد متولی آستان قدس رضوی که خود را از
احفاد سلاطین صفویه می دانست و شاهرخ داماد او بود کور شد و در سال
۱۲۱۰ که آقا محمدخان بعد از تاج گذاری از تهران به مشهد رفت چون
شنیده بود که مقدار زیادی از جواهراتی که نادرشاه از هندوستان آورده
بود نزد شاهرخ است او را تحت شکنجه و آزار سختی در آورد. او محل
جواهرها را گفت ولی آقا محمد خان برای یاقوت معروف اورنگ
زیب پافشاری می کرد. چون شاهرخ نشان نمی داد دستور داد حلقه خمیری
گرد سر او گذاشتند و روغن یا سرب گذاخته به سرش ریختند . یاقوت را
تسلیم کرد و آغا محمدخان اجازه داد که شاهرخ به مازندران برود . و
شاهرخ بر اثر شکنجه های آغا محمدخان در شصت سالگی در دامغان مرد
و در همانجا دفن شد . مقبره « اطاق گنبدی » کوچکی در صحن امامزاده
هست ، که بالای در آن روی کاشی کبودی نقش شده است :

(بناهند العماره فی ایام دولة السلطان الاعظم شاهرخ خلدالله ملکه)

به نظر من این نوشته روی کاشی در زمان سلطنت آغا محمد خان
نوشته و نصب نشده زیرا رسم او نبود که از افتادگان برگشته بخت بدین
نگوئی یاد کند. دیگر اینکه برای مدفن شاهرخ کور پیر تبعید شده چنین
عبارتی آنهم پس از مرگ وی ننویسند و سیاق عبارت هم حاکی است
که این بنا در زمان سلطنت شاهرخ ساخته و دعا به بقای دولت وی شده

و معلوم نیست مدفن شاهرخ باشد زیرا اشاره به این معنی نشده .

می‌دانیم که پسر تیمور هم شاهرخ نام داشته و از ۸۰۷ تا ۸۵۰ حکومت کرده . او و زنش گوهرشاد به ترمیم خرابی‌های تیمور همت گماشتند . قلمرو وی تا قومنس و اصفهان از طرف شرق ایران امتداد داشته و در ری وفات کرد . شاید این مقبره «بنا» متعلق به او باشد گرچه در این کتیبه اشعاری بر اینکه مدفن او هم باشد نیست و تاریخ هم ندارد و گمان دارم مرگ شاهرخ نادری در دامغان و ذکر نام شاهرخ در این کتیبه موجب شده باشد که آنرا مقبره شاهرخ نادری تصور کنند .

تولد آقا محمد خان محمد حسنخان پسر فتحعلی خان قاجار نه پسر درخانه سید مفید داشت به نامهای : آقامحمدخان ، حسینقلی خان ، رضا قلی خان ، جعفر قلی خان ، علیقلی خان ، عباسقلی خان ، مهدیقلی خان مرتضی قلی خان ، مصطفی قلی خان . - آقا محمدخان از همگی بزرگتر بود و در سال ۱۱۵۴ قمری در شهر استرآباد درخانه سید مفید استرآبادی متولد شده بود . توضیح اینکه چون نادرشاه بر تمامی ایران و ترکستان و داغستان استیلا یافت محمد حسنخان در دشت گرگان متواری شد . زن خود را به خانه سید مفید که مرد محترم و مطمئن بود فرستاد و آقا محمد خان در همین اوان درخانه سید مفید متولد شد . او را محمد نامید و پسر خود معرفی می‌کرد و در زمان قتل نادرشاه شش ساله بود .

عادلشاه مأمور به استرآباد فرستاد . آقامحمدخان را نزد او بردند . خواست او را بکشد . جمعی شفاعت کردند . از کشتن او صرف نظر و به اخته کردنش اکتفا کرد .

نادرشاه چون طایفه زندیه قدرتی یافته بودند ،
کریمخان زند باباخان چاپشلو را مأمور سرکوبی و کوچاندن
آنها کرد . باباخان جمعی را کشت وعده‌ای را به درگزر و ایبوردخراسان
کوچانید. پس از قتل نادرشاه هرج و مرج سختی پدید آمد. این طایفه
هم به محل اولیه خود مراجعت کردند .

کریمخان که رئیس ایل زند بود با ابوالفتح خان نام بختیاری که
از طرف شاهرخ حاکم اصفهان بود به جنگ برخاست و او را شکست داد
و چون کریمخان و ابوالفتح خان می‌دانستند که مردم ایران به پادشاهی
آنها تمکین نخواهند کرد میرزا ابوتراب نام دخترزاده شاه سلطان حسین
صفوی را به نام شاه اسمعیل دست آویز کرده و به او عنوان پادشاهی
بستند. بعد از چندی بین سه خان اختلاف روی داد و کریمخان بر آن دو
خان غلبه کرد و به خود عنوان وکیل السلطنه و بعد وکیل الرعایا داد و
چندی به تصرف و استیلای اصفهان و فارس و غیره پرداخت . و همزمان
با اقدامات کریمخان محمد حسنخان در استرآباد و مازندران پا برجا و
دارای قشون و اقتدار شده بود .

کریمخان متوحش گردید و باقریب چهل هزار سپاهی به طرف
مازندران و استرآباد به راه افتاد . پس از چندمرتبه تصادف و زدو خورد
که در مازندران و سایر نواحی بین کریمخان و محمد حسنخان صورت
گرفت تا به محاصره شیراز منجر گردید محمد حسنخان شکست خورد و از
شیراز فرار کرد و موقعی که به مازندران رسید چهارده نفر با او بودند که
از جمله ابراهیم خان بغایری که قبلاً از طرف محمد حسنخان حاکم
دامغان بود از وی جدا شد و به دامغان رفت .

در مازندران محمدخان قاجار بیگلربیگی مازندران با پنجهزار سوار و پیاده به محمد حسنخان پیوست و از اطراف هم گرد او جمع شدند .

از طرفی محمدحسینخان قاجار دولو وقتی استرabad را خالی دید و از شکست محمد حسنخان در شیراز اطلاع یافت در استرabad بساط حکومت گسترده . محمد حسنخان به قصد سرکوبی او به طرف استرabad آمد . محمدحسینخان که خود را قادر به مقابله با او ندید از استرabad فرار کرد و به دامغان نزد ابراهیمخان بغایری رفت .

محمد حسنخان به محض ورود به استرabad بدون درنگ به دامغان رفت و آنجا را در حصار گرفت . کریمخان چون از این کار باخبر شد سپاهی به سرکردگی شیخعلیخان زند به مازندران فرستاد که مازندران و استرabad را بگیرد . محمد حسنخان از محاصره دامغان دست کشید و به مازندران آمد و بالاخره در جنگی که بین اشرف (بهشهر کنونی) و کلبادین سپاه شیخعلیخان زند و محمد حسنخان در گرفت محمد حسنخان کشته شد و کریمخان وکیل الرعایای زند بلامنازع گردید و پس از کشته شدن محمد حسنخان آقا محمدخان و حسینقلیخان برادر ابوینی او با محمدخان قوینلودائی او به دشت گرگان به میان طایفه مرادخان جعفربای رفتند و مدتی ماندند و پس از مدتی آغا محمدخان قریب یک هزار سوار دور خود جمع کرد و به نهب و تاراج پرداخت .

محمد حسنخان دولو با وی جنگید . در بین زدو خورد اسب آغا محمدخان گلوله خورد و آغا محمدخان به طرف جنگل فرار کرد . مدت سه روز در جنگل سرگردان و پنهان بود تا در نزدیکی اشرف (بهشهر)

دستگیرش کردند و نزد کریمخان زند بردند . کریمخان که مردی کریم و خوش نیت بود فرمود که آغامحمدخان به استرآباد برود و از آنجا با حسینقلیخان برادر و محمدخان دائیش و محمد امین آقا پسر عمویش و سایر بستگانش به تویه دروآر کوچ کنند و ساکن شوند . آغا محمدخان در تویه دروآر و حسینقلیخان و محمد امین و محمدخان به چهارده کلاته آمدند و ساکن شدند .

حسینقلی خان پس از چندی که کریمخان از انتظام امور فارغ شد حاکم دامغان باتذکراتی که محمد حسینخان بیگلربیگی استرآباد داد کریمخان آغا محمدخان و حسینقلیخان را به فارس برد و در آنجا نگهداشت و سپس در سال ۱۱۸۲ بصوابدید آغا محمدخان ، کریمخان زند حسینقلیخان برادر ابوینی آغا محمدخان را که ۱۸ سال داشت به حکومت دامغان گماشت و در دامغان با دختری از خانواده عزالدین لوی قاجار ازدواج کرد و در اوائل سال ۱۱۸۳ قمری پسری متولد گردید که او را به نام جدش فتحعلیخان نامید و این فتحعلیخان همان فتحعلیشاه است که او را باباخان می گفتند زیرا نام پدر محمد حسنخان را داشته است .

در زاویه شمال غربی شهر دامغان بر روی تپه کم مولودخانه دامغان ارتفاعی که خندق اطراف آن حفر شده و به نظر می رسد از خاکهای خندق این بلندی احداث شده ، قلعه ای با دیوار بلند و برجهای متعدد وجود داشته است . اکنون دیوار را خراب کرده اند و خاکش را در خندق ریخته اند و جز مقداری از دیوار و خندق سمت شمال باقی نیست . در اینجا عمارتی مشتمل بر بیرونی و اندرونی و حمام و اصطبل بوده که اکنون بنای سابق را تغییر داده اند . درب ورودی این قلعه از

تخته‌های کلفت و بایندهای آهن استوار بوده و سابقاً مقر حاکم شهر بوده است. به وقتی که حسینقلی خان از طرف کریمخان زند حاکم دامغان بوده باباخان در این قلعه پا به دنیا نهاده است.

از دوره سلطنت فتحعلیشاه همان عمارت چشمه **چشمه علی** علی که نوشته شد در دامغان دیده می‌شود و چون محل تولد او دامغان بوده علاقه و توجه خاصی داشته و در سفری که برای جلوگیری از پیشرفت نادر میرزا پسر شاهرخ نادری در مشهد به طرف خراسان می‌رفت با همراهان خود در چشمه علی دامغان توقف کرد. یکی از تفریحات او این بود که ماهی‌های دریاچه چشمه علی را می‌گرفتند و در دماغشان حلقه طلا می‌کردند و به آب می‌انداختند.

هدایت در متمم روضة الصفا نوشته است که در حوالی چشمه بادخان خیمه و خرگاه زدند. بادشیدی شد و تمامی خیمه‌ها کنده شد و طوفانی سخت در آنجا روی داد و همه اردوی شاهی را برهم زد. خیمه‌ها گسسته و ستونها شکسته، فرش و لحاف به هوا رفت. پانصد نفر از فراسان قوی بازو سرا پرده پادشاهی را نگهداشتند.

این چشمه بادخانی همان است که قبلاً ضمن چگونگی چشمه علی ذکر شد. رضا قلیخان هدایت بر اساس همان شایعه این باد را از اثر آن چشمه می‌داند و در برخی کتب دیگر مانند، عجایب المخلوقات و بحیره هم این اثر را برای این چشمه نوشته‌اند. ولی بیمورداست. و باد دامغان مربوط به انقلابات بحر خزر است و می‌بینیم که در این زمان که آب دریای خزر عقب رفته و انقلاب آن کمتر است در دامغان باد کمتر است.

علاقه فتحعلی شاه فتحعلی شاه چنانکه نوشتم به دامغان علاقه و توجه به دامغان داشت . چند دفعه به دامغان آمده . در جنگهایی که در خراسان پیش آمده به نام اسمعیل خان سردار دامغانی و ذوالفقار خان و مطلب خان برمی خوریم . فتحعلی شاه به این سه برادر علاقه داشته است . چنانکه احمد میرزا عضدالملک پسر او در تاریخ عضدی می نویسد وقتی به فتحعلیشاه خبر دادند که مطلب خان خیال سرکشی دارد بدون خبر قبلی از تهران به دامغان و به دهکده دولت آباد به منزل مطلب خان رفت ، مطلب خان پذیرائی شایانی از شاه کرد . معلوم شد شایعه سرکشی و تمرد مطلب خان صحت نداشته . ضمن پذیرائی با اینکه زمستان بوده انگور تازه آوردند . شاه از زن مطلب خان پرسید تازمستان انگور چگونه تازه نگه می دارید جواب داد: خوشه انگور را پس از جدا کردن از تاج در انبار آونگ می کنند و در هر چند روز یک دانه انگور را در بن خوشه انگور می گذارند و دانه پشین را بر میدارند در نتیجه تازه می ماند .

مدرسه مطلب خان این مطلب خان همان کسی است که در شهر دامغان در دامغان مدرسه ای برای طلاب علوم دینی بنا کرده و موقوفاتی هم برای تعزیه داری حضرت امام حسین علیه السلام از وی مانده است که در ایام عاشورا ده روز اول محرم در دولت آباد مصرف می شود . ده روز اول محرم شبیه خوانی هم می کنند .

ناصرالدین شاه محمد شاه که پس از فتحعلیشاه به سلطنت رسید در دامغان فقط در مواقع مسافرت و لشکرکشی به خراسان و هرات از دامغان عبور کرده ولی ناصرالدین شاه دو دفعه در موقع مسافرت به مشهد در دامغان توقف کرده است . مسافرت اول او در سال ۱۲۸۴ قمری

با همراهان زیاد و مادر وعده‌ای از زنهایش از ترس وبائی که در تهران کشتار می‌کرده است به عزم زیارت مشهد بوده و در عزاداری با مردم شرکت کرده . سپس به چشمه علی رفته و چند روز هم در آنجا مانده است . در سفرنامه خود نوشته : « در ایام توقف در چشمه علی بولاغ در نامه‌هایی که از دارالخلافه رسیده بود شرحی از واقعه هائله بیماری و با به عرض رسانیده بودند . ما در مواقع ادای فریضه نماز رفع این بلیه را از خداوند مسئلت می‌کردیم . »

می‌گویند قاطرچی‌ها و سربازان ملتزم رکاب او **آخوند خوش‌گفتار** در دهکده‌های حوزه چهارده کلاته به‌زور از مردم چیزهایی بدون پرداخت بها می‌گرفته‌اند بطوری که باعث ناراحتی شده بوده است . آخوندی را برای عرض شکایت نزد شاه می‌فرستند . آخوند چگونگی را به عرض می‌رساند . ناصرالدین شاه به آخوند می‌گوید مگر قرآن نمی‌خوانی ؟ آخوند عرض می‌کند همه‌روزه صبح برای سلامتی قبله عالم قرائت می‌کنم . شاه می‌گوید مگر این آیه را نخوانده‌ای که : ان الملوک اذا دخلو قرية افسدوها ؟ آخوند عرض می‌کند خوانده‌ام ولی در متمم آیه وارد نشده است که : جاروها و پاروها . ناصرالدین شاه را از این مطایبه خوش آمده دستور می‌دهد هیچیک از همراهان وی حق ندارند از محوطه چشمه علی خارج شوند .

ملاحسینعلی اهل دهکده « فرات » واقع در دهستان شوخی با ناصرالدین شاه . قهاب رستاق که پیر مردی بذله‌گو و شاعر مسلک بود مرا گفت در سفری که ناصرالدین شاه در دامغان و چشمه علی بود در حدود ۱۸ سال داشتم و طلبه و دارای عبا و عمامه بودم . پیاده از دامغان

به چشمه علی رفتم و چند روز ماندم با قاطرچی ها و چارپادارهای حامل اثاثه شاهی آشنا شدم. روزی به آنها گفتم عریضه ای دارم و می خواهم شخصاً به دست مبارك قبله عالم بدهم. برای آنان قبول این خواهش میسر نبود. ماندم. تا روزی ناصرالدین شاه در کنار دریاچه چشمه علی با چنگک مشغول ماهی گیری شد. با صوابدید آنها که به فاصله قریب دوهزار قدم از دریاچه گرد هم نشسته بودند با عمامه و عبا وسط ایستادم. اتفاقاً جلب توجه کرد و دستور داد مرا به حضورش بردند. نزدیک شاه به خاک افتادم. گفتم: آخوند نزدیک بیا، باز خود را به خاک انداختم و برخاستم و عریضه ای را که قبلاً تهیه کرده همراه داشتم ترسان به شاه دادم. شاه عریضه را باز کرد. در این موقع به صورت شاه نگاه می کردم که چه اثری در آن ظاهر می شود زیرا در آن چیزی نوشته بودم که شاید خشم شاه را برمی انگیزد. اتفاقاً سیمای شاه متبسم شد. قلمدان خواست. آوردند. چیزی در هاشم عریضه نوشت و بسوی من انداخت و گفت:

آخوند خربدار. فوری به خاک افتادم و برداشتم و بوسیدم و روی سرم گذاشتم و رو به طرف شاه عقب رفتم که پشت به شاه نکرده باشم.

شاه در حاشیه عریضه نوشته بود: صندوق دار باشی، بیست تومان به این آخوند بده، میگیره به... نمیگیره به... زیرا من پس از عناوین نوشته بودم: طلبه فقیری هستم می خواهم سنت پیغمبر اکرم را بجا آورده ازدواج کنم. پنجاه تومان از قبله عالم استدعای مرحمت دارم، دادی به... ندادی به... ولی صندوقدار باشی ده تومان داد و از آنجا بیرونم کردند.

دامغان و انقلاب در زمان سلطنت مظفرالدین شاه واقعه قابل ذکرى
مشروطیت در دامغان روی نداد . پس از مخالفت محمدعلی
 شاه با مشروطیت و دشمنی او با مشروطه خواهان در تبریز ورشت و اصفهان
 جنبشهایی به هواداری مشروطه خواهان پدید آمد . در دامغان نیز عده ای
 انجمنی به نام «شعبه انجمن آزادی خواهان آذربایجان» تشکیل دادند .
 محل تشکیل این انجمن در مسجد جنب تکیه محله شاه شهر دامغان بود .
 سران انجمن به دعاوی و اختلافات مردم رسیدگی می کردند و
 حکمی که از این انجمن صادر می شد به وسیله مأمورینی اجرامی گردید .
 برخی از اعضاء این انجمن اینان بودند : حاج میرزا محمود لطفی -
 حاج ملا ابراهیم امین التجار - حاج رضا قلی مایانی - آقا حسینعلی
 امیرآبادی . پس از توطئه بستن محمد علیشاه به مجلس شورای ملی ، و
 قتل چند نفر آزادی خواهان مانند ملک المتکلمین و صور اسرافیل این
 انجمن منحل گردید . موقر السلطنه نامی به دامغان آمد و اعضای انجمن
 هریک به جایی رفتند و موقر السلطنه برای ترسانیدن مردم به بهانه هایی
 گوش چند نفر را بامیخ به دیوار کوبید و رفت .

نبرد قوای دوئی محمد علی شاه چندی پس از خلع ، به امید باز
 و **ارشدالدوله** یافتن پادشاهی به ایران بازگشت . او مقداری
 تفنگ و فشنگ با سه توب از اروپا آورده بود . خود به نام خلیل تاجر
 بغدادی به ایران پانهاد و صندوقهای اسلحه را به نام آب معدنی وارد کرده
 بود . عده ای از ترکمانهای طرفدارانش قبلاً مسلح شده بودند . سرگرده
 آنان ارشدالدوله بود که آهنگ فتح پایتخت را داشت و در ماه شعبان
 ۱۳۲۹ قمری ارشدالدوله به دامغان رسید . در این موقع دسته ای از افواج

دولتی به سرکردگی علیقلی خان مسعودالملک هزار جریبی در دامغان بودند و دوعراده توپ هم داشتند. این دسته به قصد جلوگیری از پیشروی قوای ارشدالدوله از دامغان بیرون شدند. نزدیک دهکده «نریشم» به هم رسیدند. جنگ آغاز شد. میدان جنگ تامایان بیش از چهار کیلومتر فاصله نداشت. خانه ما در سمت شمال «مایان» بود و آنچه می گذشت نمایان بود. پدرم بارحیم خان حشمت الممالک مایانی روی بام ایستاده بودند و تماشا می کردند. من هم با چند نفر از همسالانم روی بام بازی می کردم. صدای توپ و تفنگ را می شنیدم و تاخت و تاز سواران را می دیدم. بعد از مدتی صداهای توپ و تفنگ خاموش شد. خبر آوردند که مسعودالملک و دولتی ها فرار کردند و توپ و تفنگ و هر چه بود به دست ارشدالدوله و سپاهیان اش افتاد و ارشدالدوله به دامغان آمد و مسعودالملک و همراهانش به طرف چشمه علی و هزار جریب فرار کردند. از فردای آن روز تر کنهها در شهر و دهکده های نزدیک بنای غارت و آزار مردم را گذاشتند.

ارشدالدوله در امامزاده جعفر از مجاهدان شکست خورد، مجروح و دستگیر شد. علی اکبر خان امیر عشایر میرزا سعدالله خان ایلخانی که همراه و دستیار ارشدالدوله بود چون او را بدان حال دید فرار کرد و جان به سلامت برد.

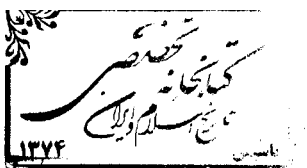
گفتنی است این ارشدالدوله همان کس است که بر صفحه اول شاهنامه ای که به هزینه امیر بهادر جنگ چاپ شده بدین گونه از او یاد شده است :

«به فرمان بندگان خدایگان گیتی پناه شاهنشاه جمجاه کی دستگاه
که زمان خسرویش پاینده باد و سرپرستی تیمسار خدیورادبافر و فرهنگ

حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ مهین سردار و کشیکچی باشی که بشوکتش نوید و زیستنش جاوید باد . و سرکاری سپه کش هنرپژوه شت علیخان ارشدالدوله فرجام یافت.»

محاصرة قلعة مولودخانه محمدعلیشاه پس از شکسته و کشته شدن ارشدالدوله ازگمش تپه و خواجه نفس مرکز ستاد خود عقب نشینی کرد و به کشتی که در دریا آماده داشت نقل مکان کرد. مدتی در کشتی ماند . آقامیرزا هادی نامی که از طرفداران و هواخواهان او بوده و در استرآباد تأثیر و نفوذ داشته اقداماتی که میرزا فضل الله خان انتصار السلطنه دامغانی که بمناسبت برادرش آغا عبدالله خان خوجه ولله عزیز السلطان (ملیجک معروف) با برادران و برادر زادگان و بستگانش در دربار سلطنت عنوان و سمتهایی داشتند باعده ای از استرآباد به دامغان آمدند و انتصار السلطنه که اهل محل و داماد رحیم خان حشمت الممالک مایانی بود و رحیم خان هم طرفدار حکومت استبداد و صاحب اقتدار و تأثیر بود ، به عنوان حکومت دامغان عده ای را گرد خود جمع کرد و به هوس امید تسخیر تهران در عمارت و قلعه مولودخانه جا گرفت. و برای فراهم آوردن مخارج سواره و پیاده داوطلبی که جمع کرده بود مزاحم اشخاص می گردید . مردم که از این وضع ناراضی بودند کسانی را محرمانه به طهران فرستادند و تلگرافهایی هم از سمنان و گاه از دامغان به مجلس و دولت کردند تا در نتیجه عده ای به نام مجاهد برای رفع این غائله از تهران حرکت کردند و در بین راه هیچکس را نمی گذاشتند به دامغان بیاید و خبری بیاورد.

انتصار السلطنه و دستگاه او هم تشکیلاتی نداشتند که مراقب باشند و بی خبر بودند تا در سحرگاه هشتم محرم ۱۳۳۰ قمری مجاهدان اعزامی از مرکز به راهنمایی مردم وارد شهر شدند و قلعه مولودخانه



«مقر حکومت» را محاصره کردند. چون فصل زمستان و هوا بسیار سرد و مه آلود، و قهرأ عبور و مرور کم بود، چند نگهبانی که در خارج مولودخانه از طرف مستبدان بودند دستگیر یا کشته شدند و تنها دسته‌ای که مقاومت کرد افرادی بودند که در مناره مسجد جامع موضع گرفته بودند و احمدخان مهماندوستی ارشد آنها بود، و بواسطه اشراف مناره که ۷۵ و ۲۶ متر ارتفاع دارد و در کمرگاههای آن هم سوراخهایی مناسب تیرانداز دارد نزدیک شدن مجاهدان به این محل به سبب مسلط بودن مناره بر اطراف دشوار بود.

سرانجام مجاهدان باراهنمائی مردم از پس کوچه‌ها خود را به دالان مسجد که مدخل مناره در آن است رسانیده از سقف دالان و گنبد معروف به «قیصریه» که درب مسجد و مدرسه در آن است برای استتار استفاده کرده درهای دکانهایی که در اینجا بود شکسته و چوبهارا در دهانه مناره توده و بانفت آلوده کردند و برافروختند چندانکه از آنها که با احمدخان در مناره بودند سوختند و احمدخان که در بالای مناره بود ناچار از داخل منتهی‌الیه سرمنار بیرون شد و اندک زمانی روی دایره‌ای که هست ایستاد و چون شعله آتش که از سر مناره زبانه میکشید زیاد بود خود را به زیر انداخت. او را که زنده بود گرفتند و تیرباران کردند و به محاصره قلعه مولودخانه پرداختند. به یاد دارم ما که از دهکده میانه می‌دیدیم دود و آتش از مناره بالا می‌رود و دانسته بودیم که احمدخان در مناره است میگفتیم، احمدخان چون هوا سرد است آتش کرده است.

محصوران قلعه مولودخانه يك شبانه‌روز مقاومت کردند و چون تاب مقاومت در خود ندیدند شبانه فرار کردند و جنگ خاتمه یافت و این واقعه همان است که کسروی در تاریخ هیجده ساله آذربایجان نوشته است

که: یفرمخان منتصرالدوله را بادسته‌ای از مجاهدان به جلوه‌گیری از یاران محمدعلی فرستاد و بانده جنگ بازشان گردانید. عده‌ای از فراریان قلعه مولودخانه در کاروانسرای معروف به شاه‌عباسی ده‌ملا موضع گرفتند و مجاهدان فاتح آنان را تعقیب کرده بایک عراده توپ به‌ده ملا رفتند و یک شبانه‌روز در آنجا زدو خورد کردند و به کاروانسرا توپ زدند و سرانجام مستبدان شکست خورده، شبانه از راهی که آن را «دهنه سرو» می‌گویند به طرف استرآباد فراری شدند. مجاهدان فاتح پس از رفع این مانع در عبدل آباد که مسکن انتصارالسلطنه بود به راهنمایی مردم آنچه ائانه و اسباب که پنهان کرده بودند یافتند و بردند.

پس از این محمد علیشاه برای همیشه شر داروغه و شبگرد خود را رفع کرد و به روسیه رفت و رژیم مشروطیت استقرار یافت و بلامنازع گردید. بعلت فقدان قدرت حکومت مرکزی همه‌جا و دامغان گرفتار هرج و مرج بود زیر اقوای انتظامی و تأمینی وجود نداشت، در شهر نظمیه در خارج شهر امنیه نبود. عده‌ای در شهر به نام عسس (شبگرد) تحت ریاست کسی به نام «داروغه» و عده‌ای به نام «قره سوران» به جای امنیه بود ولی اثری نداشت.

شبها شبگردان در بازارها و کوچه‌ها می‌گشتند و تا صبح به صدای بلند می‌گفتند: آجیر (آزیر) باش، بیدار باش. و از نیمه شب کسی حق عبور داشت که اسم شب از داروغه گرفته باشد. اسم هر شبی را شبگردان می‌دانستند و هر شب را نام مخصوص و جداگانه بود. و کسی که اسم شب نمی‌دانست شبگردان او را جلب کرده نزد داروغه می‌بردند و تا صبح نگه می‌داشتند و جریمه هم می‌گرفتند و از همین در آمد، حقوق داروغه و

شبگردان تأمین می شد زیرا بودجه ای نبود. محل استقرار داروغه اول بازار بود که آنجا را تخت داروغه می گفتند.

دامغان در تیول قاجارها
کریمخان زند حکومت دامغان را به حسینقلیخان پدر فتحعلیشاه داد از آن زمان این شهر در تیول قاجاریه بود و اغلب یکی از شاهزاده ها حکومت سمنان و دامغان را داشت. مرکز حکومت بعداً شهر سمنان شد و برای دامغان نایب الحکومه تعیین میشد چنانکه «تاراج» در اشعار دامغانیه خود گفته است:

هیچ دانی به شهر نایب کیست	فرج الله خان ذی شانا
پسر خان دولت آبادی	نایب حکمران سمنانا
فی المثل گر رود به دیدن او	یک نفر از گروه اعیانا
خادم از وی نخست گیرد اذن	گر مرخص نمود در بانا
می رود می کند از او دیدن	ورنه عودش دهد ز دالانا
چشمه باد خوان کبر و غرور	در سرش صد هزار طغیانا
دامغان نیست شهر چین و رنه	او نباشد کمی ز خاقانا

باج ستانی
هر حاکم و نایب الحکومه برای خود حاکم شرعی داشت. دعاوی حقوقی و شکایت کیفری را به میل خود به محضر او ارجاع و حکم وی را اجرا می کرد و کسانی را مرجع قرار می دادند که قابل انعطاف و تابع میل حاکم باشند و:

فاصله بین ناسخ و منسوخ ندهد بیشتر ز لمح بصر

چنانکه نوشتم در خارج شهر قوای تأمینیه وجود نداشت، ساکنان هر دهی خود حافظ خود بودند. شبها از بیم دستبرد دزدان تا صبح نمی خوابیدند و جوانان مرده به در کوچه ها و باغها در فصل میوه شبگردی

می کردند با اینوصف شبی نبود که در چند ده دزدی نشود و به تدریج از همین دله دزدها دسته‌هایی تشکیل و از متمکنان باج می گرفتند تا به آنها تعرض نکنند.

هجوم راهزنان موقعی هم عده‌ای از همدستان نایب حسین کاشی
به دامغان و دزد دیگر بنام رمضان باصری از جندق و
بیابانک به قهاب رستاق دامغان آمدند و دست تپاول به اهالی آن دهستان
دراز کردند. مردم آن سامان دسته‌دسته به طرف شهر دامغان فرار می کردند
در صورتی که در شهر هم وسیله دفاعی و جلوگیری نبود.

این هرج و مرج اختصاص به دامغان نداشت. در راه خراسان هم
ترکمنها و کردهای بجنوردی مسافران را می کشتند و غارت می کردند
و زنهارا به اسیری می بردند. نایب الحکومه‌هایی که از طرف حاکم سمنان
و دامغان می آمدند چند نفر به نام فراش حکومتی زیر فرمان داشتند. آنان
مقصران را که «معروض» می گفتند به اداره حکومتی (مولودخانه)
می آوردند و درجائی معروف به «دستاق خانه» توقیف می کردند و پس
از آن که جریمه می گرفتند مرخص می کردند. این جریمه سوای پولی
بود که فراشها برای خود می گرفتند که «قوللق» می گفتند. اگر ضرب و
جرحی در بین بود مضروب رانزد ملائی که مورد توجه خان حاکم بود
می فرستادند. او هم چیزی می گرفت و براساس دیات شرعی دیه نامه
می نوشت و حاکم بر همان مبنا که در دیه نامه بود از متشکی عنه جریمه
می گرفت و بر حسب حال و موارد، مبلغ کمی هم به شاکی می دادند.

چگونگی تأسیس پس از استقرار مشروطیت در دامغان عدلیه
عدلیه در دامغان تشکیل شد. به این شرح که یک نفر از تهران با
و تأمین حقوق آنان ابلاغ رسمی بریاست عدلیه منصوب می شد. در

حکم او مبلغی به عنوان حقوق ذکر می شد بدون اینکه بودجه ای باشد. این آقای رئیس عدلیه خود اعضائی را انتخاب می کرد و ابلاغ می داد و او هم در این ابلاغات مبلغی حقوق ذکر می کرد و اداره مالیّه تمبری به عدلیه می داد که به عرض حالها و احکام الصاق می شد و وجوهی که از فروش تمبر و عشریه و امور خلافی و از این قبیل به دست می آمد بودجه عدلیه بود و در آخر هر ماه آنچه پولی که بود بین رئیس و اعضا به نسبت مبلغ حقوقی که در حکم هر یک قید شده بود تقسیم می شد و اتفاق می افتاد که در بعضی ماهها يك سوم حقوق به صاحبان ابلاغ عاید نمی شد زیرا فروش تمبر و سایر عوائد کم بود. کار و بار مأموران احضار بهتر بود برای اینکه از مردم فوق العاده می گرفتند.

وقتی سید محترمی به نام محقق العلوم کاشانی به ریاست عدلیه دامغان آمد. به مناسبتی مرا با ابلاغ ماهی يك صدریال به عدلیه دعوت کرد. دو ماه ماندم يك ماه در تقسیم به نسبت شش تومان و دو قران، و يك ماه در حدود هشت تومان سهم گرفتم.

مستند احکام جزائی همان دیه نامه ها و شهود و بعداً قانون جزای عرفی بود که در زمان وزارت عدلیه نصره الدوله تدوین شد و احکام حقوقی احکام علما و موازین فقهی بود.

ادیب الممالک
فراهانی اولین
رئیس عدلیه دامغان
اولین کسی که به عنوان ریاست عدلیه بدامغان آمده ادیب الممالک فراهانی بوده است. او در باره عدلیه بر اطلاق، قصیده ای سروده که برخی اشعار آن اینست:

گفتم که این علاقه ز سادات هاشمی است

نسلاً به نسل ازت مضر باشد و معد

گفتا بهل ز کف تو خرافات و، حجتی
 آور که مدعی نتواند نمود رد
 این گفته‌های کهنه پرستان فکن بدور
 نوشد اساس و صحبت نوبایدای ولد
 گفتم به مهر شاه ولایت علی نگر
 کوبد خلیفه نبی و مر مراست جد
 گفتا علی به حکم غیابی علی الاصول
 محکوم شد به کشتن عمرو ابن عبدود
 گفتم به قول احمد مرسل که این حدیث
 از راویان رسیده به اهلش یداً به ید
 گفتا چه اعتبار بر آنکس که بسته بند
 برگردن ضعیفه بیچاره از مسد
 گفتم به نص آیه قرآن که جبرئیل
 آورده بهر احمد، از درگه احد
 گفتا به پرسنل نبود نام جبرئیل
 قرآن نخورده تمبرو نخواهد شدن سند

محاکم عدلیه هر جا بود مقهور حکام و نواب حکام و علماء و بلا
 اثر بود چنانکه در زمان حکومت نصرت الله میرزا امیر اعظم در حوزه
 سمنان و دامغان و شاهرود اسمی بی مسمی بود. امیر اعظم که در آغاز
 مشروطیت معاون وزارت جنگ کابینه سپهدار بود و شوستر در «اختناق
 ایران» اخلاق و رفتار و کار او را توصیف کرده است، کاملاً از ضعف
 حکومت مرکزی استحضار داشت. او خود را برای زمامداری آماده
 می کرد ولی واقعه قتل وی چنانکه خواهم نوشت این آرزو را ازین برد.

شهرستان دامغان

موقع جغرافیائی از شمال به سلسله البرز - از جنوب به کویر و جمعیت مرکزی، از مشرق به شاهرود از مغرب بسمان محدود است.

جمعیت تمامی حوزه دامغان مطابق سرشماری اخیر ۴۳۴۷۴ نفر است اما به تحقیق این سرشماری درست نیست و اقلاً يك سوم جمعیت بحساب نیامده.

در شهر سه خیابان از میدان وسط منشعب شده است:

- ۱- خیابانی که به طرف دروازه خراسان ممتد است.
 - ۲- خیابان منوچهری که از میدان شروع و به طرف غرب امتداد دارد و در این خیابان که به موازات بازار سرپوشیده سابق واقع است دکانهایی هم هست.
 - ۳- خیابان ایستگاه که یکی از دو مناره و مسجد تاری خانه که شرح داده خواهد شد در طرف غربی آن است.
- اخیراً شهرداری شروع به احداث بولواری از چهارراه خیابان منوچهری به طرف شمال شرقی در مسیر نهر آبی که در این امتداد است کرده است.

دامغان پنج کوی اصلی (محله) دارد: کوی دباغان، کوی خوریا، کوی محله شاه، کوی امامزاده، کوی باغشاه.

ارتفاع شهر از سطح دریا ۱۱۳۰ متر و فاصله آن تا تهران - ۳۴۳ کیلومتر است. هوای آن از سمنان سردتر و از شاهرود گرمتر است و در حال عادی به اعتدال است. ولسی به هنگام وزش باد اعتدال هوا از میان می رود. آب شهر از رودخانه چشمه علی است و در داخل شهر تقسیماتی به نامهای: امیران، زرجو، اسپهبد، باغشاه، بالامحله، و سرآوری و پس کله، دارد که بر اساس تقسیماتی که معمول بوده منسجم می گردد. مقداری به مصرف شرب مردم می رسد و بقیه در کشاورزی بکار می رود.

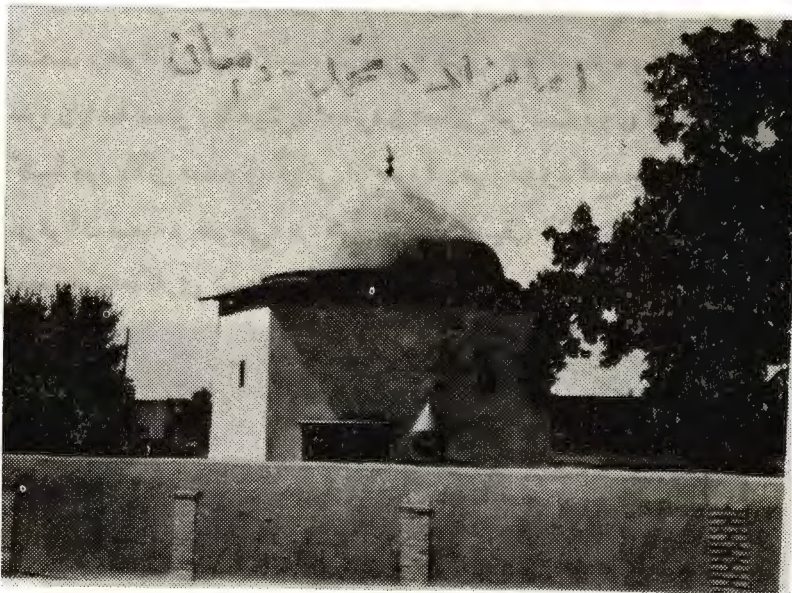
اجزاء این اسهام، بند، و فیجه و جودانه نامیده می شود. در نوشته های سابق، فیجه، فهیجه، نوشته می شده است. اخیراً چاه عمیقی در میدان وسط شهر و چاهی در طرف شمال شهر حفر کرده اند که باموتور پمپ استخراج میشود.

در بازار سرپوشیده ای که به همان وضع سابق باقی
کاروانسراها
است دو کاروانسرای آجری است یکی کاروانسرای

«نو» که مشتمل بر دالان و محوطه مربع وسیعی است که دور تادور آن اطاقها و حجره های تجار است و یک دستگاه کارخانه پنبه پاک کنی قبل از جنگ بین الملل اول بکار گذاشته شده که اکنون خراب است و قابل انتفاع نیست و دیگری را کاروانسرای کهنه می گویند که در دالان ورودی آن حجره های تجار تی است و در محوطه آن بارهای مال التجاره می گذاشتند. قبل از انقلاب روسیه فعالیت تجاری زیادی در این دو کاروانسرا بود ولی اکنون از اینهمه نشانی نیست.

کارخانه پنبه دیگری در کوچه‌ای که از بازار به طرف محله شاه می‌رود هست که کار می‌کند. این کارخانه را تجارتخانه تومانیان که مرکزش در بندر گز بود احداث کرد و این تجارتخانه پس از ظهور انقلاب روسیه ورشکست شد و اکنون متعلق به کسانی دیگر است.

در طول بازار سرپوشیده و خیابان منوچهری امامزاده‌ای است که آنرا امامزاده نور می‌گویند که در بازار و خیابان درب دارد.



سابقاً در طرف غربی نهر آب سوای رباط شاه عباسی و گنبد و صحن امامزاده جعفر و چهل دختر و امامزاده محمد ساختمانی نبود، ولی اکنون بیمارستان امدادی شیر و خورشید سرخ «آریامهر» و دبیرستان محمد رضا شاه ساخته شده. کاروانسرای معروف به رباط شاه عباسی در زمان سلطنت صفویه ساخته شده. کتیبه و تاریخی ندارد، بنائی است آجری و بزرگ؛ دیوار اطراف آن به ارتفاع ۵ متر و سردر مرتفعی با تالار

وسیعی بالای درب ورودی و در داخل آن اطاقهائی بایوان دارد که اکنون محل اداره ژاندارمری است.

امامزاده جعفر مطابق نوشته ای که در طرف مقابل درب ورودی صحن است این چنین ذکر شده: هذا قبر الامام-
الهمام المقتول المقبول، قرّة عين الرسول جعفر بن علی بن حسین بن علی بن-
عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب سلام الله علیه. گنبد امامزاده از میزان
متعارف بلندتر است و قبر در وسط، صندوق چوبی کنده کاری که از حیث
صنعت و هنر قابل توجه است طولش ۳ متر و ۳۰ سانتیمتر، و عرضش يك
متر و ۷۵ سانتیمتر و بلندیش يك متر و ۲۵ سانتی متر است روی قبر است. در
کتیبه دور بالای صندوق آیاتی از سورة دهر و سورة فتح و آیه الكرسي
از قرآن مجید و نادعلی، ولافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار و چهارده
معصوم کنده کاری شده است.



امامزاده جعفر

در رو برو نوشته شده است: عمل العبد الفقير الحقير المذنب المحتاج
 بعفو الله و غفر الله استاد نظام الدین ابن استاد علی ابن علی نجار. صاحب
 وساعی این خیرات استاد محمد صفار دامغانی. تحریراً فی شهر (شکسته
 است) سال اربع و ستین. صحن امامزاده مربع مستطیل است و از درب
 خیابان منوچهری که وارد صحن می شود گنبد و قبر صندوقی است که
 به امامزاده محمد معروف است و او را از اولاد امام موسی کاظم می دانند.
 در چهار طرف بقعه چهار طاق نماست که هر يك دری به داخل
 امامزاده دارد. درب جنوبی آن در ایوان باز می شود و بطوری که در عکس
 ملاحظه میشود ارتفاع ایوان به قدری است که گنبد از پشت ایوان کمتر
 پیداست. این درب اصلی ورودی است، شکل قبر که صندوق آنرا احاطه
 کرده مرتفع است و بر روی قبر سنگ سیاهی بطور عمودی نصب است.
 تا سال ۱۳۳۶ قمری و شاید مدتی پس از آن بالای ایوان جنوبی که
 حالیه ۳۷ کاشی دارد تمامی جبهه ایوان کاشی کاری بود. حالا کاشیها را
 کنده اند و برده اند، از آنکه گرانها بوده است.
 این کاشیها فیروزه ای و سورمه ای و سبز رنگ و به شکل کثیر-
 الاضلاع بوده. ۳۷ کاشی باقیمانده در بالای ایوان نمونه ای از آنها است.
 بر روی کاشیها نقش حیوانات و مردوزن و شیر و خورشید و در برخی از آنها
 اشعاری به فارسی و عربی بوده از جمله این اشعار فارسی:

رباعی

غم بالطف تو شادمانی گردد	عمر از نظر تو جاودانی گردد
گر باد بدوزخ برداز کوی تو خاک	آتش همه آب زندگانی گردد
دانی که چراست ای پسندیده من	پراشك دو دیده ستمدیده من

می‌بگشاید ز آرزوی لب تو آب از دهن مردمک دیده من
 رو دیده بدوز تادلت دیده شود از دیده جهانی دگرت دیده شود
 گر تو ز سر پسند خود برخیزی احوال تو سر بسر پسندیده شود
 و کتب ذالک فی شهر کذا شوال سنه خمس و ستین و ستمائه، این
 تاریخ در جاهای متعدد نوشته شده. می‌گویند تولیت امامزاده و تصدی
 موقوفات آن باسادات امیر خلیلی بوده است.
 در دو طرف داخل ایوان جنوبی که در اصلی ورود به حرم امامزاده
 در آن است دولوح سنگی به دیوار نصب است. بر لوح سمت چپ این
 وقفنامه کنده شده است.

لا اله الا الله. محمد رسول الله على ولي الله. بسم الله الرحمن الرحيم
 و به نستعين؛ الحمد لله الذي خلق الانسان للطاعات وامرهم بالخيرات و
 السلام والصلوة على خير خلقه محمد اشرف الموجودات وآله واولاده
 المشرفين بدلائل الاحاديث والايات، اما بعد چون محرر كارخانه قضاو
 قدر بر منشور خلقت بشر طغرای ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم
 و آل عمران على العالمين كشیده اند، و ديباچه سعادت آنرا بتوقيع قل لا
 اسئلكم عليه اجرا بانقياد اوامر اين معنى جان كمروار برميان بستن تادر
 هنگام يوم لا ينفع مال ولا بنون از ثمر شجره، قل ان كنتم تحبون الله
 فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم والله غفور رحيم، بر خوردار باشند.
 بنا بر اين چون بندگی کیا اعظم سيف الدين على ابن مرحوم سراج
 الدوله والدين کیا رستم ابن المغفور کیا ابراهيم الحاجی الهزار جریبی
 به کمال صحت و مودت خاندان نبی و ولی ثابت قدم بوده و بخیرات
 صدقات مبرا از ریا خواست که در روضه متبرک و مشهد مقدس مقتدای
 اهل ایمان امام بن الامام جعفر بن علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن

حسین علی بن ابی طالب علیه وعلی آبائه الصلوة والسلام، تزید سفره
 بجهت ابناء السبیل و فقرا موظف گرداند تا به ثواب آیه ان الذی آمنوا و
 عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلاً، برسد و از فاتحه و دعای
 ساکنان و زائران این مقام حظی و افریابند، وقف کرد جمیع نصف قنای
 و قریه که معروف است به «دهو» من مضافات دامغان که مستغنی از حد
 لشهرتها. و جمیع نیم شبانروز آب مزرعه مهر آباد که مقدار آن برشش
 شبانروز است که این شبانروز مجزا پنج و نیم آن باشد بااراضی که تابع
 آن باشد و جمیع طاحونه ای که مشهور است به آسیای فیروزی دایر بر جوی
 آب «صامغان» بااراضی و حیطان که تعلق باین آب دارد مقرر آنکه از
 محصولات این موقوفات بعد از تخم قائم بیست خروار غله خادم و
 مطبخی و فراش که ملازم عتبه علیه باشد جهت خود مصرف نمایند و در
 هر روز ده من گندم بامداد و ده من گندم نماز دیگر «بلغور» بپزند و بفقرا
 و مساکین رسانند و آنچه از این فاضل باشد باز مرتب دارند و در نماز
 پیشین بفقرا رسانند. و از محصولات صیفی این موقوفات روغن چراغ
 مرتب گردد و در هر مزاری يك چراغ برافروزند و چراغ دیگر در خانقاه
 بنهند و در اطاقی که مهمان باشد چراغ برافروزند و زواید باخراجات
 مطبخ از چربی و غیره صرف نمایند و نقیب مجاور را از آنچه مقرر شده
 زیاده طمع نکنند و متولی موقوفات را بیشتر از سه سال باجارت ندهند
 و باجارت طویله ندهند و متغلبی که باجارت رساند در لعنت خدای باشد
 و بر حکام عصر و قضاة و سادات وقت واجب است بشرط واقف که اگر
 متغلبی در این موقوفات مدخل سازد مانع شوند و سعی نمایند تا برقرار
 شرط واقف به مصرف رسد و اگر چنانچه مانع نشوند در آن ظلم شریک
 باشند و بر قضاة عصر واجب است که در هر ده سال این وقفیه را مجدد

گردانند و تغییر و تبدیل به قواعد آن راه ندهند. فمن بدله ما سمعه فانما ثمه
على الذين يبدلونه، تحریراً فی غره محرم الحرام سنة خمس عشر ثمان
مائة الهلالية.

این تاریخ معاصر با سلطنت شاهرخ پسر امیر تیمور گورکان است
که در سالهای ۷۹۹ تا ۸۵۰ هجری قمری در ایران سلطنت داشته است.
شاهرخ و گوهرشاد زنش اهتمامی داشته اند که خرابکاری های
امیر تیمور را ترمیم و عدم رضایت مردم را از بی رحمی های تیمور از بین
ببرند و بسی بمورد است که معتقد شویم کاشی کاریهای امامزاده و
ساختمان جنب ایوان امامزاده که بر تارك آن بنا شده العماره فی ایام
دولة السلطان الاعظم شاهرخ بهادر خلد الله ملكه روی کاشی زیبائی نقش
شده از شاهرخ تیموری است و ربطی به شاهرخ نادری ندارد و در
عین حال این مسئله قابل ذکر است که این ساختمان كوچك اگر مقبره
شاهرخ تیموری است چرا تذکری داده نشده؟ آیا شاهرخ که در سال
۸۵۰ هجری قمری در ری مرده جسد او را از ری آورده اینجادفن کرده اند؟
نظیر این را در کتیبه گنبد قابوس می بینیم که : هذا القصر العالی
للامیر ابن الامیر شمس المعالی قابوس و شمگیر، امر به بنائه فی حیاته و
تصریح بمدفن وی نشده است.

به هر حال در مطلع الشمس و بعض کتب دیگر این بنا را خانقاه
نوشته و دروقف نامه که بر سنگ حک شده است هم خانقاهی نام برده شده
« در هر مزاری يك چراغ برافروزند و چراغ دیگر در خانقاه بنهند » بهر
صورت معلوم نیست مراد از خانقاه خانقاه مصطلح عرفا و متصوفه باشد
زیرا در نوشته های قدیم خانه های ده را « خانقاه » می نوشته اند.

در پایه ایوان مقابل سنگ وقفنامه سنگ دیگری نصب است باین

شرح : و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب. لاله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله وصی رسول الله. قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: من سن سنة حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها الی يوم القیامه. باعث بر تحریر این کتاب آنک چون بتاریخ شهر محرم الحرام سنه احدی و خمسین و ثمان مائة ولایت دامغان و توابع آنرا پادشاه اسلام برسم سیور غال و حکومت به حضرت بارفعت مرتضی اعظم افتخار آل طه و یاسین خلاصه اولاد سید المرسلین امیر سید رضی الحق والملة والدين، علی الحسین زاد الله تعالی ایام حکومت و معدلتہ تفویض فرموده بودند و چون آن حضرت را در ولایات مذکوره نزول افتاده و نواب حضرت ایشان از مال و جهات ولایت مذکوره استفسار مینمودند و بعرض میرسانیدند.

چون بمال نساجیه و صابون خانه و دروازه بانی رسید رای شریف آن حضرت اقتضا کرد که اینچنین زحمتی و نقصانی که از جهات مذکوره برفقرا و رعایا واقع است جهت دستگیر آخرت و امید شفاعت حضرت رسالت علیه السلام دفع کند تا ثواب آن به روزگار ایشان در رسد. بنابر این مقرر فرمودند که من بعد تمغای نساجیه و صابون خانه و دروازه بانی قطعاً و اصلاً و ابداً از هیچ آفریده در ولایت مذکور نگیرند و باجارت ندهند و شناسند و در داخل تمغانکنند و هر که خواهد بجهت خود صابون پزد و فروشد.

از تمغای دارالتحریر که سابقاً هر سال یکصد دینار را هفتصد دینار میستاندند اکنون پنج دینار بزیادت نستانند که صابونی که از اطراف و جوانب بولایت مذکوره آورند و فروشند یکصد من را پنج من زیادت نستانند و هیچ آفریده را روا نباشد که تغییر و تبدیل بقواعد این فوائد اخروی راه دهد و بر حکام و والی ولایت مذکور واجب و لازم باشد اگر

مفسدی در ابطال این خیر بکوشد بمنع و زجر او بدانچه ممکن باشد مشغول شوند تا موجب رستگاری آن صاحب دولتان گردد و هر که خلاف این معنی ورزد در لعنت و سخط حضرت باری تعالی و تقدس و جمیع ملائکه باشد. فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه۔ صدق الله.

دردور سنگ صلواة بر پیغمبر اکرم وائمه دوازده گانه نوشته شده و تاریخ این سنگ نوشته با حکومت میرزا علاءالدوله پسر بای سنقر بن امیر تیمور گورکانی که خط ثلث را نیکومی نوشته و کتیبه ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد مشهد روی کاشی ممتاز به خط اوست، مطابق است. چه که میرزا علاءالدوله پس از شکستی که در جنگ بالغ بیگ فرزند شاه رخ یافت و باهم صلح کردند ناحیه غربی خراسان از خبوشان (قوچان) تا استرآباد و دامغان تحت حکومت و تصرف وی باقی ماند و پادشاه اسلامی که دامغان را برسم سیورغال به امیر سید رضی الحق والملة والدین، علی الحسین، تفویض کرده همان میرزا علاءالدوله است. و بطن غالب این سید رضی از احفاد میر قوام الدین مرعشی است که سالها در زمان حکومت تیموریان در مازندران حکومت و کشمکش داشته اند. و کیا اعظم سیف الدین علی ابن رستم واقف رقباتی که در سنگ مورخ ۸۱۵ ذکر شده از آل باوند است که مدتها بر قسمتی از مازندران و گیلان حکومت میکرده اند.

و آنچه راجع به سلسله نسب امامزاده جعفر در جبهه صندوق روی قبر کنده شده است با آنچه سید ظهیر الدین مرعشی در شرح خروج الثائر بالله جعفر بن محمد بن حسین المحدث بن علی بن حسن بن علی عمر الاشرف ابن علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب در تاریخ رویان نوشته است شباهت زیادی دارد. و معلوم می دارد که علت توجه کپاها و سادات مرعشی مازندران به دامغان و امامزاده جعفر نسبتی است که داشته اند.

گنبد چهل دختر
گنبدی است در جهت شمالی امامزاده جعفر
به ارتفاع شانزده متر که در نهایت دقت و هنر
ساخته شده و بسیار زیبا است. آجرهای ظریف چنان روی هم کار گذاشته
شده که گوئی بین آجرها گچ و باصطلاح ملاطی نیست و چنان گرد و



مخروطی بالا رفته است که گوئی قالب ریخته اند. به نظر می رسد در حدود
سال ۴۴۶ هجری قمری ساخته شده. در کتیبه ای که دارد الامیر الاجل
ابوالشجاع خوانده می شود. معلوم نیست نام بانی یا لقب اوست. در
داخل گنبد قبری ساده است که با این گنبد عالی تناسب ندارد. اگر تاریخ

بنای گنبد چهل دختر را صحیح تصور کنیم بازمان حکومت سلاجقه و پادشاهی طغرل بیگ از ۴۲۹ تا ۴۶۵ هجری قمری مطابقت می‌کند که منتهی به سلطنت آلپ ارسلان می‌گردد. آیا طغرل بیگ برای مدفن خود این گنبد را که شاهکار ساختمانی است بنا کرده است؟ علت تسمیه آن به چهل دختر چیست؟ آیا طغرل بیگ پس از به زنی گرفتن دختر خلیفه و مراجعت از بغداد و درآمدن بهری آنجا وفات یافته است و آیا جسدش را به دامغان آورده و در اینجا دفن کرده‌اند؟



در نزدك مسجد جامع و مدرسه حاج فتحعلی بیگ که شرح داده خواهد شد گنبدی است

گنبد پیر علمدار

به سبک ساختمان چهل دختران اما نه بآن ظرافت و زیبایی. قریب سیزده متر از سطح زمین تانوک گنبد ارتفاع دارد و مقبره محمد بن ابراهیم پدر ابو حرب بختیار ممدوح منوچهری است. در سال ۴۱۷ قمری بنا شده. در داخل گنبد کتیبه ای بخط کوفی و سورمه رنگ نوشته شده که از حیث هنر کم نظیر است.

این گنبد ایوانی داشته که اکنون خراب شده و در دوره ایوان کتیبه ای بوده که فعلاً قطعه ای از آن بیش نمانده که بر آنست: «امر ببناء هذا المسجد الشريف المولى المعظم خليفة العرب والعجم سلطان قضاة الشرق كافل مصالح الخلق ركن الحق والدين . (بقیه از بین رفته) عمل حاجی ابن الحسین بناء الدامغانی غفر الله له.

اگر گنبد پیر علمدار را مدفن محمد بن ابراهیم پدر ابو حرب بختیار حاکم دامغان تصور کنیم باید بپذیریم که در زمان سلطنت سلطان مسعود غزنوی، در فاصله سالهای ۴۱۷ تا ۴۳۰ هجری قمری به امر ابو حرب بختیار ممدوح منوچهری ساخته شده. شاید وی معروف به بابا شجاع الدین بوده، و اشتهاار عنوان «پیر علمدار» و تناسب آن مانند «چهل دختر» معلوم نیست.

عبدالعالی
و عبدالمعالی
«عبدالموالی»

در محله امامزاده گنبد و صحنی است. در داخل گنبد روی سنگی کنده شده است: در سنه ۱۲۰۴ دوازدهم ماه شعبان جناب امیر المؤمنین خواب نمانمود به کربلائی فضلعلی که دو تن معصوم زاده در شهر دامغان مدفونند؛ نامهای عظیم الشان شان، عبدالعالی و عبدالمعالی است و از ولدان فضل بن زید بن امام حسن مجتبی هستند.

(در کتابی به نام بحر النصاب، عبدالعالی و عبدالموالی نوشته شده)

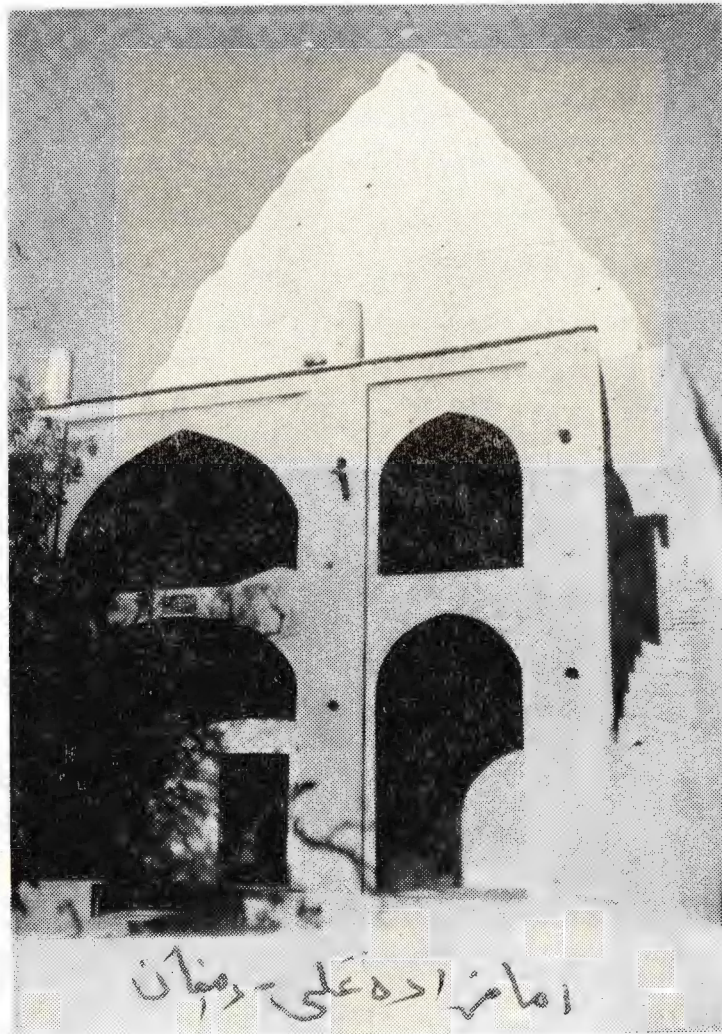
است) به هر حال اکنون زیارتگاه است و چند سال پیش گنبد آنرا با کاشی
کبود معمولی پوشانیده‌اند.



امامزاده علی در گوشه غربی شهر کوئی تشکیل گردیده است
و گنبدی و صحنی هست موسوم به امامزاده
«علی» سابقاً در آنجا فقط گنبدی گلین و دیواره خرابی بود و کسی در
آنجا سکنی نداشت. چند نفر درویش دوره گرد در آنجا مسکن کردند،
بتدریج کسان دیگری هم سکونت اختیار کردند. اکنون جمعی در آن
محل خانه و باغ ساخته‌اند و گنبد و ایوانی برای آن بنا گردیده است.

پروورشگاه، دبستان، خیابان منوچهری که از فلکه وسط شروع شده
بیمارستان و از محاذات بازار سابق به طرف غرب امتداد
دارد به چهار راهی می‌رسد که نهر آب از شمال به جنوب از زیر پل عبور
می‌کند. این آب که از رودخانه چشمه علی به شهر می‌آید سهمیه

دهکده‌های «شامان، زون شمس آباد «زرد» است.



پس از عبور از این پل در طول غربی که به میدان احدائی ستون‌یاد بود منتهی می‌گردد در ضلع شمالی آن شهرداری و دبستان محمد رضا شاه و دبیرستان فردوسی، و در نیمدایرة میدان در شمال غربی پرورشگاه

فرح پهلوی بناشده است.



بیمارستان برادران رضایی

در ضلع جنوبی این خیابان بیمارستان رضائی است که بنای آن به همت حاج محمد علی و حاج محمد حسین رضائی در سال ۱۳۱۹ شروع شده و در سال ۱۳۲۱ پایان یافته است و مجهز است.

به نظر می‌رسد این نام ترکیبی از ترکی (تاری : مسجد تاریخانه خدا) و خانه فارسی است. گذار باستان‌شناس معروف درباره این مسجد چنین نوشته است:

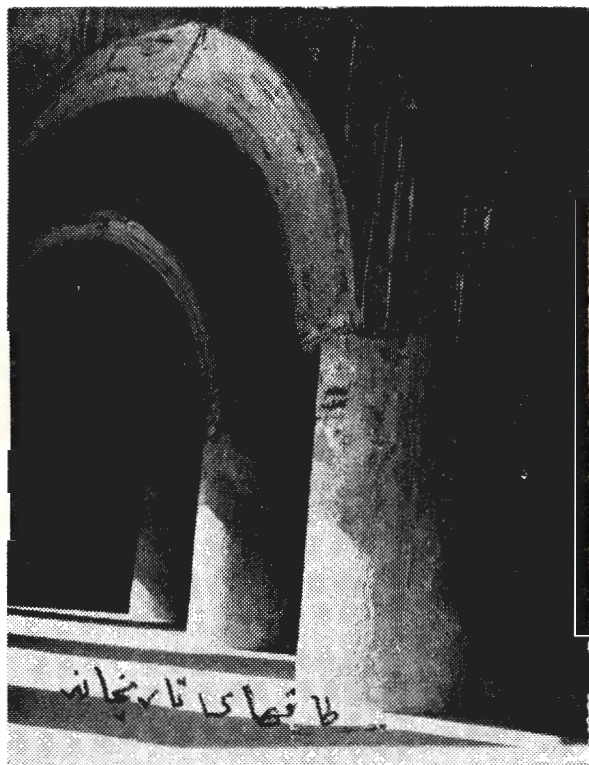
« نمونه‌ای از بناهایی که مقدم بر دوره سلجوقیان است می‌توانیم ارائه دهیم یعنی مقدم بر دوره‌ای که نمونه اصلی مساجد ایران در آن تشکیل یافته.



دو نمونه از میان آنها مسجد جامع نائین و تاری خانه دامغان است. تاریخانه به معنی خانه خداست و آنرا مسجد چهل ستون هم می‌نامند و این رقم اغلب در ایران نماینده آن نیست که حتماً چهل ستون داشته باشد بلکه به معنی ستونهای متعدد است. نقشه این بنا نقشه مساجد صدر اسلام است که از هر عنصر خارجی عاری است و بر حسب تصادف هرگز آنرا

تعمیر نکرده‌اند. فقط اتفاق افتاده است در دوره سلجوقیان بجای مناره خشت و گلی آن که ریخته بود برجی از آجر ساخته‌اند. این مناره جدید را در جای مناره قدیم نساخته‌اند بلکه در کنار آن بنا کرده‌اند.

بطوری که شکل عمومی اصل بنا باقی مانده است، این بنا چنانکه می‌باید باشد شامل صحنی است تقریباً مربع که از چهار طرف طاقهائی دارد و یکی از طاقنها که عمیق‌تر از دیگران است جای مقصوره مسجد را دارد و بهمین جهت مواجهه با قبله است.



در دیوار عقب این مقصوره محراب را ساخته‌اند که جهت قبله را معلوم می‌کند تا در موقع نماز با آن مواجه شوند.

در مجاورت محراب منبر موعظه است. طاق مرکزی که محراب و منبر زیر آن ساخته شده از طاقهای دیگر عریض تر است. نقشه این مسجد ساده ترین و خالص ترین و حتی میتوان گفت علمی ترین مساجد صدر اسلام است. تصادف بسیار خوبی است که این مسجد در ایران واقع شده و مخصوصاً در دوره ای است که بناهای اسلامی هنوز در تحت نفوذ سبکهای ایرانی در نیامده و در ضمن نیز معلوم می کند که مساجد ایران گذشته از نقشه چه چیزهای دیگری از اعراب پذیرفته است بنابراین چنین به نظر می آید که مساجد ایران فقط اثر مختصری از نقشه های مساجد عرب را پذیرفته باشد.



در بنای تاریخانه یعنی در اشکال معماری که در آن بکار برده اند و در شکل ساختمان هیچ چیز نیست که ایرانی خالص نباشد، حتی می توان گفت در این بنا هیچ شکل و هیچ جزئی از ساختمان نیست که متعلق به معماری زمان ساسانیان نباشد.

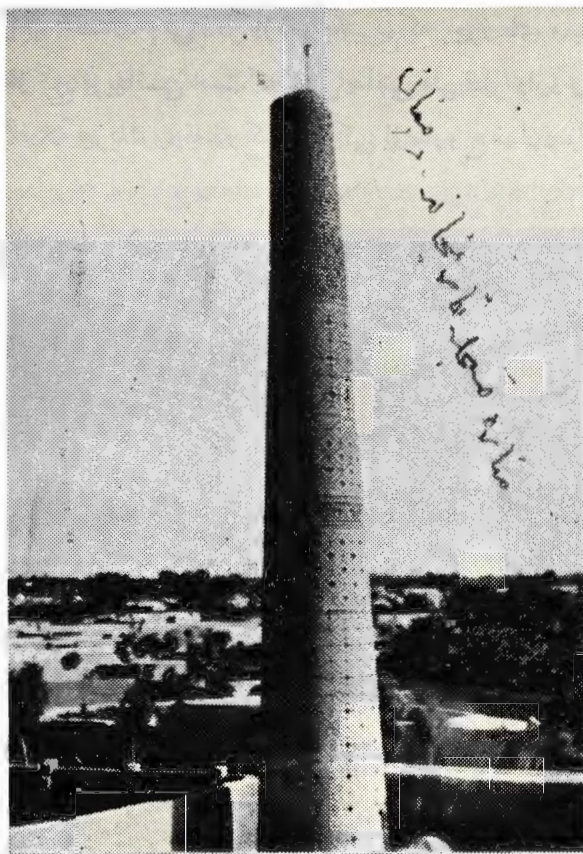
از نظر فنی در این بنا هیچ چیزی نیست که از بناهای دیگر ناحیه‌ای که این مسجد در آن ساخته شده تقلید کرده باشند. تاریخانه از حیث نقشه به قدری بیگانه از ایران است و از حیث ساختمان بقدری ایرانی است که یکی از مسافرین که باین قبیل خرابه‌ها توجه داشته یعنی «ایستویک» تصور کرده است که خرابه‌های آن یکی از معابد یا یکی از قصرهای دوره شهر هکاتم پلیس شهر صد دروازه است.

دیگران هم که از موضع آن بنای اسلامی پی برده اند گمان کرده اند که این مسجد را روی بنای قدیم‌تری ساخته اند.

ستونهای تاریخانه دارای طاقهای ضربی وسیعی است که موازی بانماها است و در تمام طول خود از طرف بیرون یعنی از طرف صحن مسجد باز است و مانند ایوانهای واقعی بناهای زمان ساسانیان است. این طرز بنا بکلی ایرانی است بقیه بنا با قسمتهای دیگر آن متناسب است. طاقهای آن طاق رومی نیست و حتی از طاقهای منکسر هم نیست که آنها را طاق ایرانی مینامند و استعمال آن در ایران و اطراف ایران از زمان بنی عباس به بعد معمول شده ولی طاقهای کامل دوره ساسانیان است که زنجیره دار میساخته اند و مرکب از دو پایه مرتفع است.

از طرف دیگر هیئت آمریکائی در نزدیکی شهر در تپه‌ای که معروف به تپه حصار است معبدی از زمان ساسانیان یافته اند که مرکب است از ایوان وسیعی که منتهی به تالار مربعی می‌شود که سقف آن گنبد دارد و آتشکده بوده. این ایوان مرکب از سه طاق است که بوسیله یک سلسله ستونهایی که روی آنها طاق ضربی زده اند نسبت بخارج به حال عمودی است. قسمت پائین بعضی از این ستونها را یافته اند. ستونهای مزبور را از آجرهای پهن مربعی ساخته اند که سی سانتیمتر مربع مساحت آن و

هشت سانتیمتر قطر آن است. آجرها را متناوباً روی هم گاهی از قطر و گاهی از ارتفاع کار گذارده‌اند. ستونهای مزبور به ضمیمه زینت‌های خود - ۱۷۲ متر قطر دارند و در زیر آنها پی ساخته نشده و هرستونی را بر روی يك ورقه آجر ساخته‌اند؛ و آجرها را از قطر کار گذاشته‌اند و فقط نزدیک - ۱۵ - سانتیمتر در زمین فروبرده‌اند.

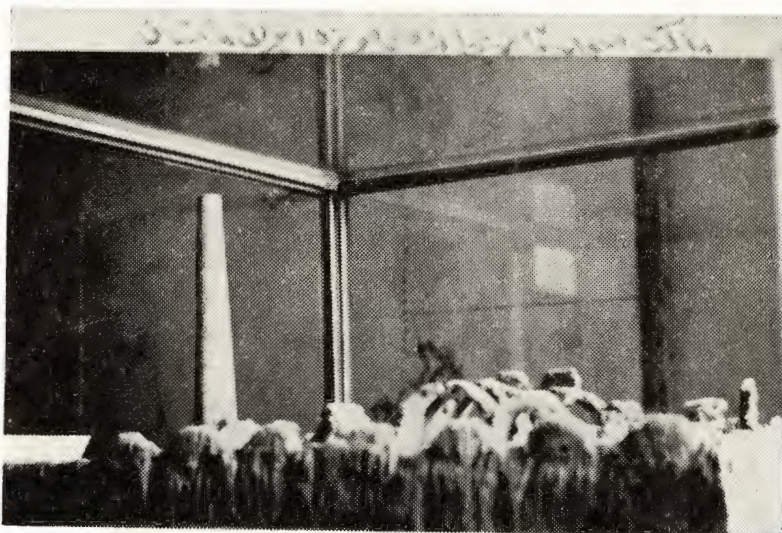


این طرز ساختمان که از هر حیث نماینده دوره ساسانیان است و در دوره اشکانیان هم معمول بوده همان سبکی است که در تاریخانه دیده

می شود. تمام جزئیات همان است. آجرهای آن به حد متوسط - ۳۴۰ سانتی متر مربع مساحت و - ۷۵- میلیمتر قطر دارد.

نبودن پی هم مانند همان بنای ساسانی است و همانطور جرزها را بر روی يك ردیف آجری که از قطر کار گذاشته اند بالا برده اند.

ستونهای رواق - ۱۶۰ - متر قطر دارد یعنی اندکی کمتر از جرزهای تپه حصار. ولی اگر در نظر بگیریم که جرزهای معبد ساسانی پوشیده از گچ بریهای است که شش سانتی متر قطر دارد و جرزهای ناریخانه فعلاً جریك ورقه روکش نازکی از ساروج ندارد ، یا اینکه از



اول هم نداشته است معلوم میشود که قطر جرزها بدون روکش و گچ بری در هر دو بنا مطلقاً یکی است. پس هیچ شک نیست که از جهت ساختمان و اشکال فن معماری تاریخانه بنائی از زمان ساسانیان و کاملاً ایرانی است و هیچ رابطه با مساجد مغرب ندارد.

تاریخانه در دو طرف شمال غربی و جنوب شرقی متعلقاتی داشته

که اینک از میان رفته است، از طرف شمال غربی سه درب و پنج درب از طرف شمال شرقی به تالارهایی باز می‌شده که اکنون خراب است.

ممکن است سؤال شود چه شده است که هنوز قسمتی از مسجد باقی است، و حال آنکه از بقیه آن فقط قسمتی از بعض دیوارها مانده است، زیرا در ساختمان متعلقات مسجد خشت خام بکار رفته ولی ستونها و طاقهای ضربی مسجد یعنی آن قسمتهایی که باقی مانده با آجر ساخته‌اند. از طرف دیگر طاقهای ایوانها را که با خشت ساخته‌اند بدون استثنا فرو ریخته و از میان رفته است و برای اطلاع ما از حالت روزهای اول فقط يك پایه از یکی از طاقها مانده و در بعضی جاها دیوار اطراف خوشبختانه شکل دیوارهای روبرو را نشان می‌دهد و فی الحقیقه طاقهای گلایی و گنبدهایی که امروز وجود دارد نباید از همان زمان دانست و نباید تصور کرد که در موقع تعمیر همان حالت اولیه را اعاده داده‌اند.

در آن زمان تمام ایوانها به حال همان ایوان مرکزی مسجد است که امروز دیده می‌شود. رواق این مسجد طاق نداشته و بکلی بی‌سقف بوده و بنای محلی که اصلاح شده بجای اینکه طاقهای ضربی سابق را بسازد از بالای ستونی به بالای ستون دیگر و موازی با دیوار رو به قبله دستکھائی کار گذاشته و روی آنها گنبدهای کوچکی را که معمولاً معماری امروز ایرانی است ساخته و انگهی به سهولت می‌توان دانست که ستونهای محکم تاریخانه برای آن نبوده است که چنین گنبدهای سبك و نازك را روی آن بسازند و در اصل هیچ تناسبی در میان طاقهای عریض ساسانیان و این طاقهای گلایی نازك نیست.

قسمتهای جدید را که آجر آن روپوش ندارد با کمال سهولت می‌توان تمیز داد بجز آجری که در ساختن ستونها و طاقهای ضربی بکار

رفته و گل و خشتی که برای بقیه بنا استعمال کرده‌اند در ساختن این بنا چوب هم بکار برده‌اند هر چند به مقدار کم بعضی صفحه‌های چوبی سرستون‌ها را تشکیل داده و پایه اطاق‌ها را روی آن گذاشته‌اند. از طرف دیوار هم اطاق‌ها را روی چوب‌هایی قرار داده‌اند که به منزله پایه طاق است.



بالای این تیرها در محور هر طاقی يك سوراخ جای سرتیر که تقریباً سی سانتیمتر در سی سانتی متر است معلوم می‌کند که تیر حمال بسیار

کلفتی هر جز را به دیوار متصل می کرده ولی این ترتیب فقط در طاقنماهای حیاط مشاهده می شود.

در رواق مسجد پایه طاقها را بر یکدیگر تکیه داده اند؛ از طرف دیگر دیوار روبرو بر اثر فشار به صورت خطرناکی به طرف بیرون خم شده زیرا که در طرف راست ستونهای برای آن پشت بندی قرار داده اند و آن عبارت از توده های خاکی است، هیچ پله در میان کف نماها و کف صحن نیست. هیچ اثری هم نیست که معلوم شود قسمتی از این بنا را وقتی فرش کرده باشند. روی هم رفته این بنا عبارت است از دیوارهای خشتی



وطاقهای خشتی با مقدار کمی آجر و کمی چوب و فرش و پی نداشته است و چیز دیگری نبوده. از این حیث تاریخانه قطعاً یکی از محقرترین بناهای عالم است ولی ذوق هر جا بخواهد راه خود را پیدا می کند. این بنا که به واسطه حسن استعمال این مصالح محقر تا زمان مابقی است بواسطه توازن تناسبات و مجموع خود هنوز هم یکی از بناهای باشکوه اسلام است.

وقتی که هنگام عصر دیوارهای خشت و گلی می‌گون آن درپرتو
روشنائی مساعد برافروخته می‌شود و سایه‌های خوش قطعی از منظره
مدور آن بر زمین می‌افتد هیچ چیز بجز یادبود آن نمی‌تواند جانشین آن
عظمت و زیبائی شود.

تاری خانه کی بنا بروصفی که کردم معلوم شد که باید حتی
ساخته شده المقدور آنرا به‌دوره ساسانیان نزدیک دانست
ولی باید در زمانی متوقف شد که نقشه اصلی مساجد را کشیده‌اند. به‌وسیله
نمونه‌های اصلی میدانیم که این نقشه از اواسط دوره بنی‌امیه متداول بوده
است. در آن زمان به‌گفته «میس‌یل» تبدیل صحن خانه به‌مرقد کامل بوده
است، صحن و رواق وجود داشته. جهت قبله را به‌وسیله محراب معلوم
می‌کرده‌اند ولی در اواخر این دوره است که منبر جزء ائانه لازم مسجد
شده، پس اگر فرض کنیم که منبر تاریخانه از همان زمان ساختمان بنا
است، هر چند این نکته قطعی نیست ولی برای ماتفاوتی ندارد زیرا انحراف
محل محراب بنا ثابت می‌کند که همواره در این محل منبری بوده است
خواه این منبر فعلی باشد یا منبر دیگری، خواه منبری باشد که از مصالح
ساخته باشند یا منبر متحرك باشد؛ در هر صورت می‌توان آخر دوره بنی
امیه را قدیم ترین زمان ساختمان این بنا دانست. جدیدترین تاریخ آن
قطعاً مقدم بر تاریخ ساختمان مسجد جامع است. تعداد و اشکال پایه‌های
طاقهای این بنا در کمال وضوح ثابت می‌کند که آنرا مکرر تعمیر کرده‌اند
ولی قسمت عمومی نقشه آن کاملاً متعلق به بنای اصلی است. همچنانکه
مجموع ستونها و طاقهای زینت شده که در اطراف محراب واقع است
و محراب و قسمتی از بناهای صحن نیز همان حال را دارد.
در تاریخانه هم طاقهائی که عمود بر بناهای صحن ساخته شده

دارای طاقهای ضربی است که همان سلسله ایوانهای ساسانی را تشکیل می‌دهد که در معبد دامغان هم هست، بعلاوه شباهت ستونهای زینت شده این مسجد با ستونهای معبد ساسانی که دکتر اریک شمیدت در دامغان کشف کرده است بازحالت قبل از اسلام بعضی از عناصر این بنا را معلوم می‌کند. قطعاً این مسجد نقشه مسجدی است شبیه به معبد ساخته شده. قسمتی از وضع عمومی و زینت آن به سبک دوره ساسانی است ولی معذالک از معبد دامغان دورتر از زمانهای اصلی ساخته شده است.

نقشه این بنا بارواقهای وسیع آن به همان حال اصلی زمان خود نیست، زینتهای معماری آن در بعض ستونها با کمال وضوح از دوره اسلامی است. طریزیکار بردن مصالح با سبک دوره ساسانی شباهتی ندارد ولی مخصوصاً طاقهای آن ایرانی نیست و منکسر و جرزه‌های آن به بزرگی جرزه‌های تاریخانه نیست.

فی الحقیقه تردیدی نیست که حتی در دوره اسلامی اشکال قدیم را کم کم ظریف تر و نازک تر کرده اند. هر کسی این مطلب را می‌داند و برای ثبوت، این نکته کافی است که نقشه‌های دوبنای دامغان و نائین را با هم قیاس کنند تا اینکه با وضوح ثابت شود که مدت مدیدی در میان ساختمان این دو مسجد فاصله شده است. بنابراین مسجد نائین متعلق به قرن چهارم هجری است. اگر بعضی تصور کنند که این اختلاف ناشی از سلیقه معماران مختلف است که یکی بناهای جسیم را می‌پسندیده و دیگری بناهای ظریف را مطلوب شمرده، تاریخ نقاشی و حجاری و حتی معماری ثابت می‌کند که در صنعت هر کسی تابع مقتضیات زمان خود است. یونان هرگز در صدد ساختن معبدی به بزرگی معبدی که به معبد «مارس منتقم» معروف است بر نیامده و روم هم معبدی مانند معبد «پارتئون» که آن را

محقر می‌دانسته حقیر شمرده. در هر زمان محیط مخصوصی از سلیقه‌ها و احساسات تولید می‌شود که حتی در کسانی که استقلال ذاتی دارند نفوذ می‌کند. از طرف دیگر منظره جزئیات تاریخانه هم مانند این است که این نکته را در انظار مجسم می‌سازد. تاریخانه فی الحقیقه در زمانی ساخته شده که طاق‌های ساسانی که دارای قوس کامل یا زنجیره دار بوده و دایره آنها تغییر ناپذیر بوده به شکل منکسر درآمده و طاق‌های اسلامی را فراهم کرده است.

طاق‌های این مسجد هنوز کاملاً ساسانی است معذالك اندك تمايلي در آن دیده می‌شود که در قله آن انکساری تولید کنند و طاق‌های رواق آن حالتی از شکل مخصوص طاق‌های ایران دارد. از طرف دیگر معلوم است که تبدیل طاق ساسانی به طاق‌های منکسر در بین النهرین در ظرف قرن هشتم میلادی پیش آمده.

انحنای در گاه‌های دروازه بغداد که بازمانده قصری است که هارون الرشید در رقه در سال ۱۷۴ هجری بنا کرده همان انحنائی است که مخصوص معماری اسلام می‌شود. اگر ما در این دوره تصادف تکامل معماری ایرانی را در ایران و در بین النهرین محتمل بدانیم می‌توان تصور کرد که تاریخانه در میان قدیم‌ترین زمان ممکن یعنی جلوس اولین خلیفه عباسی «سفاح» در ۱۳۲ هجری و سلطنت هارون الرشید «۱۷۰-۱۹۳» ساخته شده یعنی در حدود اواسط قرن دوم هجری. همین نتیجه است که «میس بل» در باب تاریخ قصر اخیدیر گرفته و عجب این است که طاق‌های بیضی شکل تاریخانه که تمايلي به طاق‌های منکسر دارد شبیه به همان طاق‌ها است. آنچه اکنون از مسجد تاریخانه مانده است، ۲۶ ستون است که کلفتی هر يك چهار متر و بازتفاع ۲ متر و ۸۴ سانتی متر است و شش دهانه طاق و يك طاق بزرگتر که محل منبر و محراب بوده.

در جهت شمالی مسجد مناره آجری به ارتفاع - ۲۶ متر است که از مسجد فاصله دارد و قاعده آن ۱۳ متر بدون سکو از روی زمین و قطر منتهی الیه آن در بالا (۸ متر) و مانند مناره مسجد جامع سر آن ساخته نیست. بعضی گفته اند بر اثر زلزله خراب شده ولی چنانچه می بینید منظم است و اگر بر اثر زلزله می بود غیر منظم بود.

در ارتفاع ده متری کتیبه ای به خط کوفی با آجر صورت گرفته است. بانی آن ابو حرب بختیار ممدوح منوچهری است، بنا بر این این مناره در فاصله سالهای ۴۲۰ - ۴۳۰ هجری قمری ساخته شده.

این همان مسجد است که «مقدسی» نوشته است،
مسجد جامع
در کوچه ها قرار دارد. در ورودی مسجد جامع و مدرسه حاج فتحعلی بیك که مدرسه پامنار می گویند زیر گنبد بزرگ خشتی که «قیصریه» می نامند روبروی هم است که مدرسه در سمت شمال و مسجد در جنوب گنبد است و راه عبور است و درب دیگری هم مسجد دارد که از طرف مشرق در محله «خوریا» است از درب قیصریه که بدالانی وارد میشود. طرف راست مدخل مناره و در سمت چپ دری است که به حیاط کوچکی که گودتر از سطح دالان است و دوپله دارد وارد می شود و در جهت شرقی این محوطه مسجدی است که از سطح محوطه قریب چهار متر پائین تر است آنرا مسجد زیرزمینی می نامند و در تابستان سرد است.

این مسجد ۳۵ متر طول و ۱۸ متر عرض دارد. دارای دوردیف ستون است و هر ردیف ۵ ستون دارد. روی ستونها سقفهای مدور از آجر زده و فواصل آجرها با گچ بند کشی شده است و ستونها هم آجری است.
این مسجد را میرزا محمدخان سپهسالار دامغانی بنا کرده است.

میگویند در سفری که به مشهد می رفته چون تابستان بوده و هوا گرم، در مسجد جامع نزد حاج میرزا رضای اول که از شاگردان سید ابراهیم معروف به استاد قزوینی بسوده می رود و عصای مرصعی از طرف شاه به او داده، دستور ساختن این مسجد را می دهد. رواق دارالسیاده آستانه رضوی علیه السلام را همین سپهسالار ساخته است.

حاج میرزا رضا دوم معروف به شریعتمدار در ماه رمضان اگر فصل تابستان بود در همین مسجد زیر زمینی نماز ظهر و عصر را به جماعت می خواند و بعد از نماز منبر می رفت و فوق العاده خوش بیان بود و بانهایت سادگی و مستدل صحبت می کرد و طوری بود که مستمع خستگی حس نمی کرد و در روز عید فطر همان عصای مرصع را بدست می گرفت و با تشریفات به مسجد می آمد و نماز عید می گزارد.

دالان ورودی موصوف به صحن مسجد منتهی می شود. طول صحن مسجد ۳۸ و عرض آن ۳۶ متر است. در ضلع جنوبی صحن مسجد سه ایوان است که ایوان وسط مرتفع تر و عریض تر از دو ایوان طرفین است. محراب در همین ایوان واقع است و دهانه این ایوان ۷ و درازای زیر سقف ۱۶ متر است. سابقاً در سمت راست داخل ایوان وسط منبری ساخته از آجر و گچ دارای هشت پله بود که اکنون نیست؛ خراب کرده اند و چنانچه در عکس ایوانها خواهند دید اعم از اینکه در زمان خلافت هرون الرشید و یاسلجوقیان ساخته باشند کاملاً با تمام نرسیده زیرا سر چوبهائی که لای جرزهای طرفین ایوانها گذاشته اند باقی است و بهیچوجه داخل ایوانها و جبهه آنها تزیین نشده. و دیگر اینکه این ایوانها مربع مستطیل و سقف آنها ضربی پوشیده شده و از دیوار وسط بهم راه دارد و به ساختمانهای معموله مساجدی که دیده شده نمی ماند. و دوشبستان یکی

در ضلع غربی و یکی در ضلع شرقی است شبستان شرقی را چند سال پیش به همت سرهنگی که رئیس نظام وظیفه دامغان بود تعمیر و ترمیم کردند و شبستان غربی متصل به مناره را آقای حاج شیخ محمد کاظم خراب کرده و از نو ساخت.

مسجد جامع موقوفاتی ندارد اگر هم داشته از بین رفته و معلوم نیست. تنها موقوفه‌ای که دارد مقداری از مزرعه «مجید آباد» است که حاج محمد پدر حاج ملا ابراهیم امین‌التجار وقف کرده است. حاج ملا ابراهیم نام خانوادگی «امینیان» برای خود اختیار کرده بود.

در ورودی آن در سمت چپ ضلع غربی دالانی مناره مسجد جامع است که از طرف «قیصریه» وارد می‌شوند. ارتفاع آن از سطح زمین - ۲۶٫۷۵ متر است و مقداری از قاعده آن در خاک و بین ساختمانهای متصل به آن است. قطر پائین آن - ۵۰ ۱۳ متر و بالای آن درجائی که کلاهک شروع می‌شود - ۸۵-۶ متر است کتیبه‌ای آجری قریب ده متر بالاتر از زمین دارد که قسمتی از آیه نور بدین شرح در آن است:

بسم الله الرحمن الرحيم، الله نور السموات والارض، مثل نوره
كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة. و کتیبه‌ای هم در بالا دارد که خوانده نمی‌شود.

در اسفند ماه ۱۳۱۱ شمسی برقی به مناره اصابت کرد و مانند ماری به آن پیچید. روکاری ظریف آن را مقداری خراب کرد که بعداً تعمیر کردند.

تاریخ بنای مناره را جایی ندیده‌ام. گفته می‌شود در حوالی سنه - ۵۰۰ هجری قمری ساخته شده. اگر این ظن صحیح باشد موقعی است

که ایالت قومس و طبرستان و گیلان وری در قلمرو آل باوند بود، و سپهبد
شهریار بن قارن در قومس حکومت داشته است.

برسنگی که جلو درب ورودی مسجد نصب است فرمانی مورخ
۹۷۹ هجری قمری که بازمان سلطنت شاه تهماسب صفوی تطبیق می کند
بدین شرح کنده شده:

هو الله سبحانه. الملك الله. يا محمد. يا على. بسم الله الرحمن الرحيم.
فرمان همیونی شرف نفاذ یافت آنکه چون بر ذمت همت سلاطین دین
پناه که مظاهر السلطان العادل ظل الله اند لازم و محتتم است که بمقتضای،
ان احسنتم احسنتم لانفسکم، بسط قوانین معدلت و احسان و نشر مآثر
رأفت و امتنان را معظم مطالب خود دانسته پیوسته توجه ضمیر خیر تنویر
که مدبر امور صغیر و کبیر است مصروف سازند تا آنکه افراد خلائق که
ودایع الله فی ارضه اند در خوابگاه امن و رفاهیت آسوده، و در بستر آسایش
و فراغت غنوده باشند. لهذا و بنا بر اقتضای مرحمت ذاتی و جبلت که در
بدایت فطری صانع خمرت طینت آدم به ید قدرت مرکوز جبلت ماگردانید
بمضمون بلاغت مشحون، و اخفض لهم جناح الذل من الرحمة همگی
نیت صافی طویت مصروف آن داریم که تا زلال توفیق سلطنت از منبع
ان الله یورثها من یشاء بر روی زمین جاری و صلصال وجود حاسدان این
استان رفیع المکان ماچون قالب بی جان ایشان در زیر زمین متواری
خواهد بود همواره باب رحمت اطفاء نوایر بدعت فرموده، آنچ مرتبه
اطلاع همایون بر کیفیت آن افتد از وجهی و جهة همت بر رفع آن گماریم
که نتایج آن تا آخر دوران بر صفحات استمرار باقی باشد و هر صورت محدثه
که در ایام سابقه معمول گشته بدرجه استقرار رسیده باشد تایبایری شریعت
قوی و دستیاری معدلت خسروی غبار آن از صفحه روزگار شسته گردد.

بنابرین در این ولاکه مجدداً خاطر عاطر متوجه انتظام احوال و فراغ بال مردم ممالک خراسان فرموده ایم شمه ای از مراحم بی اندازه شاهی درباره ایشان فرموده از ابتدای پیچی ثیل آنچه از بابت غسالان و گورکنان در ممالک خراسان جمع و در جزو معمول باشد به تخفیف و تصدق مقرر کرده ثواب آنرا بحضرات مقدسات مطهرات عالیات سامیات هدیه نمودیم. حکام کرام و تیول داران و عمال و متصدیان مهمات دیوانی و لایات مذکوره را از جمع و تیول اخراج و باطل دانسته از اول سنه مذکوره يك دينار بعلت مال و اخراجات از غسالان و حقاران طلب ندارند و مطلقاً پیرامون نگردند. مستوفیان عظام دیوان اعلیٰ رقم این موهبت را مقرون بخلود و دوام دانسته در دفاتر عمل نمایند و از جوانب بر این جمله روند و هر سال حکم مجدد نطلبند و تغییرکننده این در لعنت و سخط حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و غضب حضرات ائمه معصومین صلوٰه الله علیهم دانند و صورت حکم اشرف اعلیٰ را بر سنگ نقش کرده در هر محل از بلاد خراسان در جای مرتفع که معبر و مجمع خواص و عام باشد نصب نمایند. کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی و خلد بقاء فی يوم السابع والعشرين من شهر رمضان المبارك قوی ثیل سنه تسع و سبعین و تسعماء (۹۷۹).

مدرسه حاج فتحعلی در ورودی مدرسه در ایوان دارای دوسکو در بیگ معروف به پامنار طرفین رو به روی درب مسجد جامع است و کتیبه ای گچ بری در کمر ایوان به خط ثلث دارد که قسمتی از آیه الكرسی، از: وهو العلی العظیم لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله - باقی است؛ و در بالا و پائین آن این اشعار هست:

گفت تسبیح بخاک افکن و ز نثار ببند
 سنگ بر شیشه تقوی زن و پیمانہ بنوش
 توبہ یکسو بنه و ساغر مستانه طلب
 خرقه بیرون بکن و کسوت رندانه بپوش
 بعد از آن پیش من آ تا بتو گویم رمزی
 راهبر گردی اگر بر سخنم داری گوش
 زود دیوانه و سرمست دویدم سویش
 بمقامی برسیدم که نه دین ماند و نه هوش
 محو گشت از ورق کون و مکان نقش وجود
 نه پری ماند و نه آدم، نه طیور و نه وحوش
 دیدم از دور گروهی همه افتاده و مست
 از تف باده شوق آمده در جوش و خروش

اول و آخر این کتیبه که در سمت راست و چپ وجبهه ایوان بوده
 از بین رفته است. هشتی وسیع مستطیلی به حیاط مدرسه منتهی می شود.
 روبه روی آن در ضلع شمالی ایوان بزرگی که قریب پانزده متر بلندی
 و هشت متر عرض دارد و مدرس بوده است؛ و در تمام ضلع شرقی و غربی
 و طرفین مدرس اطاقهای ایوان دار برای سکونت طلاب است و حوض
 بزرگی در وسط محوطه است.

در سالهای ۱۳۱۴ - ۱۳۱۷ شمسی آقای محمد تحصیل دوست
 رئیس فرهنگ دامغان اصلاحات خوبی در وضع ساختمانی مدرسه کرد
 و دبستان پهلوی و دبیرستان فردوسی را که آن وقت ساختمانی نداشت
 به این مدرسه انتقال داد و لسی بعداً به صورت اول برگشت و در تصرف

طلاب علوم قدیمه در آمد ولی متأسفانه مدرس و درس و بحثی که قابل توجه باشد نیست. این مدرسه را حاج فتحعلی بیك قاجار در سال ۱۱۱۸ قمری در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی ساخته و موقوفاتی هم مقرر داشته و باینکه وقف نامه آن تاحدی طولانی و کسل کننده است به منظور ابقای آن می نویسم:

الحمد لله الواقف علی السرائر والضمائر ، الخیر بالبوطن والظواهر واکمل الصلوات وافضل التسلیمات واجزل التحیات علی محمد. الواقف نفسه لطاعته و اجتناب معاصیه من الکبائر والصغائر وعلی آله



مدرسه پانشار

سلالة الاعاظم والاكابر. اما بعد، غرض از تحریر این کلمات سعادت آیات و تسطیر این فقرات مبنی بر مبرات و خیرات ذکر آن است که در اسعد و اشرف اوقات توفیق سبحانی و تأییدات ربانی والطف حضرت ذوالجلال و الثفات رسول و آل صلی الله علیه و آله شامل حال و کافل احوال خجسته سعادت اشتمال ستوده خصلت فرخنده سیرت پسندیده

فطرت، صافی طویت، خجسته سجیت، رفعت و معالی پناه، عزت و مکرمت و سعادت و عوالی دستگاه، عمده الاقران و الاماثل، محب الصلحا و الافاضل، مخلص العلماء و ملازم اهل التقوی کھف الحاج و المعتمرین حاج حرمین شریفین «حاج فتحعلی بیك» خلف مرحمت و غفران پناه و لیخان بیك استرآبادی ارشده الله امره گردیده و بموجب آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و بمدلول حدیث شریف مشهور معروف حضرت رسالت پناه (ص) ثلثة ینفعن بعد الموت منها صدقة جاریه ینتفع بها وقف و حبس مخلد نمود یکدر بند مدرسه و آب انبار در بلدة طيبة دامغان، صینت عن الطوارق و الحدثان در محلة دباغان در سمت شمال بازار چه محاذی مسجد جامع مشهور بلدة مزبوره با جمیع توابع شرعی و عرفیه که نسبت باو بدانند و داخل دراو شمرند با املاک مفصله ذیل بر کافه علوم دینی از فرقه شیعه اثنی عشریه ایدهم الله و اعزهم نمود، بموجب تمسکات شرعیه خریداری و حسب الرقم مبارک اشرف واقف وقف مدرسه نماید:

۱- قنات «ورکیان» واقع در بلوک «دوبهرود» دامغان و اراضی و صحاری و ادشآت معموره و غیر معموره و ممر و مدخل و کل مایعلق بها از مجموع شش دانگ یک دانگ.

۲- ورکیان واقعه در بلوک «دوبهرود» ایضاً مع اراضی و صحاری و ادشآت و محوطات و ممر و مدخل و کل مایعلق بها، ذکرام لم یذکر، از جمله شش دانگ تمام یک دانگ.

۳- واقعه در بلوک دوبهرود من اعمال دامغان با جمیع توابع و لواحق و ادشآت و ممر و مدخل معموره و غیر معموره و کل مایعلق بها از جمله شش دانگ یک دانگ و نیم.

- ۴- « خورزان » واقعه در بلوك قهاب رستاق من اعمال دامغان باتوابع ولواحق و كل مايتعلق بها از جمله شش دانگ يك دانگ ونيم.
- ۵- شجاع آباد ، واقعه در بلوك دوبهرود ايضاً من اعمال دامغان باتوابع ولواحق وسائر متعلقات از جمله شش دانگ يك دانگ ونيم.
- ۶- جابران «جبران» واقعه در بلوك دوبهرود ايضاً باتوابع ولواحق وسائر لوازم شرعيه وعرفيه از جمله هفت سهم- چهارسهم.
- ۷- وركيان واقعه در بلوك دوبهرود ايضاً كه با آب چشمه على بلاغ زراعت ميشود باجمع توابع ولواحق وآدشات، كتب ام لم يكتب، بقدر زراعت دوزوج عوامل متعارف.
- ۸- سيدآباد واقعه در بلوك قهاب سادات از دامغان باتوابع ولواحق وآدشات مزبوره وغير مزبوره از جمله شش دانگ نيم دانگ.
- ۹- منقور ، واقعه در قصبه بطام حق آبه مزرعه بموجب يكشبانروز از جمله ۲۱ شبانروز كه ۱۲ سهم قسمت ميشود باتوابع ولواحق وآدشات وممر ومدخل، از جمله ۱۲ سهم ۳ سهم.
- ۱۰- بازارچه واقعه در جنب مسجد جامع دامغان متصل بمدرسه مزبوره تمام وكمال ايضاً. بعد از نوشته شدن وقف نامه مرحمت وغفران پناه ابويم ابتياع وبشرح مزبور وقف نمود «مياه» كه بايد از درخانه و مدرسه بگذرد وبمسجد داخل شود از آنجا نيز بگذرد - ۲۲ وعده از جمله ۲۷ وعده كه بر ۲۳ شبانروز ميگردد وشبانروزي بر سه وعده منقسم ميشود: و يك دانگ از مزرعه وركيان باشد. فمن بدله بعد ماسمعه فانما ائمه على الدين يبدلونه. وسپس دروقف نامه شروط ومقرراتي راجع بمدرس وطلاب مندرج است ودر آخر نوشته شده است كه: و كان ذالك في غره

شهر شعبان المکرم من شهر سنه ثمان عشر ومائة بعدالف (۱۱۱۸) من
هجرة النبی الکرام.

این مدرسه را در سال ۱۲۷۰ هجری قمری حاج
مدرسه موسویه موسی آقای قاجار بنا کرده و در محله بالای کوی

دباغان واقع است. در جنب مدرسه مسجدی هم ساخته است. ساختمان آن
تمام آجری و کثیر الاضلاع، و دارای ده اطاق است که از سطح زمین قریب
یک متر و نیم برآمده است. روبروی درب مدرسه تالار فوقانی دارد که پنج در
به طرف حیاط مدرسه باز می شود و پشت آن حیاط خلوتی دارد در بعض مواقع
در آن مجلس درس تشکیل می شد. در ضلع شمالی تالار بزرگی باشاه نشین
دارد که پنج درب به طرف حیاط دارد. در دو طرف آن راه رواست که
مدرس مدرسه است. سابقاً مرحوم آقامیرزا فتح الله که از علمای وقت بود
در این تالار تدریس می کرد. در ایام عاشورا در این تالار روضه می خواندند
و هنوز هم می خوانند و در شبهای نهم و دهم محرم از تمامی تکیه ها دسته های
سینه زن و زنجیر زن با علامتها و ترتیب منظمی به این مدرسه می آیند و می روند.
دوازده خروار بندرافشان (یک بلوک) از قریه شامان را وقف این
مدرسه کرده است که بانظر متولی به طلاب بدهند و تولیت آن با حاج
میرزارضا اول و اعقاب او است و علت هم این است که دختر حاج موسی
آقا قاجار بانی مدرسه که فرزند منحصر او بوده زوجه حاج میرزارضا
بوده و شش دانگ حیاط و خانه مفصلی شامل بیرونی و اندرونی و باغچه و
حمام و یخچال قرب مدرسه هم وقف مدرسه و محل سکونت متولی حاج
میرزارضا داماد حاج موسی آقا بوده که فروخته و تبدیل به چندین منزل
شده است. این حاج میرزارضا از شاگردهای درجه اول سید ابراهیم استاد
قزوینی که در نامه دانشوران ذکر شده است بوده و مجتهد مسلم بوده.

مقداری از قریه مؤمن آباد بلوک دامن کوه و قریه بخش آباد قهاب صرصر وقف تعزیه داری عاشورا در همین مدرسه است.

در سال ۱۲۳۱ قمری بنا شده و بانی آن مطلب خان مدرسه مطلب خان است که ضمن وقایع زمان فتحعلی شاه نام وی ذکر شده است. جنب تکیه دباغان است. ساختمان آن مربع مستطیل و یک طبقه است. در تمامی اضلاع آن اطاقهایی است که جلو آنها ایوان است. شش دانگ آسیای بیرون شهر و بیست و دو دربند دکان در شهر و یک بند «شش خروار بذرافشان» از مزرعه دشت محله و بیست و یک فیجه و نیم آب باغشاه و مزرعه امیران داخل باره شهر از آب چشمه علی وقف آن است و متولی آن اکنون عبدالله ذوالفقاری است. ساختمان آن تمام آجری است.

خاندان مطلب خان به «ذوالفقاری» معروفند. موقوفات عامه دیگری هم دارند که در دهه اول محرم در دولت آباد به مصرف می‌رسانند و از اول محرم تا روز عاشورا شبیه خوانی می‌کنند.

در سال ۱۳۱۹ قمری اقدام به تأسیس مدرسه از مدارس جدید طرف سید مهدی شریف الاطبا و آقا محمود امیر خلیلی گردید ولی صورتی به خود نگرفت.

در سال ۱۳۲۷ قمری رحیمخان مایانی حشمت الممالک، به تأسیس دبستانی بنام حشمتیه به مدیریت عبدالحسین ستوده مظفری گو درزی که اهل بروجرد بود اقدام کرد. این شخص را بدو به مایان آورد و به پسرهای نواده‌های او درس می‌داد و سپس مدرسه ابتدائی حشمتیه را در شهر به مدیریت او تأسیس کرد. محل آن در عمارتی واقع در اول کوچه محله شاه شهر دامغان بود. این مدرسه تا آمدن رشیدالسلطان نام خواری دائر بود

و بمحض آمدن او به دامغان آقای مظفری گودرزی به علتی که بر من نامعلوم ماند، فرار کرد و مدرسه تعطیل شد. در این مدرسه علاوه بر درس معمول گویا فرانسه هم تدریس میشده و بودجه آنرا هم رحیمخان حشمت الممالک می داده است.

رشید السلطان خواری رئیس اصائلوها و از مستبدان بوده. قوای مجاهدان وی را تعقیب کردند و بدو بیست نفر سواره و پیاده مسلح به دامغان آمده بود که به یاری محمد علیشاه به استرآباد پرورد. مدت ده روز در شهر دامغان ماند. رحیمخان مایانی حشمت الممالک برای اینکه متعرض اهالی نشوند مخارج آنها را از هر حیث شخصاً داد و موقعی هم که میخواست برود دوهزار و پانصد تومان پول به او داد.



تنها کاری که کرد این بود که چون نمک در انحصار دولت بود دستور داد مردم کلیه نمکهای که در انبارهای دولتی بود بردند و شیخ جعفر نام روضه خوان را که زنی از وی شکایت کرده بود شلاق زد.

ستوده مظفر گودرزی مردی ادیب و دانشمند بود. در مجله «صبح
دولتمند» اسلامبول در سال ۱۳۳۹ قمری شرحی راجع به وی نوشته شده.
سری پرشور و احساسات نژادی و وطنی داشت. این اشعار را به آهنگ
تصنیفی بعنوان «غصه وطن» گفته است:

غصه وطن می دهد جنون می زند به دل آتش از درون
خون دل آورد برون از دو چشم ما چون دو چشمه خون
تابه کی سکوت تابه کی سکون
کاوه کو؟ کجا باشد افریدون

یاد باد آن فر اردشیر زنده باد نام کورش کبیر
ملکت عجم مرز وبوم شیر ملک داریوش آب و خاک پیر
می رود زدست چاره ای پذیر

کی به داد ما می رسد کنون

ما مگر زمهد کیان نه ایم ما مگر همان مردمان نه ایم
ما مگر که ایرانیان نه ایم ما سرآمد این جهان نه ایم؟
یا که از انوشیروان نه ایم
یا که بخت ما گشته واژگون

ما هنوز مان چشم بسته است باز اگر بود سخت خسته است
طاق کسری از خود شکسته است همچو يك دهن باز پسته است
خنده بر لبش بر نشسته است
خنده او کند گریه تیسفون

تا بکی چنین خفته تاب چند ای دلاوران بگسلید بند
مایه مان فرون پایه مان بلند فارس ناممان لفظمان چوقند

هستمان هنوز اسم دیوبند

زنده است تهمورس ازقرون

نیست باد هرچه جز وطن نیست باد دشوار انجمن

نیست باد یاران اهرمن نیست باد دیوان راه زن

نیست باد بدخواه ما و من

نیست باد دشمن پرست دون

عاقبت بخیر باد کار ما بی نفوذ غیر باد یارما

خالق جهان باد یار ما پایدار باد شهریار ما

هم ستوده ، آموزگار ما

باد ددسرشت محو و سرنگون

این سرود را عصرها يك نفر در مدرسه می خواند و هر مصرع را

شاگردان مدرسه بازگو می کردند.

ستوده اشعار دیگری هم دارد ولی ما به ذکر این سرود که در زمان

مدیریت و برای خواندن در مدرسه گفته است اکتفا کردیم. ستوده

بوژه های فارسی علاقه زیادی داشته است و گاه واژه هایی استعمال کرده

که نامأنوس است ، مانند « شت » به جای حضرت و امشاسپند به جای

فرشته ، و تاحد زیادی شیفته زردشت و به قول او « زردشت سردار » اشوئی

بوده.

رحیمخان حشمت الممالك مردی خود ساخته و فعال و خوش فهم

بود و در زمان خود تأثیر زیادی در محیط داشت.

رحیمخان حشمت الممالك در ایام عاشورا شبیه خوانی شهدای

کربلارا بسیار مجلل تشکیل می داد و در روز عاشورا دستگاه مفصلی

ترتیب می‌داد و برای شبیه خوانهایی که از اطراف انتخاب می‌کرد لباسها و آلات و ادوات دیگر از قبیل شمشیر و زره و خود و غیره آماده داشت و در این روز جمعیت زیادی از شهر و دهکده‌های دیگر به‌میان می‌آمدند و تمامی آنها طبق برنامه قبلی در منازل اهالی میان و خود او پذیرائی می‌شدند.



از راست به‌چپ: رحیم‌خان حشمة‌الممالك، سیدعلی محمد افصح،
حاج محمود محمودیان

مدرسه در سال ۱۳۳۵ هجری قمری (۱۲۹۵) شمسی حاج عبدالحسین ناظمیه ناظم التجار سمنانی که در دامغان شعبه و حجره تجارتی داشت به فکر تأسیس مدرسه افتاد و چون در شهر کسی با این تصمیم اوری موافقت نشان نداد با مالکان و سران دهکده‌های حومه شهر توافق کرد و مرحوم عبدالله صدرالادبا (یاسائی) را که گویادر آن زمان در سمنان بود و آقایان علیمحمد یغمائی (پیمان) و احمد نیری هم از سمنان آمدند. در بدو امر



مدرسه ناظمیه

مدرسه با سه کلاس تشکیل شد و پس از مدتی به چهار و پنج و شش کلاس تکمیل گردید. مدیر مدرسه صدرالادباء (یاسائی بعد) بود و در کلاس ششم هم تدریس می کرد. عده‌ای از شاگردان مدرسه فارسی و مقداری عربی می دانستند و بایرنامه و پی گیری و علاقه، حساب و هندسه و جغرافیا و سایر درسهای لازم را فرا می گرفتند و چون برنامه وزارتی نبود «یاسائی» استعداد و پشت کار شاگردان را در نظر می گرفت و موادی را تدریس

می‌کرد که با توجه به برنامه مدارس کنونی شاید عملی به نظر نیاید. در کلاس ششم، حساب تا مراحله و تنزیل از کتاب حسابی بنسام، حساب علیخان، هندسه مقدماتی تا چهارمقاله، جغرافیای طبیعی و سیاسی بضمیمه مقداری هیئت بنام «فن سن» قواعد الجلیه مختصر در نحو و صرف و بعداً کتابی بنام «دروس نحویه» و بالاخره صمدیه، جوهر اللسان منطق، تاریخ انبیاء، مجانی الادب برای تمرین عربی - فرائد الادب، گلستان سعدی، کلیله و دمنه (فارسی)، تاریخ عمومی و ایران تألیف ذکاء الملک، بدیع در فن عروض و شعر و در اواخر شروع بخواندن فرانسه هم شد.

در آخر هر سال تحصیلی از وجوه اشخاص، علما و اعیان دعوت می‌شد و از شاگردان کلاس پنج و شش با حضور آنها امتحان می‌گردید. در اول جلسه یکی از شاگردان خطابه‌ای که از طرف آقای یاسائی تهیه شده بود می‌خواند و سپس شروع به امتحان می‌شد. بیاد دارم که خطابه یکی از سالها باین شرح شروع شده بود: الحمد لله وجوده منزه من الهواجس و الدسائس و یطلبه سکان الباریس و قطان الافادس، و یعبده الناس فی المساجد و الکنائس و الصلوة والسلام علی محمد اسس الاسلام ابقی اساس واضع میزان للحصصه حساس و علی آله و اولاده خیرة الناس. و در پایان این خطابه به مناسبت انجام انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی گفته بود:

هیچ فالی آزمودم، بهتر از امید نیست

روزگار تیره ما همچنان جاوید نیست

جام استقلال مارا سنگ دوران نشکند

یادگار هیچ‌شه پاینده چون جمشید نیست

ترسناکی وسیه روزی نصیب مانبود
 ترس اندر شیرو تاری در رخ خورشید نیست
 بلبلان از هر طرف رو بر بهارستان کنید
 حالیا اندر گلستان خاری از تهدید نیست
 به هر يك از شاگردان که از عهده امتحان برمی آمدند جایزه می دادند.
 تخلف از مقررات و غفلت از انجام تکالیف نزد مدیر مدرسه
 اغماض کردنی نبود، متخلف در موقع تعطیل مدرسه که شاگردان به صف
 می ایستادند مجازات می شد. روزی که هیچ يك از شاگردان کلاس ششم
 درس را فراموش کرده بودند و به تنبیه محکوم شدند حبیب یغمائی که از شاگردان
 ممتاز کلاس بود ارتجالاً این ابیات را گفت و به مدیر فرستاده. یاساتی را
 خوش آمد و همراه را بخشید:

ای حضرت صدرای که دیگر	نارد چو تو مام دهر فرزند
امروز کلاس ما تمامی	عاصی و گناه کار باشند
گر آنکه سزای ماست شلاق	اماتو روا مدارو مپسند
هر چند بقول شیخ سعدی	بی بند نگیرد آدمی پند
لکن گنه و خطا ز بنده	عفو و کرم است از خداوند

محل مدرسه در بدو تأسیس در خانه بیرونی مرحوم حاج میرزا
 محمد علی یکی از علما بود و این مدرسه تا وقتی که صدرالادبا وارد خدمت
 عدلیه شد دائر بود. پس از آن منحل گردید.

در سال ۱۲۹۸ شمسی دبستان دو کلاسه ای از طرف وزارت معارف
 و در سال ۱۳۰۰ شمسی باهمت و پشت کار آقای سید ابوالفضل شریعت
 پناهی دبستان ۴ کلاسه ای به نام «سعادت» که بعداً دبستان منوچهری
 نامیده و بتدریج شش کلاسه شد در شهر تأسیس گردید.



سید ابوالفضل شریعت پناهی

این دبستان در نتیجه علاقه و ایمان آقای شریعت پناهی خدمات ارزنده‌ای به پیشرفت فرهنگ دامغان کرد. به تدریج همزمان با توسعه مدارس در ایران همراه توسعه سایر تشکیلات دولتی مدارس دیگری هم در دامغان تأسیس یافت. اکنون در شهر دامغان سه دبیرستان و نه دبستان به این شرح وجود دارد:

- ۱- دبیرستان فردوسی که بدو محل آن در مدرسه پامنار (حاج فتحعلی بیگ) بوده و اکنون ساختمان دولتی دارد و دارای ۶ کلاس و در حدود ۴۰۰ دانش آموز پسر است و در سال ۱۳۱۶ شمسی تأسیس شده.
- ۲- دبیرستان پسرانه کورش؛ سه کلاس و ۱۲۰ شاگرد دارد، در سال ۱۳۳۹ شمسی تأسیس گردیده است.
- ۳- دبیرستان دخترانه پروین اعتصامی؛ در سال ۱۳۳۷ تشکیل شده و ۱۷۰ دانش آموز و شش کلاس دارد.
- ۴- دبستان شش کلاسه پسرانه پهلوی باقریب ۳۳۰ نو آموز که در سال ۱۲۹۸ تأسیس شده است.

۵- دبستان پسرانه منوچهری که در سال ۱۳۰۰ شمسی تأسیس شده و ۳۴۶ نوآموز دارد.

۶- دبستان دخترانه «۱۷دی» که در سال ۱۳۱۳ تأسیس شده و ۲۷۶ شاگرد دارد.

۷- دبستان دخترانه شاهپور با ۲۹۳ شاگرد که در سال ۱۳۱۳ تأسیس شده.

۸- دبستان دخترانه مسعود سعد در سال ۱۳۱۹ شمسی تأسیس شده.

۹- دبستان پسرانه محمد رضا شاه که ۳۴۶ نوآموز دارد و در سال ۱۳۳۸ شمسی تأسیس شده.

۱۰- دبستان پسرانه هاتف که در ۱۳۳۱ تأسیس گردیده.

۱۱- دبستان پسرانه، قائمقام که در ۱۳۳۳ تأسیس شده و ۱۲۰ نوآموز دارد.

۱۲- دبستان دخترانه ششم بهمن که در ۱۳۳۴ تأسیس شده و ۱۷۶ نوآموز دارد.

بنابر آمار فوق در دامغان ۱۰۵۸ دختر و ۱۸۴۴ پسر در این مدارس درس میخوانند. بنابراین به نسبت سرشماری اخیر که جمعیت شهر را ۱۳۱۷۵ نفر دانسته اند از هر هزار نفر تقریباً ۲۵ نفر تحصیل می کنند.

یکی از خیابانهای شهر دامغان خیابان خراسان است که از غرب به شرق امتداد دارد؛ در این خیابان ساختمان شیروخورشید سرخ بنا شده، همچنین تکیه حضرت عباس.

بنای شیروخورشید در سال ۱۳۳۴ شمسی ساخته شده و تکیه حضرت عباس هم قریب سی سال قبل بوسیله مردم احداث گردیده و بتدریج مورد توجه عامه قرار گرفته است. نذور زیادی از هر طبقه داده

میشود و تحت نظر هیئت امنایه مصرف تکمیل ساختمان و تنظیف و مخارج ده روز اول محرم و سایر ایام سوگواری مذهبی می‌رسد.

در خیابان ایستگاه مؤسسه و ساختمان قابل توجهی نیست بقایای مسجد تاریخانه و مناره در طرف غربی آن واقع است و به ایستگاه راه آهن منتهی می‌گردد.

در دامغان سوای تکیه دباغان و تکیه حضرت عباس چهار تکیه دیگر در چهار محله دیگر، خوریا، محله شاه، باغشاه (در قلعه) امامزاده عبدالعالی و عبدالمعالی هست که در آنها هم در ایام عاشورا اقامه تعزیه داری میشود. ساختمان آنها دو طبقه است که در طبقه اول به اصطلاح، طاق نماها و اطاقهایی و در طبقه دوم فقط طاقنما است و به تمامی دیوارها پارچه سیاه و کتیبه‌هایی که به آنها اشعار محتشم کاشانی نقش شده آویزان می‌کنند. البته اشعاری که در رثاء حضرت امام حسین علیه السلام است و معروف به چهارده بند محتشم و در نهایت روانی و خوبی است. در اول شبها مردها دایره و اربادست چپ کمربند دیگر را می‌گیرند و پای خود را به طرز خاصی برمی‌دارند و می‌گذارند و دور می‌گردند و بادست راست به سینه خود می‌زنند و حسین حسین، می‌گویند و اغلب يك نفر در وسط این دایره مرثیه و نوحه با آهنگ خاص متناسب با وزن اشعار می‌خواند و سینه زنها به همان آهنگ می‌گردند و در سر هر بندی از اشعار نوحه يك مصرع یاد و مصرع را بازگو «پس خوانی» می‌کنند.

نوع دیگر سینه زنی و زنجیر زنی است که عده‌ای پیراهن سیاه به تن و سرها را برهنه می‌کنند و دسته‌ای زنجیر به دست از بالای شانه به کتف خود می‌زنند، اینها هم نوحه خوان دارند و به آهنگ آن به سینه و کتف می‌زنند و به فواصل يك یاد و مصرع را بازگو می‌کنند و در مواقع حرکت

ورفتن از جائی به جائی دو صف روبه روی یکدیگر باهمین حال می روند و به همراه خود بیرقهای مثلث و مربعی که روی آنها نقش یکی از شهدای کربلا غالباً حضرت عباس و در حاشیه اشعاری از مرثی محتشم کاشانی دوخته شده و پارچه آنها بیشتر سیاه است به همراه دارند.

علامات دیگری هم سوای بیرق هست که : طوق ، علم و سله می نامند.

زبانهای از فولاد به عرض تقریبی هفت سانتی متر
 و به طول يك مترالی يك مترو نیم و قطری در حدود
 سه میلیمتر دارد که منتهی الیه سر آن به شکل گلابی قلم زده و از پائین
 به سینی بشکل قلب متصل است و سطح این سینی هم قلمزده و کلماتی از
 قرآن و یا چیز دیگری متناسب با موضوع پنجره وار کنده شده و دور آن
 به فواصلی چله هائی مانند پیکان نیز وصل است و در پائین آن لوله آهنی
 است که سر چوبی به قطر نزدیک بیست سانتیمتر و بلندی دو تاسه متر در آن
 است و طاقه شال ترمه ای بآن گره می زنند و در مواقعی که به اصطلاح
 «دسته» می روند شالی به کمر بسته و ته چوب را در آن گذاشته بطور قائم
 می برند.

چند سال است که طوق سه زبانه و پنج زبانه هم ساخته اند ولی
 زبانهای آن کوتاه است و ته زبانه که به سینی و سینی که به لوله آهنی
 وصل می شود و قطعات دیگری که دارد از هم جدا است و پیچ دارد و
 به شرحی که داده می شود هر تکه در روز عاشورا از خانه هر کس که
 دارد می آورند و به هم وصل می نمایند و به این علامت اهمیت زیادی
 می دهند و این روز را «طوق بندان می گویند».

از پنجم محرم هر تکیه روزی رقعۀ دعوتی برای اشخاص می فرستد

و به عنوان شرکت در مراسم طوق بندگان دعوت می کند. در ساعت مقرر مدعوین و غیر آنها می آیند. بهمه شربت و چای می دهند. در ضمن اشعار مذهبی خوانده می شود و موقعی که قطعات طوق را که در مجموعه ها است و روی آنها پوشیده است با عده ای سینه زن و نوحه خوان داخل تکیه می کنند تمامی حضار از جا برخاسته و می ایستند و عده ای مشغول متصل کردن قطعات طوق به هم می شوند و چوب آنهارا هم به محل خود می گذارند ولی از جا بلند نمی کنند. يك نفر از علما یا سادات دعای خواجه نصیر، آن قسمت که مربوط به حضرت امام زمان است می خواند و دعا می کند و در خاتمه طوقهارا با صدای «یا حسین» بلند می کنند و پس از آن مردم می نشینند.

چوبی است به بلندی قریب دو متر و قطر بیست سانتیمتر که علم به سر آن پنجه نقره یا فلز دیگری می زنند و پارچه هائی به درازای يك يادو متر از محل نصب پنجه آویزان می کنند. این نوع علامت کم است. چهار چوبه مکعبی متساوی الاضلاع به ارتفاع قریب يك متر سلام است که در هر گوشه آن چوبی به قطر تقریبی سه سانت و بلندی نزدیک دو متر است و سر چهار چوب در بالا به هم متصل می شود و به واسطه خمیدگی آنها به شکل مخروط در می آید. روی آن را پارچه ای سیاه یا به رنگی دیگر می کشند بصورت تحفه ای يك نفر روی دوش خود می گذارد و از جائی به جائی می برد.

نخل مانند تابوت بزرگی است مسقف که در جلو نخل و عقب آن جبهه هلالی دارد. جبهه جلو بزرگتر و عقب کوچکتر است. در جلو آئینه و شمایل امام می بندند و در بالای آن پنجه فلزی می زنند. تمامی بام نخل با پارچه سیاه پوشیده است. در شهر

دونخل است، یکی در تکیه دباغان و دیگری در تکیه محل شاه که نخل دباغانرا در روز عاشورا و نخل محله شاهرا روز یازدهم محرم حرکت می دهند و بیرون شهر می برند.

روز عاشورا و یازدهم محرم از تمامی محلات افرادی با علامت مخصوص برای حرکت دادن نخل به تکیه دباغان و تکیه محله شاه می آیند؛ با این تفاوت که روز یازدهم از قراء حومه شهر هم دسته سینه زن و آزاد می آیند و نخل را حرکت می دهند و به خارج از شهر می برند.

۱- طبل و شمیپور و سنج.

۲- دسته های سینه زن سیاه پوش و احیاناً زنجیر زن هرده علی حده دو ردیف پشت سر هم که اسم هرده روی بیرقی جلو آنها نقش شده و در وسط دو ردیف سینه زن هرده يك نفر نوحه می خواند و سینه زن ها به همان آهنگ سینه می زنند و در عین حال می روند.

۳- دسته های تکیه های شهر به همین ترتیب

۴- علامات: بیدق ها. طوق ها. سله ها.

۵- نخل که عده زیادی تبر کاً آن را نقل می کنند و جلو نخل، علما، سادات، اعیان، ریش سفیدان، محترمین سر برهنه سینه زنان و حسین حسین گویان باتأنی و پابه پای دسته ها و سینه زن ها می آیند. این سالها نخل را در میدان «یادبود» زمین می گذارند و روضه می خوانند و بر می گردند. دیگر از مراسم عاشورا شبیه خوانی است که در ایران سابقه زیادی دارد. در زمان پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار تکیه دولت تهران برای همین منظور ساخته شده و در آن شبیه خوانی مجلل و مفصلی گرفته می شده است.

در دامغان هم سابقاً در شهر و چند ده این عمل صورت می گرفت و
 هنوز هم در چند ده هست . به این ترتیب که وقعة يك يا چند تن شهدای
 كربلا یا سایر ائمه دینی را به شعر در نسخه علیحده و زبان حال هريك از
 کسانی که دخالتی داشته اند نوشته به کار گردانی کسی که او را تعزیه گردان
 یا معین البکا میگویند اداره میشود. و بموقع خود هريك از شبیه خوانها
 به آهنگی می خوانند. شبیه حر، ماهور . شبیه حضرت عباس، چهارگاه
 شبیه امام، نوا، شبیه زنها، شوشتی و شور، شبیه شمر و ابن سعد و سایر
 مخالفان خشن و بدون آهنگ، و هريك از شبیهها لباس مخصوص
 می پوشند. امام عمامه و قبای سبز با عبا. حضرت عباس، قبای سفید و خود
 وزره و چکمه؛ زنها پیراهن سیاه بلند و یا پالتو بلند ترمه و پارچه درازی را
 طوری به سر می بندند که فقط چشمها پیدا است و این سربند را یشماق
 می گویند. بچه ها پیراهن بلند مشکی و دستمال کوچک و چارقند به سر، که
 صورتشان پیدا است. برای حضرت قاسم قبای گلی و برای حضرت علی
 اکبر قبای سبز؛ مخالفان خود وزره و چکمه و قبای سرخ و خنجر به کمر،
 مردان جنگی طرفین سپرو شمشیر و احياناً نیزه و گرز دارند.

دهستانهای دامغان

دامغان شامل شش دهستان است.

الف- حومه شهر:

۱- ورکیان : دارای - ۷۴ خانوار- ۱۶۳ زن - ۱۵۱ مرد ، ویک دبستان دارد به نام انوری.

۲- عبدیا: دارای - ۳۳ خانوار - ۷۲ زن - ۷۹ مرد ویک دبستان بنام، عبدیا.

۳- نصرآباد: ده خانوار- ۳۱ زن - ۲۲ مرد.

۴- زرگرآباد : ۴۸ خانوار - ۹۳ زن - ۱۱۸ مرد ، با دبستانی بهمین نام.

۵- باقرآباد: ۹ خانوار- ۲۸ نفر زن ، ۲۶ مرد .

۶- بهاآباد: ۸ خانوار- ۱۷ زن - ۳۱ مرد.

۷- غنی آباد : ۶۳ خانوار- ۲۰۲ زن - ۱۸۳ مرد ، با یک دبستان و ۲۲ نوآموز.

۸- محمدآباد: ۶۲ خانوار- ۱۲۶ زن - ۱۴۴ مرد ، با یک دبستان پسرا نه به نام فرخی.

۹- جعفرآباد: ۸ خانوار- ۱۲ زن - ۱۰ مرد.

۱۰- مهدی آباد: ۱۲ خانوار- زن ۳۱- مرد ۳۰ نفر.

۱۱- امامزاده جعفر: خانوار ۷- زن ۹- مرد ۷ در این محل دو گنبد است که یکی معروف به امامزاده جعفر و دارای صندوق چوبی روی قبر و حرمی است و مورد توجه و زیارتگاه عموم است. در روز ۲۸ ماه صفر مخصوصاً جمعیت زیادی برای زیارت می آیند. گنبد دیگری نیز رو بروی آن است و آنرا «پیر» می گویند.

۱۲- توکل آباد: مزرعه ای است که جمعاً ۹ نفر ساکن دارد.

۱۳- دهبو: ۳ خانوار- زن ۶ نفر- مرد ۷ نفر.

۱۴- ابراهیم آباد: ۴ خانوار- زن ۷ نفر- مرد ۱۲ نفر.

۱۵- نظام آباد: دارای ۱ خانوار- ۳ زن- ۴ مرد.

۱۶- سعد آباد: پنج خانوار، زن ۹ نفر- مرد ۱۸ نفر.

۱۷- عباسان: دارای یک خانوار- زن ۴ مرد ۳.

۱۸- حسینی: یک خانوار- زن یک نفر- مرد ۴ نفر.

۱۹- زون و شامان که اکنون سکنه ندارد و از آب چشمه علی حق آب دارند. در شامان خرابه هائی و گنبدی است که گنبد را «شیخ» می گویند و قبری هم در آن هست.

۲۰- ده نو که جزء محمد آباد است و کاظم آباد، کریم آباد- بغدادو، قلعه یعقوب، اقبالیه، شجاع آباد، عبدل آباد، خیر آباد، امین آباد، موسی آباد، عیسی آباد، رضا آباد، جیران قلعه، محمدیه، مزارعی است که کسی در آن سکونت ندارد و آب آنها از قنوات است.

۲۱- بك (بق): ۸۱ خانوار- ۱۹۰ زن- ۱۷۹ مرد؛ بایك دبستان

به نام ابن یمین. در طرف جنوبی آن تپه ای است در وسط زمین هموار که

ظاهرأ به نظر می‌رسد طبیعی نیست و آثار ساختمان کمی در آن دیده می‌شود. و نیز گنبد خشتی است که اهالی آن را «پیرنما» می‌گویند که ممکن است مخفف «نعمان» باشد و گفته میشود، سفره انداز امام رضا علیه السلام بوده. تنها چیزی که دیده شده سنگ کوچکی است بالای درب گنبد که نوشته است «حاج قربان طاقی» که او آن را تعمیر کرده است. قلعه کهنه ای هم در این ده هست. می‌گویند حضرت امام حسن علیه السلام در این قلعه شبی مانده است. به فاصله نیم فرسخ در جهت جنوب شرقی يك تپه بزرگی است که آن را تپه کهنه مؤمن می‌نامند و در اطراف این تپه آثار خرابه نیز پدیدار است.

۲۲- حسین آباد حاج علینقی : ۵۷ خانوار - زن ۱۴۰ - مرد ۱۴۰؛ و دبستانی به همین نام.

۲۳- فیروز آباد: ۶۵ خانوار؛ زن ۱۷ - مرد ۱۸۰ بایك دبستان بنام پیروزی.

۲۴- حیدر آباد: خانوار ۷۳؛ زن ۱۷۳؛ مرد ۱۸۲؛ بایك دبستان به همین نام.

۲۵- عبیر آباد: خانوار ۴۵؛ زن ۱۱۷؛ مرد ۱۱۲؛ بایك دبستان به نام عظیمی. در این ده عمارتی و باغی است متعلق به خانواده جهانبانی. ۲۶- قلعه نو: ۳ خانوار؛ زن ۴؛ مرد ۶.

۲۷- اسمعیل آباد دارای يك خانوار است.

۲۸- علی آباد قربان خان: خانوار ۱۱، زن ۲۰، مرد ۱۹.

۲۹- شمس آباد: خانوار ۲۸، زن ۵۴، مرد ۶۱. نام سابق شمس آباد «زرد» بوده و نصرت الله میرزا امیر اعظم نام آنرا به شمس آباد تبدیل کرد. این قلعه زرد همان است که مسکن اسمعیل خان قاجار قوئل بوده و

این همان کس است که آغامحمدخان در موقعی که قادرخان عرب بسطامی برای تسخیر دامغان و فتحعلیخان (فتحعلی شاه بعد) برای جلوگیری، از استرآباد به دامغان رفت، به او نوشت: اگر در همراهی کوتاهی کنی خاک قلعه زرد به خون تو سرخ خواهد شد. در ضلع شمالی این ده تپه‌ای به ارتفاع تقریبی ۵۰ متر در وسط و گرداگرد آن دیوار و خندق به عمق ۵ متر است. که بنظر می‌رسد این تپه از خاکهایی که از خندق کنده شده احداث گردیده و روی تپه ساختمانهای زیادی مشتمل بر بیرونی و اندرونی بود که امیراعظم پس از تصرف غاصبانه آنرا خراب و هموار کرد و گویا در نظر داشت مجدداً بنائی کند. جلودروازه این قلعه میدان وسیعی است.

فتحعلی شاه قبل از سلطنت کراراً به قلعه زرد نزد اسماعیلخان می‌رفته و می‌گویند یک مرتبه در او ان پادشاهی خود هم به آنجا رفته و خان در طول نیم فرسخ زیر سم اسب شاه شال ترمه گسترده است. این اسماعیلخان یکی از سرداران در جنگهای قفقاز بوده و در جنگی که در گنجه با روسها کرده آنها را شکست داده.

۳۰- مایان : خانوار ۱۳۹؛ زن ۳۱۹، مرد ۳۱۶؛ بایک دبستان

به نام خاقانی. در شش کیلومتری شهر و دو کیلومتری جنوب راه شوشه واقع است. سه قلعه دارد: قلعه بالا. قلعه پائین. این دو قلعه مسکون است. در بیرون این دو قلعه هم‌عده زیادی خانه دارند. قلعه سوم که حرم نامیده می‌شود در جنوب آبادی است و خراب است. در اطراف آن خرابه‌های زیادی است و باغهایی و زمینهای زراعی. قدیم‌ترین این سه قلعه، قلعه بالا است و همان قلعه است که در تاریخ غازانی نوشته شده: غازانخان در سال ۶۹۵ در مراجعت از جنگ با امیر نوروز قسمتی از دامغان مخصوصاً آبادی قدیمی «مایان» را خراب کرد. زیرا چون از بسطام به طرف دامغان

توجه کرد عده‌ای به اتفاق شاه یلدوز که والی دامغان بود به گردکوه و بعضی به حصار مایان که جائی محکم است رفتند. چون رایات به دامغان نزول اجلال فرمود هیچ آفریده پیش نیامد. غازانخان سخت غضب فرمود و چون اکابر و اعیان آنجا در حصار مایان بودند فرمود تابیرون آیند. ابا نمودند. به محاصره آن فرمان شد، پس از سه شبانروز جنگ امان خواستند و به ایلی در آمدند و مالی بسیار از نقد و جنس بدادند و جهت لشکر گاو و گوسفند بدادند. غازانخان از غایت عاطفت و مرحمت گناه آن مجرمان ببخشید و فرمود تاحصار را خراب کردند و بعد از جلوس مبارک فرمان شد تا آبادان کردند.

این قلعه که هنوز دیوارهای آن با اینکه بمرو زمان در مدت هفتصد سال از بارانها آسیب دیده برپاست. شکل هندسی آن مربع و دارای چهار برج به ارتفاع هشت متر است که سه برج آن نیمه خراب و سه طبقه است و در سمت شمال و غرب و شرق آن خانه‌ها و باغها است و در طرف جنوبی آن که درب قلعه است و وسعتی است، باغ بزرگی مشهور به باغ شاه است که سابقاً مسکن رحیمخان حشمت‌الممالک بود و اکنون خراب شده است.

تکیه (حسینیّه) ده در داخل همین قلعه و دارای طاقنماها و اطاقهائی است و در ده روز اول محرم اقامه عزاداری در آن می‌شود و غالباً شبیه خوانی می‌نمایند.

به فاصله دو هزار متر مستقیم از این قلعه واقع
قلعه پائین شده و بین این دو قلعه خانه‌های مردم است و مشهود است که به قدمت قلعه بالانست. دیوارها و برجهای آن به مراتب کمتر آسیب پذیرفته و مربع مستطیل است. باغی در ضلع شمالی داخل

قلعه است که آنرا شترخان می نامند. پشت دیوار شمالی آن اراضی زراعتی است که این اراضی وزیر آباد نامیده می شود و به قلعه حرم منتهی می شود.

همان است که با آثار خراب آن ضمن شرح فوت
قلعه حرم شاه عباس ثانی صفوی توصیف شده و همان، خسرو آبادی است که مطابق مندرجات تواریخ مربوط به صفویه خاصه جلد نهم سیاحتنامه شاردن، محل فوت شاه عباس دوم است و معلوم می دارد خسرو آباد بعداً در این محل احداث و از آب، مایان که از رودخانه چشمه علی است استفاده شده، گرچه آثار قناتی هم در آن نزدیکی دیده می شود.

قلعه حرم مربع مستطیل است که دوضلع شمالی و جنوبی آن دراز تر است و درب ورودی آن به طرف جنوب بوده، و جلودرب اکنون زمین وسیعی است که در آن هم مانند زمین داخل زراعت می شود. این محل را «میدان» می نامند. دارای شش برج است به ارتفاع هشت متر. قریب پنجاه سال پیش در وسط حرم ساختمانهایی از جمله تالار بزرگی بود و در چهار گوشه اش اطاقهایی کوچکتر. در طرف شمال خارج حرم خرابه بود که بیرونی نامیده می شد، و فاصله صد متر گنبد خرابه ای بود که آنرا «گورشاه» می گویند. شگون و رسم اهل ده این است که روز ۱۳ عید نوروز برای سیزده بدر به این محل می آیند و بدون اینکه بدانند برای چیست در این خرابه گورشاه فاتحه می خوانند وزن و مرد، دختر و پسر به بازی های محلی می پردازند، و بهترین لباس خود را می پوشند. این گورشاه همان جا است که جسد شاه عباس دوم را به امانت گذاشته اند و بعداً چنانکه ذکر شد به امر شاه سلیمان (صفی میرزا) به قم انتقال داده اند. از جمله بازی هایی که در پنجاه سال پیش در گورشاه و حرم می کردند

«شاه بازی» بود. رسم بازی این بود که يك نفر شاه و دو نفر وزیر و عده ای از جوانها بعنوان فراش تعیین می شد. عده ای هم یاغی شده در یکی دو برج حرم موضع می گرفتند. از طرف شاه آنها دستگیر و محبوس می شدند و همراهی از طرف شاه گور شاه صادر می شد اجرا می کردند. حتی پیر مردان و بزرگان ده هم اطاعت می کردند. اوامر شاه از این قبیل بود که



به متممکنان ده به تناسب پول، گندم، جو، لباس حواله میشد؛ فراشها امر شاهرا شفاهاً ابلاغ و دریافت می نمودند. آنچه فراهم می آمد به عنوان «مرحمتی شاه» بین فقرا تقسیم می شد و یاغیان محبوس به وساطت یکی از پیر مردان حاضر عفو و آزاد می شدند. چندین سال است که این بازی متروک شده ولی مراسم سیزده بدر هنوز در همه سال در گور شاه انجام می شود.

به فاصله قریب دوهزار متر دیوار جنوبی حرم که زراعت می شود و خرابه هایی هم بر جاست گنبدی است باخشت خام که در داخل آن قبری

باسنگ و ساروج ساخته شده و در بالا سردیواره لوح مستطیل سنگی بود که بر آن کنده بودند:

لااله الا الله محمد رسول الله . مرقد مرحوم مغفور عالم الربانی
والنحریر الصمدانی الفاضل البارع القمقام السید السند محمد القاضی
الطزری ، سقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه توفي فی سنة خمس و تسعين
وتسمائه.

این سنگ بعداً به علت گلوله‌ای که یکی از اهالی در وسط آن زد شکست و بمرور زمان از بین رفت و اکنون چند قطعه از آن باقی است.
در سمت جنوب این گنبد آثار مسجد و محرابی با گچ بری بوده که اکنون از میان رفته است.

و بالاخره خسرو آبادی که شاردن و سرجان ملکم و ژنرال سایکس و نویسنده متمم روضة الصفا و دیگر تاریخ نوپسان محل مرگ شاه عباس دوم نوشته‌اند همین جا است و اسامی: حرم، بیرونی، اندرونی، وزیر آباد، میدان، شترخان، قاطر خانه، بازار، گور شاه که هنوز به خرابه‌ها و اراضی این ناحیه میگویند به همین دلیل است.

۳۱- برم: دارای ۱۹۱ خانوار، ۸۴۳ نفر جمعیت است. يك دبستان دارد به نام سعدی با ۱۰۳ نوآموز. این ده از موقوفات آستانه رضوی بود تبدیل شده و در سمت شمال آن مرحوم حاج آقا رضا حسینی آبرومندی ساخته و موقوفاتی هم مقرر داشته که در عاشورا به مصرف می‌رسد. مزرعه موسوم به «جیران قلعه» در جنوب آن واقع است و يك چشمه كوچك آب معدنی دارد اهالی آنرا باد آب می‌گویند. آب مزبور قدری گرم است.

۳۲- وامرزان: ۱۰۸ خانوار و ۴۵۵ نفر جمعیت دارد و يك

دبستان بنام «رشدیه» با ۸۰ نفر نوآموز. در سمت شمال و امرزان به فاصله دو کیلومتر خرابه‌هائی است که آنرا «نوده» می‌گویند و ضمیمه و امرزان است و هر دو از آب چشمه‌علی حق آب دارند.

۳۳- امامزاده ابراهیم: در جنوب و امرزان است. بقعه‌ای و حرمی و صحنی دارد. سابقاً مرحوم رحیمخان حشمت‌الممالک مایانی قناتی که مظهر آب آن جلوصحن امامزاده است حفرو یکدانگ از آن را وقف تکیه مایان و یکدانگ وقف امامزاده کرد ولی اکنون به وقف عمل نمی‌شود. در نزدیکی امامزاده گنبدی خشتی و قدیمی است و در آن قبری است که آنرا «گنبد علی» می‌گویند - در امامزاده یک خانوار سکنی دارد.

۳۴- حسین آباد و با چهار خانوار نزدیک امامزاده است.

۳۵- گز: دارای ۲۵۴ خانوار - و ۹۹۱ نفر جمعیت است. یک دبستان دارد بنام «رودکی» با ۱۰۷ نوآموز پسر، و یک دبستان با ۵۸ نوآموز دختر. سابقاً تمامی خانه‌های ساکنان آن در قلعه و سیعی که خندق هم داشته است بوده. ولی اکنون بیرون قلعه هم خانه‌های زیادی ساخته شده است. در ضلع شرقی داخل قلعه برآمدگی (تپه) کم ارتفاع‌تری است و روی آن ساختمان‌هایی است که وجیه‌الله میرزا سپهسالار ساخته و با توجه بزمان قابل توجه است. آنرا بالاقلعه می‌گویند و گرد این تپه بالاقلعه هم دیوار بلندی و درب و رودی دارد روی این درب بفواصلی بندهای آهنین است و این درب را رحیمخان حشمت‌الممالک مایانی قریب نود سال پیش، از قلعه «حرم» خسروآباد «مایان» کنده و اینجا کار گذاشته است زیرا مایان و گز هر دو خالصه دولتی و تحت اختیار او بوده است.

در نزدیکی گز گنبد و صحن زیارتگاهی است بنام «سید صالح» که زیارتگاه است. معلوم نیست مدفن کیست.

۳۶- ابریق «ابریک» و باصطلاح محلی، ابوالبرق - ۲۶ خانوار
۱۲۱ نفر جمعیت و یک دبستان دارد، بنام «باباطاهر» ۲۲ نو آموز.
۳۷- مزرعه سورند (نصرت آباد) و آسیای موسوم به باغ دعوت
در این نزدیکی است.

۳۸- نریشم : که جنگ ارشدالدوله ومسعودالملک هزارجریبی
چنانکه یاد شد در کنارهمین محل اتفاق افتاده است.

۳۹- عباس آباد : ۲۳۳ نفر جمعیت و یک دبستان پسرانه دارد بنام
ناصریه. در سال ۱۲۹۵ نصرت الله میرزا «امیراعظم» قلعه زرد «شمس آباد»
را عیناً تصرف کرد. در اینجا عمارتی از سابق وجود داشت که نسبتاً خوب
و قابل سکونت بود. امیراعظم باعده ای از سواران اتباع خود از شاهرود
مقر حکومت خود به دامغان و مایان آمد. شب به خانه آقا کوچک خان
پسر مرحوم رحیمخان حشمت الممالک رفت و صبح روز بعد از مایان
به عباس آباد رفت. محمد باقرخان پسر معین الدوله و نفس سردار ترکمن
هم همراه او بودند. در عباس آباد پس از خوردن شام در اطاقی که درهای
آن به باغ همان عمارت باز بوده با محمد باقرخان و نفس سردار نشسته
بودند، اسمعیلخان ملقب به شجاع لشکر دامغانی و ارازویردی نام جوان
ترکمن که اینان هم جزء اتباع وی بودند از تاریکی باغ او را هدف گلوله
قرار دادند و فرار کردند. علت اینکه اسمعیلخان او را کشت این بود که
برادرش آقاخان صولت لشکر را چندی پیش در شکارگاه چون از او
بدگمان بود ضمن تیراندازی برای شکار، هدف قرار داد و کشت و تظاهر
بخطای تیر کرد ولی اسمعیلخان معتقد بود که عمداً برادرش را کشته
است. اودائم در پی فرصت بود تا موفق شد. در این موقع مرحوم حاج
میرزا رضا شریعتمدار دامغانی از تجاوزات امیراعظم برای دادخواهی

به تهران آمده بود و چون خبر کشته شدن او را شنید به حاج افخم الدوله پیشکار امیر اعظم تلگراف کرد:

ندانم تعزیت یا تهنیت باید دهم دل را؟

به این مقتول گریم، یا بوسم دست قاتل را؟

اسمعیل خان و ارازویردی مدتها متواری و هر روز و شب جایی بودند. پس از مدتی در امامزاده جعفر آمدند، بتدریج عده‌ای را گرد خود جمع و آغاز آزار و شرارت کردند. و از متمکنان شهر پول و گندم و جو و گاه می‌گرفتند. بالاخره حاج افخم الدوله پیشکار امیر اعظم باتجهیز قریب ۲۰۰ نفر بایک توپ بمعارضه و جنگ با اسماعیل خان برخاست و امامزاده جعفر را به توپ بست. این زردو خورد سه روز ادامه داشت و در نتیجه اسمعیل خان و ارازویردی شکست خورده فرار کردند و در منطقه قهاب رستاق در کوه «بنوبر» جا گرفتند. پس از مدتی از تهران عده‌ای ژاندارم بسر کردگی اکرم نظام‌نامی به دامغان آمده با اسمعیل خان و ارازویردی با وساطتی مذاکره کردند و به آنان تأمین داده به شهر آوردند. پس از چند روز، هر دو را در همان خانه که منزل داده بودند کشتند و غائله خاتمه یافت. سپس یدالله میرزا پسر امیر اعظم بسر پرستی حاج افخم الدوله به حکومت سمنان و دامغان و شاهرود بجای پدر منصوب شد.

۴۰- تزره «طرز» «تجر»: این دهکده در امتداد همان دره است که نادرشاه با اشرف افغان جنگیده و او را شکست داده است. ۲۲۳ نفر جمعیت و یک دبستان به نام ده دارد.

از آبادی کنونی مهماندوست به طرف شمال سه فرسخ فاصله دارد و از مهماندوست تا تزره دره‌ای است که جابه‌جا از آن آب جاری است. وقتی از دره خارج و به طرف جلگه سرازیر می‌شود تشکیل نهری داده،

به اراضی زراعتی مهماندوست می‌رسد. نزدیک به تزره در گوشه جنوب شرقی تپه‌ای است و بر آن گنبدی. این تپه مستطیل و روی آن مسطح و چهار طرف آن دره است. طولش از محل گنبد مذکور که به امامزاده اسمعیل معروف است تا آبادی طزره قریب سه کیلو متر و عرض آن به تفاوت جائی ۲۰۰ و جائی ۳۰۰ متر و در زیر گنبد حرمی و قبری از سنگ و گچ است که روپوش از پارچه سبز و سیاه دارد.

تنها چیز قابل توجهی که دیده میشود لوحه كوچك چوبی است که بر آن بطور برجسته کنده شده:

زیارت امامزاده اسمعیل (آخر آن شکسته است)

السلام عليك ايها السيد الرضى. السلام عليك ايها الداعي الخفى.
السلام عليك يا خلاصة اولاد سيد المرسلين، جئتك زائراً و حاجاتى لك مستودعاً. فكن لى شافعاً شافعاً عند جدك و آبائك الطيبين الطاهرين المعصومين برحمتك يا ارحم الراحمين. حرره العبد محمد بولای مفرى.
كتب العبد ملا محمود شيخ حكاك ۱۲۴۰. در جلو بقعه صحن كوچكى است باديوارهاى گلى و ايوانى و يك اطاق و حوضچه‌اى كه از آب باران پرمیشود. به فاصله ۵۰۰ متری امامزاده قلعه خرابه‌اى است مربع كه هر ضلع آن ۲۰۰ متر طول دارد. ديوار آن از تخته سنگهاى بار تفاع ۵ متر باشن و ماسه ساخته شده و هشت برج داشته. قاعده ديوار قلعه دو متر است و هنوز اغلب برپاست. زمين داخل قلعه ناهموار و داراى پستى و بلندى ها است. كمى از قلعه مسجد كوچك نو سازى و به فاصله‌اى هم از مسجد ايوان كوچكى به ديوار غربى آن دو سنگ يكى از نوع سنگهاى معمولى كوهى است مانند تخته سنگهاى كه ديوار قلعه از آن ساخته شده

به رنگ قهوه‌ای روشن و روی آن کنده شده نصب است:

هو الله تعالى شأنه العزيز

این ذکر است در بیان اینکه این مزار مشایخی است -۴۴۰۴-
اولیاء الله در این مزار آسوده‌اند تا قیامت، اذ آمننا وصدقنا برآید و حجاج
در زمین دامغان به قوه پایه مجادله نموده‌اند با امامزاده محمد حنفیه و
آنحضرت در غار غایب شد و باقی شهید شدند.

اقل عباد الله عماد الدین حسین حسینی الموسوی المشهدی به این
سرزمین رسید لوح شکسته دید آنچه معلوم شد صورت تحریر یافت فی
تاریخ ۱۱۱ کتب العبد قنبر علی والافی سنه احد خمسين الف - از تحریر
لوح شکسته بود.

ابن‌المرحوم حاج میرزا محمد توفیق آثار کربلائی محمد حسین
و کربلائی محمد علی عبدالله در سنه ۱۲۲۵ تعمیر نمودند. کتب‌العبد الاقل
ابن‌المحمود محمد زاهد (بورای؟) مخفی نماید که این سنگ را استاد
زین‌العابدین خراسانی تراشیده.

دور این سنگ حاشیه دارد و در هاشم کنده شده است:

لا اله الا الله - محمد رسول الله . یا من لطیف لم یزل. الطف بنا فیما
نزل. انت القوی نجنا - عن قهرک يوم الخلخل. لی خمسة اطفی بهم حر الوباء
الحاطمة - المصطفی والمرتضی و ابناهما والفاطمة. خط این سنگ گود
کنده شده و اغلب جاهای آن پوسته‌هایی از روی آن چون جنس سنگ
ورقه ورقه است جدا شده و ریخته و بزحمت میتوان خواند.

بر سنگ دیگری که مرمر سفید است برجسته از متن کنده شده :

هو الله تعالى شأنه العزيز

این ذکرى است در بیان اینکه این مزار مشایخ است - ۴۴۰۴ -
 اولیاً الله در این مزار آسوده‌اند تا قیامت تا آما و صدقنا بر آید و حجاج
 در زمین با «فوج پاره» مجادله نمودند با امام زاده محمد حنفیه و آنحضرت
 در غار غایب شد و باقی شهید شدند. اقل العباد رضاقلی ابن مرحوم حاج
 ملا محمد تقی مایانی بطزره وارد لوح را دید که خطهای آنها می‌خواهد
 محو شود صورت آنرا برداشته محض یادداشت که هر که بخواند بدعاى
 خیر یابد نماید. تحریر تاریخ سنه ۱۳۲۲. لا اله الا الله محمد رسول الله. علی
 ولی الله. یامن لطیف لم یزل الطف بنافیما نزل - انت القوی نجنا. عن
 قهرک يوم الخلل. لی خمسة اطفی بهم حر الوباء. الحاطمة - المصطفی
 والمرضى وابناهما والفاطمة.

بسمی و اهتمام معتمد السلطان آقاسی محمد حسین خان سرهنگ
 شاطر خانه مبارکه، شهر شعبان المعظم ۱۳۲۲.

سنگ مرمر حاشیه ندارد، خواننده سنگ اول یا حكاك سنگ
 مرمر قوه پایه را فوج پاره و کلمه «حاطمة» را «حاتمه» کنده و قید
 کرده‌اند. رضاقلی ابن مرحوم حاج ملا محمد تقی مایانی تهیه کننده
 سنگ مرمر سال ۱۳۲۲ پدر من است که در آنوقت طزره را از طرف
 دولت در تیول داشته. و محمد حسینخان سرهنگ شاطر خانه در بار مظفر -
 الدین شاه قاجار بوده که پدرم بوسیله او این سنگ را در تهران تهیه کرده
 و نام خود را اضافه نموده و ایوان جای سنگها را هم پدرم بنا کرده است
 که سنگها از برف و باران محفوظ بماند.

مردم طزره بر این اعتقادند که این شهدا مورد تعقیب بنی امیه و
 حجاج ابن یوسف سردار قسی و بی رحم بوده و فرار کرده به این ناحیه که

کوهستانی است آمده‌اند. تعقیب کنندگان در اینجا با آنها جنگیده و سر انجام کشته شده‌اند. مردم طزره پس از رفتن معاندان اجساد کشته شدگان را در سطح همین تپه دفن کرده‌اند و اهالی باینجا «اولیاء الله» میگویند و میگویند امامزاده اسمعیل که یکی از آنان بوده مجروح و زنده بوده و بعثت اقدامی که مردم طزره نسبت به دفن و کفن کشتگان کردند دعای کند که «از» و بامصون بمانند و علت اینکه در سنگ عمادالدینی که از روی سنگ پیش نوشته شده، دعای و با ذکر شده همین مسئله است «لی خمسة اطفی بهم حرا الوباء الحاطمة» و زبان زده‌مگان است که هیچوقت بیماری و بابه طزره سرایت نکرده و اهالی طزره با اینکه گوسفند دارند مواشی خود را در اولیاء الله برای چرا نمی‌برند زیرا معتقدند سر تا سر این تپه مدفن اولیاء الله است و صورت قبری هم دیده نمی‌شود.

اما مندرجات سنگ عمادالدینی

آنچه از مندرجات آن برمی‌آید این است که: حجاج با امامزاده محمد حنفیه پسر علی ابن ابی طالب علیه السلام در اینجا جنگ کرد و ۴۴۰۴ تن همراهان او کشته و محمد حنفیه غایب شده.

نوشته‌اند محمد حنفیه پس از واقعه کربلا و کشته شدن حضرت امام حسین زنده و در حجاز و شاید عراق بوده و پس از مرگ یزید ابن معاویه انقلاباتی در عراق و حجاز بعنوان اعتراض و خونخواهی حسین علیه السلام روی داد و کسانی از جمله مختار ابن ابوعبیده ثقفی که کدخدا و کلانتریکی از محلات کوفه بوده قیام کرد و اغلب سران قتل حضرت حسین را کشت و چون این عمل وی موافق خواست مردم بود گرد او جمع شدند. مختار دارای قدرت شد و برای تحکیم حکومت خود داعیه امامت محمد حنفیه را شعار خود ساخت، تامصعب ابن زبیر او را کشت ولی فکر

و عقیده امامت محمد حنفیه پیروان و معتقدانی یافت و پس از مرگ محمد حنفیه که در حدود سنه ۶۵ هجری قمری بوده در پیروان او این عقیده پدید آمد که محمد حنفیه زنده است و در کوه «رضوی» نزدیک مدینه مخفی شده و خداوند آب و غسل در آن کوه به او میرساند. چنانچه یکی از شعرای عرب که از معتقدان به امامت و غیبت او است گفته است:

الا ان الائمة من قریش ولاة الحق اربعة سواء
 على و الثلثة من بنیه هم الاسباط ليس بهم خفاء
 فسبط سبط ايمان و بر و سبط غيبته بكر بلاء
 و سبط لا يذوق الموت حتى يسقود الخيل يقدمه اللواء
 نراه مخفياً بجبال رضوی مقيماً عنده غسل و ماء

حجاج از سال ۷۸ تا ۹۵ هجری قمری که مرده است فرمان فرمای خراسان آنروز که از سر دره خوار ورامین شروع می شد بوده و از طرف او مهلب نام حاکم خراسان و عبید نامی در سیستان فعال مایشاء بوده اند و هر کس را مخالف خلافت عبدالملک، و بعد از او ولید بن عبدالملک تصور می کرده اند می کشته اند و یا حبس می کرده اند. نوشته اند به هنگام مرگ حجاج ۵۰۰۰ زن و مرد در زندانهای او بوده اند. و با شرح فوق سال ۱۱۱ که در سنگ عمادالدینی تزره بنقل از سنگ قبل دیده میشود، شانزده سال بعد از مرگ حجاج است. و تاریخ سنگ عمادالدینی بازمان سلطنت شاه صفی صفوی تطبیق می کند. و از آنچه ذیل سنگ مشعر بر اینکه کربلائی محمد حسین و کربلائی محمد علی در سنه ۱۲۲۵ تعمیر کرده اند و محمد زاهد نوشته و استاد زین العابدین خراسانی سنگ را تراشیده بر می آید، این سنگ موجود که ما آنرا سنگ عمادالدینی نامیدیم سنگ سوم است و متأسفانه سنگ اول مورخ -۱۱۱- و سنگ دوم مورخ -

۱۰۵۰ - از بین رفته و بطوری که پدرم، سنگ ۱۳۲۲ خود را باسنگ موجود (۱۲۲۵) پهلوی هم نصب کرده، عمل نکرده‌اند و بسا امکان داشت که اگر هر سه سنگ میبود از ابهام مسئله مجادله بامحمد حنفیه و غایب شدن او و کشته شدن اولیاء الله میکاست. زیرا مسلم است که محمد حنفیه همراه مشایخ مقتول در دره تزره نبوده و منظور این بوده است که امامزاده محمد حنفیه غایب گردیده بوده و طرفداران و معتقدان بامامت و غیبت او معلوم نیست به چه علتی در اینجا آمده‌اند و تعقیب کنندگان آنان که به اقرب احتمال عمال حجاج بوده‌اند با آنان جنگیده و منجر به کشته شدن آنها شده است و عده مشایخ « اولیاء الله » به ۴۴۰ نفر هم قابل تأمل است.

بهر حال زد و خورد و جنگی در این محل و کشته و مدفون گردیدن جماعتی بدون تردید است و بنظر می‌رسد که کشته شدگان در قلعه‌ای که ذکر شد جا گرفته و محاصره شده بوده‌اند.

در پائین تپه زمینهایی است که آنرا « رزگاه » مینامند و می‌توان تصور کرد که مخفف و کوچک شده « رزمگاه » باشد. امکان دارد بدو طرفین در این اراضی رزم کرده و بالاخره به قلعه پناهنده شده باشند. در تزره مدرسه آجری برای طلاب علوم دینی با اطاقها و ایوانهایی هست و برای اینکه تاریخ بنا و بانی و موقوفات آن معلوم شود و باقی بماند عیناً وقف نام‌ها را می‌آورم.

هو الواقف علی السرائر والضمائر

بسم الله الرحمن الرحيم : الحمد لله الواقف علی الضمائر والعالم علی السرائر، الخبير بالباطن والظواهر (الی آخر خطبه مقدمه) اما بعد غرض از تحریر این خطاب حاکی از صدق و صواب خالی از ریب و ارتباب ذکر آن است که در اشرف ساعات و اسعد اوقات توفیق ربانی و

تأئید سبحانی و عواطف یزدانی و الطاف بی پایان ذوالجلال و عنایات
 بیکران ایزد متعال شامل حال خجسته مآل حضرت ستوده خصلت ،
 خجسته تحیت ، صافی طویت ، محامد سیرت توفیق و تأئید دستگاه
 عمده الاقران و الاماثل مخلص العلماء و محب الصلحا و ملازم اهل تقوی
 زائر الرکن و المقام حاج بیت الله الحرام حاج الحرمین الشریفین حاج
 محمد علی خلف مرحوم مغفور غفران پناه خانعلی عباس طزره ای و فقه الله
 لمراضیه و جعل عقباه خیراً من ماضیه بنابر مضمون آیه وافی هدایه من
 جاء بالحسنة فله عشر امثالها و مدلول حدیث شریف نبوی صلی الله علیه
 و آله، ثلاثة ینفعن بعد الموت منها صدقات جاریة تنفع بها . وقف مؤبد
 و حبس معخلد نمود همگی و تمامی یک دربند مدرسه معینه واقعه درقریه
 طزره من توابع دامغان صانها الله تعالی عن الآفات والحدثان را باجمیع
 توابع شرعیه و لواحق عرفیه و عادیه که نسبت بمدرسه مذکوره دهند و
 داخل شمرند و ایضاً وقف مؤبد صحیح صریح معتبر شرعی نمود همگی
 و تمامی کل املاک معینه موصوفه ذیل این کتاب را باجمیع توابع شرعیه
 و ملحقات عرفیه و عادیه از مزرعه مشهوره به میقان من محال قصبه بسطام
 از اراضی و صحاری معموره و غیر معموره و میاه متعلقه باراضی و صحاری
 و کل ما یتعلق بها ذکر ام لم یدکر، زیرا ام لم یزبر از جمله ۱۲۸ اشتاق که بین
 شرکا و الاربابین منقسم میگردد نوزده اشتاق و یک ربع . و میاه قریه بق مع
 اراضی و ادشات متعلقه بمیاه مزبوره که مسدار آن بر ۹ شبانروز و هر
 شبانروزی بر ۷۸ فهجه منقسم میشود از جمله آن ۵ فهجه طاحونه واقعه بر
 نهریق موسوم بطاحونه باغ دعوت از جمله شش دانگ ، دودانگ . باغ
 معنب و مشجر که واقع است در جوار طاحونه مزبوره مشهور است بباغ
 دعوت از جمله شش سهم و دو سهم . یک دربند تیمچه محدوده به ثلثه اطراف ،

بگذر عام و میدان و از حد شمالی بدکانین بازار واقع در شهر دامغان و مشهور به تیمچه کلانتر. و پنج باب دکان که سه باب آن در شمال تیمچه مزبوره متصل بیکدیگر و از حد شرقی محدود بدکان ورثه حاج کمال و از حد شمال بشارع بامزار و از حد غرب بدکان محمد اسمعیل تاجر دامغانی، و دودربند دیگر از پنج باب دکان مزبور متصل بغرب تیمچه مزبوره، مداخل و مشارب و اراضی و صحاری و غیر ذلک که شرعاً و عرفاً و عادتاً از جمله املاک مزبوره دانند و شمرند و شرعاً بآنها نسبت دهند ذکر ام‌لم‌یذ کرد اخلاً فیها او خارجاً عنهما را بر طلبه علوم دینی و فرقه ناجیه اثنی عشریه ایدهم الله تعالی و اعزهم که در مدرسه مذکوره سکنی و بتحصول علوم دینی و مباحثه و مطالعه و مذاکره احادیث ائمه اطهار علیهم صلوٰۃ الملك الجبار اشتغال داشته و بزور صلاح و سداد و تقوی و دین داری و متابعت شریعت نبوی آراسته باشند و از طریق افساد و شرارت متحرز و متجنب بوده بشیوه مرضیه طاعت و عبادت موصوف باشند.

و قفاً صحیحاً شرعاً بحیث لایباع ولایرهن ولایوهب، و تولیت موقوفات مزبوره را واقف مشارالیه مادام الحیات مخصوص خود نمود که مادام که در برقه حیوة باشد متوجه امور تولیت موقوفات مزبور باشد و بعد از انقضاء عمر طبیعی که واقف مشارالیه داعی حق را لبیک اجابت گفته و از دار فانی بدار باقی شتافت تولیت موقوفات مزبور باولاد ذکور مشار الیه که هر یک حسب الشرع اقدس اهلیت تولیت داشته باشند و در نظم و نسق املاک و ضبط حاصل راستی و درستی شعار و تقرب و تصرف ننموده و حاصل را بمصارف مقرر موقوفات تواند رسانید و کما ینبغی بامر مزبور قیام تواند نمود و بعد از انقراض اولاد، تولیت مزبور مختص ذکور اولاد ذکور است بشرط اهلیت و اگر اهل نباشند بذکور اولاد اناث تعلق خواهد

داشت مشروط بشرط مذکور و هرگاه اولاد متعدد و دراهلیت و قابلیت مساوی باشند تولیت مزبور به اسن و ارشد خواهد داشت و اگر بعضی اسن و بعضی ارشد باشند تولیت مخصوص به ارشد خواهد بود. و اگر العیاذ بالله واقف مومی الیه از اولاد اولاد منقطع النسل باشد تولیت موقوفات مزبوره تعلق باقربای واقف مشارالیه الاقرب فالاقرب بشرط اهلیت و صلاح خواهد داشت و اگر اقربای واقف مزبور منقطع یا بصفت صلاح و تقوی و اهلیت موصوف نباشند و قابلیت نداشته باشند تولیت مزبور باحدی از طالبان علم دینی که ظاهر الصلاح و امر مزبور از او متمشی تواند بود تعلق خواهد داشت.

و تدریس مدرسه مزبور بطالب علم ظاهر الصلاح که طلبه سکنه مدرسه مزبوره از مباحثه و مذاکره او منتفع و مفسد و شریر نباشد و اغلب اوقات در مدرسه مزبوره بدرس و بحث و تربیت طلبه مدرسه اشتغال داشته باشد متعلق خواهد بود و اگر هر یک از مدرس و طلبه مزبوره که اراده سفری از اسفار واجبه و راجحه مثل سفر عتبات عالیات زاده الله اکراماً و مشهد مقدس زاده الله شرفاً نمایند بقدر ایاب و ذهاب و مدت مکث در اماکن مشرفه، در مکه معظمه بقدر ادای مناسک حج و عمره و اتیان بمناسک معینه باشد و در عتبات عالیات بقدر چهل روز نهایتش دو ماه و در مشهد مقدس یکماه نهایتش چهل روز زیاده واقع نشود و در وقت حرکت نمودن هر کدام از مدرس و طلبه شخص اهلی را نایب ساخته در حجرات نشانند تاهنگام مراجعت ایشان، و اگر زیاده از این قدر و بغیر شرح مسطور مکث بفرمایند یا سفری اختیار نمایند در حجره مدرسه دخلی و حقی نخواهند داشت و اختیار رتق و فتق حجرات و ادخال و اخراج و تبدیل و تغییر بقانون شرع انور بهر نحو مصلحت اقتضا کند بامتولی شرعی و نایب او خواهد

بود و اگر متولی و نایب او حاضر نباشند اختیار با مدرس مدرسه مزبوره خواهد بود و اگر میان متولی و مدرس با نایب التولیه مخالفت بر امور متعلقه باحوال طلبه از ادخال و اخراج و حجره دادن و تغییر و تبدیل واقع شود اختیار با متولی خواهد بود و موقوفات متعلق بمدرسه برده سهم است، يك سهم حق تولیت لکن در ایام حیات واقف بجهت خود حق تولیت قرار نداده و مادام الحیات حاصل وقف به ۹ سهم بشرح مسطور منقسم میشود. دو سهم حق تدریس و ۷ سهم دیگر حق طلبه مذکوره است، مادامی که باوصاف مذکوره موصوف باشند بعنوان تساوی در میان ایشان منقسم میگردد. و ایضاً واقف مومی الیه شرط نمود که یک نفر خادم کار آمدی ظاهر الدیانه در مدرسه مزبوره در خدمت طالبان بوده و بخدمات متعلقه مدرسه کما ینبغی و یلیق قیام و اقدام نماید و اجرت خادم مزبور مفوض و باختیار متولی خواهد بود و مبلغ يك... اجرت خادم مزبور از هفت سهم حق طلبه داده شود. و از جمله شروط وقف آنکه اخراجات موقوفات و عوارض دیوانی به راسم و رسم کم بوده باشد و تعمیر مدرسه مزبوره تماماً مقدم بر حصص و قسم جملگی است و مادام که مدرسه مزبوره و اعیان متعلقه بآن بجهتی از جهات محتاج بتعمیر و مرمت و اندود و غیر ذالک بوده باشد احدی از مدرس و متولی و طلبه چیزی از حاصل موقوفات را اخذ ننمایند و دخل نکنند و احدی از حکام و عمال را دخلی در مدرسه و موقوفات آن عیناً و منفعتاً نخواهد بود.

چنانچه برخلاف این مضمون و شروط عمل نمایند بلعنت خدا و نفرین رسول و ائمه هدی علیهم الصلوٰه والسلام گرفتار شود. وصیغه وقف بر امور مذکوره و شروط و قیود مسطوره بقانون شریعت مقدسه حضرت خیر البشر و طریقه مرضیه ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك

الاکبر نفاذ و جریان یافت. وقف نمود حضرت واقف اشیاء مزبور را -
 وفقاً شرعاً بحیث لایباع ولا یوهب ولا یتصرف فیہ احد علی غیر وجوه -
 المزبور فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یددلونه ان الله سمیع
 علیم. و حضرت واقف تخلیه مدرسه و املاک موقوفه را ازید ملکیت خود
 نمود و بتصرف وقف و اگذاشت و بعد اورا بملک مزبور حق و نصیبی
 نخواهد بود مگر از جهت تولیت، و اختیار تعیین مدرس مدرسه بامتولی
 است باوجود حضور و درحین غیبت بانایب شرعی او بوده و دیگری را
 بهیچ وجه من الوجوه در اینخصوص مدخلی و اختیاری نخواهد بود و
 موقوفات مدرسه مزبور را باجاره طویل زیاده از سه سال ندهند و بعقود
 متعدده مادام که سه سال نهایت اجاره است و منقضی نشود اجاره ندهند .
 و كان ذالك في غرة شهر ربيع الاول سنة خمس و ثلاثين و مأه
 بعد الالف من الهجرة النبوية على هاجرها الصلواة والتحية، سنة ١١٣٥ .
 تاریخ تحریر این وقف نامه با هجوم افغانها به ایران و محاصره اصفهان
 و سقوط سلسله صفویه مطابق است.

۴۱- طاق - ۲۸۷ نفر جمعیت و یک دبستان دارد. این دبستان را
 ناصر خسرو نام است. در این ده دو قلعه است. در وسط قلعه بزرگ که
 عده ای هم خانه دارند تپه ایست که معلوم است طبیعی نبوده و احدائی است.
 روی تپه عمارت مجللی ساخته شده و مسکن یکی از خانهای قجر موسوم
 به الله یار خان دولو بوده. او در زمان سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه
 می زیسته است. طاق و بك و باغ صبا که آنرا «کلاتو» می گویند و در بالای
 طاق است متعلق به او بوده است. چند اتاق از این عمارت بجامانده بود که
 گچ بریهای زیبائی داشت و مخصوصاً بخاریهای تودیواری آن مرغوب
 بود. بر بالای یکی از بخاریها این شعر به بهترین طرزی برجسته گچ بری
 شده بود:

دهان گشاده بخاری بسان بی ادبان

رسانده کار بجائی که چوب میخواهد

آقاعلی نام طاقی شهرتی داشته، اورا دو پسر بود یکی بنام آقاباباخان و دیگری حمزه خان، یکی از پسرهای آقاباباخان بنام اسدالله خان که در زمان حکومت امیراعظم سرکرده سوار بود لقب محتشم الدوله یافت و پس از کشته شدن امیراعظم چندی حاکم شاهرود بود. وی مردی باسواد و خوش خط بوده است.

۱- مهماندوست: ۷۱۸ نفر جمعیت و یک دبستان ده‌های دامن کوه
بسرانه دارد بنام، ۱۵ بهمن. آبادی کنونی در فاصله چهار کیلومتری مهماندوست کهنه است که محل جنگ نادرشاه با اشرف افغان بوده است.

در جنوب مهماندوست بین مهماندوست و دهکده امام آباد ساختمان آجری بدون سقفی است که با توجه به تاریخ بنا که در سال ۴۹۰ هجری ساخته شده است و در نظر گرفتن نهضت باطنیه و فعالیت شگفت فرقه اسمعیلیه در آن زمان، و آنچه از مضمون نوشته متن کتیبه بر می آید می‌توان اندیشید که بنای نامبرده باسوانح ناشی از نهضت و فعالیت‌های باطنیان ارتباط داشته. در آجرکاری آن دقت و مهارت عجیبی به کار رفته که هم اکنون پس از قریب نهصد سال تیزی لبه تزئینات قرنیز با آن همه پیچ و خم آن از مسافت چندین متری پدیدار و مشخص است و در تزئینات آجری آن خصوصاً حاشیه قرنیزهای بالای آن قطعات بزرگ آجر را طوری تراشیده‌اند که گوئی مانند چوب به وسیله اره کار کرده باشند و تمام پیچ و خمها و چین خوردگیهای آجرها را بالبه‌های تیز از کار در آورده‌اند.

تاریخ بنا بازمان سلطان سنجر سلجوقی مطابقت دارد. معلوم نیست که چرا این بنا سقف ندارد. مردم محل آن را امامزاده قاسم می‌گویند،

بسم الله الرحمن الرحيم امر ببناء [ع] هذه القبة الامير

بسم الله الرحمن الرحيم امر ببناء هذه القبة الامير

الرئيس السيد ابو جعفر محمد بن علي مهمان دوستي

الرئيس السيد ابو جعفر محمد بن علي مهمان دوستي

دهي المله حيثما الجماشيد (چند كلمه ريخته است)

دهي المله حيثما الجماشيد (چند كلمه ريخته است)

..... : الشئ سنة تسمين واربع مائة

..... : الشئ سنة تسمين واربع مائة

الاتخافوا ولا تخز نواوا بشروا بالجنة التي كنتم توعدون

الاتخافوا ولا تخز نواوا بشروا بالجنة التي كنتم توعدون

عمل ابراهيم بن ادريس البياسر .

عمل ابراهيم بن ادريس البياسر .

خط کوفی گرداگرد برج مهمان دوست

ومی گویند سابقاً برای این برج سقف ساخته اند ولی پس از گذشت شبی صبح دیدند سقف ندارد !

۲- امام آباد ، ۴۱۶ نفر جمعیت و يك دبستان دارد ، بنام ، بابك .

۳- زرین آباد ، ۳۸۴ نفر جمعیت و يك دبستان دارد بنام عسجدی .

ایستگاه راه آهن بنام «زرین» در جنوب آن است . دبستانی بنام یغمادارد .

۴- جعفر آباد که هشت نفر در آن زندگی می کنند .

۵- حسین آباد ۲۸۳ نفر جمعیت و يك دبستان دارد .

۶- نعیم آباد - ۲۷۷ نفر جمعیت و يك دبستان دارد .

۷- قادر آباد - ۱۲۹ جمعیت دارد بایك دبستان .

۸- مؤمن آباد دارای ۴۷۲ نفر جمعیت و يك دبستان است ، بنام

اقبال .

۹- عبدل آباد که به نام آغا عبدالله خان خواجه عزیز السلطان

«ملیجك» است . بیش از دو سه خانوار در آن سکنی ندارند . سابقاً

مسكن میرزا فضل الله خان انتصار السلطنه بود که ضمن بیان واقعات اوائل

مشروطه به او اشارتی شد . او از طرف محمدعلی شاه قاجار حاکم دامغان بود و با مجاهدان اعزامی از طهران زد و خورد کرد و شکست خورد . اکنون ساختمانها و منازل انتصار السلطنه و مهدیقلی خان حمید - الدوله برادرش همه خراب شده است .

گفتنی است که در دامغان خانواده ای که نام خانوادگی خود را مهدوی نادر - نادری - وزیری اختیار کرده اند خود را از اعقاب میرزا مهدیخان وزیر نادر می دانند . دهکده قادر آباد و مؤمن آباد وقف اولاد ذکور همین خانواده است . آنان غالباً در همین دو ده و عبدل آباد سکونت داشته و دارند و در این زمان عده ای از آنان در شاهرود و تهران هستند . در زمان سلطنت ناصرالدین شاه مردی به نام عبدالله خان در این خانواده پیدا شد که خواجه «محبوب» بوده است . او به دربار ناصر - الدینشاه راه می یابد اتفاقاً مورد توجه امین اقدس زن سوگلی ناصرالدین شاه می شود و خواجه مخصوص ملیجک می شود . به همین علت برادرها و بستگان او در دربار سلطنت به مشاغلی گماشته می شوند و تا زمان سلطنت محمدعلیشاه اعتباری داشته اند .

۱۰- کلاته ملا ۵۲۱ نفر جمعیت و دبستانی دارد به نام نظامی .

۱۱- حداده ۵۲۴ نفر جمعیت دارد و دبستانی .

۱۲- مراد آباد ۱۶۱ نفر جمعیت دارد و دبستانی به همین نام .

۱۳- مرزعه های علیرضا ، رباط . فری آباد ، اکبریه ، سعد آباد رودغلامان ، رزلو ، حشمت آباد ، نصر آباد ، عشرت آباد ، گلوآل - همت آباد ، حمزه خان ، باباولی در این دهستان است ، و در باباولی زیارتگاهی است .

۱- آستانه واقع در مدخل دره چشمه علی است .

دهی سرسبز و زیباست . ۵۱۲ نفر جمعیت دارد

ویک دبستان به نام قآنی .

**دهستان رودبار
چهارده کلاته**

- ۲- بابا حافظ با ۲۱ نفر جمعیت .
 - ۳- قلعه‌چه با ۱۸ نفر جمعیت .
 - ۴- شاه تپه با ۸ نفر جمعیت .
 - ۵- آهوانو که دارای ۵۹۶ نفر جمعیت است .
 - ۶- منصور کوه و معدن زغال سنگ با ۱۸ نفر جمعیت .
 - ۷- لبرود با ۷ نفر جمعیت .
 - ۸- آب رندان و زنجن که در هریک يك خانوار زندگی می کند .
 - ۹- کلاته با ۱۴۸۶ نفر جمعیت و يك دبستان به نام ابوریحان .
 - ۱۰- تویه با ۳۴۲ نفر جمعیت و يك دبستان به نام فردوسی .
 - ۱۱- معدن که در آن فقط پنج مرد زندگی می کنند .
 - ۱۲- نمکه با ۱۳۳ نفر جمعیت و يك دبستان .
 - ۱۳- چنگی که فقط دو خانوار در آن بسر می برند .
 - ۱۴- دنبو و توان که در هر يك خانوار زندگی می کند .
 - ۱۵- زروان با ۶۸۵ نفر جمعیت .
 - ۱۶- ورزن که ۷۸۲ نفر جمعیت دارد .
 - ۱۷- قلعه که دارای ۱۰۷۲ نفر جمعیت و يك دبستان است به نام هدایت. چون قلعه و ورزن و زروان متصل به هم است اطفال این سه ده در این دبستان تحصیل می نمایند. رضاقلیخان هدایت مورخ که شرح حال او نوشته خواهد شد اهل اینجا است . حسینقلی خان پدر فتحعلیشاه نمکه را آتش زد به همین جهت به جهانسوز شاه شهرت یافت .
- در کنار دهکده قلعه امام زاده ای است معروف به امامزاده محمد ابن امام جعفر صادق. روی قبر صندوق چوبی منبت کاری است که در سال ۷۷۰ هجری قمری ساخته شده. طول آن ۳۲۵ و عرض آن - ۱۶۰ و ارتفاع آن ۱۱۰ سانتی متر است . روی صندوق آیه الکرسی و انا فتحنا نوشته شده است .

راجع به اینکه محمد بن جعفر در آنجا مدفون است اختلاف است زیرا در بسطام گنبد و زیارتگاهی است که مشهور به محمد بن جعفر صادق است (ع) و در لوحه زیارت نامه ای که هست هم به همین نام نوشته شده. از طرفی نقل شده است که محمد ابن جعفر صادق علیه السلام از روات بوده و چندی عده ای بساوی به خلافت و امامت بیعت کردند و بالاخره در سال ۲۰۱ هجری قمری حسن ابن سهل او را از عراق به مرو نزد مأمون فرستاد و محترماً در مرو بود تا در سال ۲۰۳ وفات کرد. در بعض کتب نوشته اند که در سرخس فوت و مدفون گردید و اکنون هم زیارتگاهی در سرخس به همین نام هست. و نیز چنانکه ابن اثیر در کتاب «کامل» نوشته در سال ۲۰۳ در گرگان فوت کرده است: و فیه توفی محمد ابن جعفر الصادق بجرجان و صلی علیه المأمون هو الذی بایعه الناس بالخلافة بالحجاز.

اگر نوشته ابن اثیر را معتبر بدانیم و قرائنی هم صحت آن تأیید می کند همین بقعه چهارده کلاته مدفون محمد ابن جعفر الصادق علیه السلام است. زیرا بواسطه قرب جوار به حوزه گرگان کنونی، اگر هم محل مذکور جزو گرگان نیست در آن زمان که گرگان به حوزه وسیعتری اطلاق میشده و اهمیتی داشته آنجا را جزو حوزه گرگان نامیده است.

معمولاً «قهاب صرصر» می نویسند اگر صرصر دهستان قهاب صرصر صحیح باشد می توان تصور کرد که وجه تسمیه «سر سر» را بادتندی است که از این دهستان شروع می شود و دامغان را در برمی گیرد و اگر این تصور درست نباشد چون در بالای قهاب رستاق اشت سر سر از نظرامتیاز مناسب است.

۱- امیرآباد در سه کیلومتری جنوب جاده شوسه است و ۱۱۳۱ نفر جمعیت دارد بایک دبستان پسرانه به نام ششم بهمن و دبستانی دخترانه.

۲- لارستان که ایستگاه راه آهن است؛ ۷۱ نفر جمعیت دارد
بادبستانی به نام جامی .

۳- ایستگاه راه آهن «بنوبر» که بنور نوشته اند ؛ دبستانی به نام
ابن سینا دارد و جمعیتش ۷۱ نفر است.

۴- عمروان «امروان» ۳۱۸ نفر جمعیت و يك دبستان به نام عنصری
دارد .

۵- قوشه ۲۰۵ نفر جمعیت و يك دبستان دارد به نام نادر. در قوشه
رابط آجری خوش ساختی است و این همان رابط «نو» است که ضمن
شرح مرگ شاه عباس ثانی در خسرو آباد اشارت شد که فرستادگان انجمن
خسرو آباد به اصفهان برای اعلام مرگ شاه عباس و ابلاغ رأی انجمن
برجانشینی صفی میرزا، که بعداً به شاه سلیمان تغییر اسم داد ، مقرر شد
که در اینجا به هم برسند و به اصفهان بروند .

۶- کلاته خیر آباد .

۷- عبدل آباد با ۴۳۳ نفر جمعیت و يك دبستان به نام شریعت
پناهی .

۸- فیروز آباد که ۸۷ نفر جمعیت دارد و دبستانی به همین نام .

۹- مبارك آباد و باقر آباد دوزمرعه ایست که هريك يك خانوار در
آن سکونت دارد .

۱۰- شریفیه که همان «دهو» ای است که در سنگ منصوب در
ایوان امامزاده جعفر جزو اوقاف آن نوشته شده. جمعاً ۱۴۳ نفر جمعیت
دارد بایك دبستان به نام خواجه نصیر .

۱۱- صید آباد ۴۹۹ نفر ساکن دارد و يك دبستان به نام فاریابی.

۱۲- حجاجی ۲۱۲ نفر جمعیت و يك دبستان دارد به نام سنائی .

۱۳- الله آباد دارای ۱۰۶ نفر جمعیت و يك دبستان است .

۱۴- دولت آباد ۲۰۰ نفر جمعیت و يك دبستان دارد به همین نام.
در این ده قلعه و خندق و عماراتی است که از زمان مطلب خان و برادرانش
و اعقاب آنها بنا شده. خانواده ذوالفقاری دامغان منسوب به این ده هستند.

۱۵- حاجی آباد حاج علی محمد ۴۴ نفر جمعیت دارد .

۱۶- رضی آباد ۱۶۸ نفر جمعیت و يك دبستان دارد .

۱۷- عوض آباد دارای ۱۰۷ نفر جمعیت است و يك دبستان به نام
مولوی .

۱۸- حاجی آباد رضوه ۸۵ نفر جمعیت دارد و دبستانی به همین نام.

۱۹- علی آباد مطلب خان ۲۴۵ نفر جمعیت و دبستانی به همین نام

دارد .

۲۰- شیر آشیان ۱۲۶ نفر جمعیت دارد و دبستانی به همین نام .

۲۱- قدرت آباد دارای ۱۱۹ نفر ساکن است با دبستانی به نام

حکمت .

۲۱- بخش آباد ۲۴۹ نفر جمعیت و دبستانی به همین نام دارد .

۲۲- در این دهستان مزارعی نیز هست که کسی در آنها سکونت

ندارد مانند ، احمد آباد شور آب ، رضا آباد ، جلال آباد ، منصور آباد
فیخار ، قاسم آباد .

۱- مزرعه خرگوشی دارای يك خانوار است
دهستان قهاب رستاق
یا قهاب پائین
متشکل از دو نفر .

۲- یزدان آباد ۵۵ نفر جمعیت دارد .

۳- خورس که ۲۲ نفر زن - ۲۲ نفر مرد در آن زندگی می کنند.

۴- معبد که فقط ۱۷ نفر جمعیت دارد .

۵- کلاته خان ۶۵ نفر ساکن ، و يك دبستان با ۱۳ شاگرد دارد .

۶- معین آباد ، ۴۱ نفر جمعیت دارد .

- ۷- فخرآباد، ۱۰۷ نفر جمعیت دارد . خانواده خلیل نژاد از این آبادی برخاسته است . افراد تحصیل کرده این خانواده زیاد است .
- ۸- علیان ۳۸۸ نفر جمعیت دارد بایک دبستان .
- ۹- فرات ۴۶۴ نفر جمعیت دارد بادبستانی به نام خیام .
- ۱۰- حسن آباد ، جمعیتش ۶۵۸ نفر است . یک دبستان دارد به نام بوعلی ساکنان این ده اغلب از سادات اند و بهدوتیره خوری وجندقی نامیده می شوند .
- ۱۱- میل ۱۱ نفر جمعیت دارد .
- ۱۲- مشغله یک خانوار، متشکل از سه نفر در آن زندگی می کنند.
- ۱۳- جنت آباد ، ۲۱ نفر جمعیت دارد .
- ۱۴- دهو ، ۹ نفر جمعیت دارد .
- ۱۵- مجیدآباد ، ۵۵ نفر جمعیت دارد .
- ۱۶- مسیح آباد ۳۷ نفر جمعیت دارد .
- ۱۷- احمدآباد ۵۱ نفر جمعیت دارد .
- ۱۸- اقبال آباد ۱۱ نفر جمعیت دارد .
- ۱۹- خورزان ۳۰۲ نفر جمعیت دارد و یک دبستان به همین نام .
- ۲۰- تقی آباد ، ۸ نفر جمعیت دارد .
- ۲۱- قاسم آباد ۲۸۲ نفر جمعیت دارد ، و یک دبستان به همین نام.
- ۲۲- صلح آباد ، ۲۵۴ نفر جمعیت و دبستانی به همین نام دارد.
- ۲۳- زیل «زینل» آباد ، ۲۴ نفر جمعیت دارد .
- ۲۴- کلا ۱۹۸ نفر جمعیت و یک دبستان دارد .
- ۲۵- حاجی آباد ۳۵ نفر جمعیت دارد .
- ۲۶- حسن آباد و ۲۱ نفر جمعیت دارد .
- ۲۷- سرخده و ایستگاه راه آهن سرخده ، ۲۹ نفر در آن زندگی می کنند .

- ۲۸- علی آباد ، ۳۷ نفر جمعیت دارد.
- ۲۹- ابراهیم آباد ۶۰ نفر جمعیت دارد .
- ۳۰- سبحان ، ۱۶۰ نفر جمعیت دارد بایک دبستان به نام امیر کبیر.
- ۳۱- شوکت آباد ، دارای ۱۰۲ نفر جمعیت است .
- ۳۲- رومنان ، ۳۸ نفر جمعیت دارد و دبستانی .
- ۳۳- کوشکو ، ۱۰ نفر در آن زندگی می کنند .
- ۳۴- سلطانیه ، ۱۸ نفر در آن بسر می برند و دبستانی با ۱۲ شاگرد دارد .

- ۳۵- ابراهیم آباد هفت تن ، ۱۰ نفر ساکن دارد .
- ۳۶- ده قاضی «مرحمت آباد» ۴۹ نفر جمعیت دارد .
- ۳۷- صالح آباد و ۳۲۷ نفر جمعیت دارد. مرحوم حاج شیخ محمد حسن که عالم و معنون و دارای شخصیت روحانی بوده در این ده پرورش یافته و سکونت کرده است، او شرحی بر غزلیات حافظ نوشته که از نظر عرفان قابل توجه است . خانواده او به نام «روپائی» معروفند .
- ۳۸- سیدآباد و «صید آباد» ۱۲۳ نفر جمعیت دارد و یک دبستان به همین نام .

- ۳۹- معصوم آباد ، ۱۰۸ نفر جمعیت دارد و یک دبستان .
- ۴۰- مجیدآباد آراسته ، ۱۸ نفر جمعیت دارد .
- ۴۱- علی آباد ، ۳۲ نفر جمعیت دارد .
- ۴۲- کامران آباد ، ۳۲ نفر جمعیت دارد .
- ۴۳- شریف آباد ، ۵۳ نفر جمعیت دارد .
- ۴۴- کبوترخوان ، ۷۹ نفر جمعیت دارد .
- ۳۵- در این دهستان مزارعی بدون سکنه است از آن جمله :

سیستان - رحمت آبادو ، مجیدآبادو ، فتح آباد ، خرم آباد ، زاهدآباد
حیدرآباد ، حسین آبادکلا ، کلاتو ، حسین آباد ، شیرآباد ، عبادیه
رضاآباد ، جهانآباد ، قلعه عبدل ، چشمه حسن ، معدن گل سفید، غیاث
آباد، جعفرآباد، محمدآباد ، کاظم آباد، کلاته شور، چاه قو ، حجت آباد
بحرآباد .

گفتنی است «واو»ی که در آخر برخی از اسامی شهر و آبادیها
تلفظ می شود «واو» علامت تصغیر است و در زبان محاوره ای دامغانیها
زیاد استعمال می شود . بنابراین علی آبادو علامت تصغیر است که در
دامغان گفته میشود یعنی علی آباد کوچك ، صلح آبادو یعنی صلح آباد
کوچك .

- ۱- گبوشگه ده نفر جمعیت دارد .
- دهستان تودروار
- ۲- سلطان آباد ، ۱۱ نفر جمعیت دارد.
- ۳- کلاته داور يك خانوار ساکن دارد (۳ نفر).
- ۴- صح ۴۷۳ نفر جمعیت و يك دبستان دارد به نام داریوش.
- ۵- دروار ۱۱۹۳ نفر جمعیت دارد و دبستانی به نام رئیسین .
- ۶- تویه، ۸۰۷ جمعیت دارد بادبستانی به نام صائب .
- ۷- محمدآباد ، ۱۹ نفر جمعیت دارد .
- ۸- دشتبو، ۳۰۳ نفر جمعیت و يك دبستان پسرانه دارد .
- ۹- رویه علیا و سفلی، ۷ نفر جمعیت دارد .
- ۱۰- بیدستان و کلاته چراغ و عبدیه و تقی آباد ، ۹ نفر جمعیت دارد .
- ۱۱- باقرآباد، حسین آباد و سلطان آباد و کلاته اربابی ۹ نفر جمعیت دارد .

۱۲- سرتنگه ، ۶۲ نفر جمعیت دارد .

۱۳- ده خدا ، ۲۷۲ نفر جمعیت دارد .

۱۴- مزارع : کهو ، ابول - کربلائی اکبر ، فاضل آب ، محمد آباد تنگه - کلاته نور محمد ، قهوه خانه سرداب ، و چند مزرعه دیگر که کسی در آنها سکونت ندارد.

جمعیت وساکنان شهر و دهستانها مطابق سرشماری سال ۱۳۴۵ است. عده ای معتقدند که جمعیت بعضی از آبادیها بیش ازین است و عده زیادی معتقدند به علت کمبود درآمد عده ای مهاجرت کرده اند. بیش از سه هزار نفر از مردم دامغان و حوالی آن در بهشهر و شاید بیش از این عده به تهران روی آورده اند .

زیرا اصولاً دامغان کم آب است و در شرایط حاضر کفایت زراعت وسیع و پردامنه ندارد . حفر چاه عمیق هم چاره کم آبی را نکرده زیرا هر جا این گونه چاه حفر شود آب قنوات مجاور را می کاهد یا خشک می کند .

چشمه های کوچکی در بعض جا های دهستان رود بار چهارده کلاته و مزارع کوچکی که در طول کوه شمالی است مانند : زنجن و شیر بند و سورند (نصرت آباد) و تالو که در آن معدن زغال سنگ است و هرت و مرگدر و غیره که قابل توجه نیست و آنچه قابل استفاده و بهره برداری است همان چشمه علی مهمان دوست است و چنانکه ذکر شد دامغان به نسبت وسعت خود دچار کم بود آب است و قنات های پر آبی هم ندارد. محصول زراعتی دامغان در درجه اول گندم و جو و سپس پنبه است. خربزه و هندوانه و کرچک و نخود و چغندر و گزر و سایر زراعت ها هم می شود ولی درآمد قابل ملاحظه ندارد . سابقاً محصول به نسبت پنج

يك بين مالك و زارع تقسيم ميشده ولى اكنون براثر اجراى قانون اصلاحات ارضى صورت ديگرى به خود گرفته است.

در قدیم رابطه و عمل زارع و مالك به این نحو بود كه عامل زراعت را پنج چیز می دانستند: آب، زمین، بذر، گاو، زارع. چون كه آب و زمین و بذر و گاو متعلق به مالك بود، محصول را به پنج قسمت منقسم می كردند يك پنج را زارع و چهار پنج را مالك می برد. گفتنی است كه بازده كشت حداكثر در دهكده هاى كه با آب چشمه مشروب می شود بيش از تخمى شش تا هشت تخم گندم وجود كه محصول عمده است نیست.

اكنون شر كتهای تعاونی روستائى در ۴۴ ده تشكيل شده.

هیأت عامله هر شر كت هشت نفر عضو دارد. سه نفر عضو اصلی و دو نفر على البدل، دو نفر بازرس، كه از طرف مجمع عمومى شر كت «صاحبان سهم» از بین اعضاء شر كت انتخاب می شوند. این هیئت يك نفر دیگر را بمديريت عامل انتخاب می كند و پس از انجام تشریفات ثبت شر كت معادل ۵ برابر سرمایه خود از سازمان مركزى تعاون روستائى ایران وام می گیرد. وام و سرمایه خود را به مدت يك سال با سود صدی شش به اعضاءى شر كت وام می دهد. و نیز با گرفتن سمت عاملی از شر كت فقط و فروش آن به قیمت هر لیتر، ۲/۵۰ و تهیه كود شیمیائى و بذر اصلاح شده، و بقیه مایحتاج اعضا از قبیل برنج، روغن، قند، چای و غیره، و فروخت و خرید محصول آنها به نرخ روز است.

سیاهه شرکتهای تعاونی کشاورزی

ردیف	نام ده	عده اعضا	مبلغ سرمایه
۱	مهماندوست	۱۷۴	ریال ۱۲۲۲۵۰
۲	طاق	۱۵۱	» ۱۴۴۲۰۰
۳	وامرزان	۱۲۸	» ۱۰۸۱۵۰
۴	امام آباد	۲۸۰	» ۲۸۵۹۰۰
۵	بك	۱۴۱	» ۱۴۱۲۰۰
۶	مؤمن آباد	۱۴۲	» ۷۷۱۵۰
۷	کلاته ملا	۷۲	» ۵۹۱۵۰
۸	زرین آباد	۶۲	» ۵۰۰۵۰
۹	مراد آباد	۴۴	» ۳۸۶۵۰
۱۰	حداده	۹۱	» ۴۵۶۵۰
۱۱	نعیم آباد	۷۷	» ۵۹۷۵۰
۱۲	حسین آباد دولاب	۷۸	» ۴۱۸۵۰
۱۳	حاجی آباد	۱۱۴	» ۱۲۲۵۵۰
۱۴	مایان	۱۳۵	» ۱۰۰۴۵۰
۱۵	عباس آباد	۱۷۹	» ۱۲۰۴۵۰
۱۶	بر	۴۵۵	» ۴۷۹۹۰۰
۱۷	کلاته	۲۳۳	» ۳۰۶۶۰۰
۱۸	چهارده	۲۹۷	» ۳۴۹۶۰۰
۱۹	محمد آباد	۱۵۳	» ۱۵۸۰۰۰
۲۰	کلا	۹۷	» ۱۰۹۲۰۰
۲۱	ورکیان	۱۶۰	» ۱۲۱۵۵۰

بقیه شرکتها

ردیف	نام ده	عده اعضا	مبلغ سرمایه
۲۲	تودروار - تویه	۱۲۲	۱۱۰۶۰۰ ریال
۲۳	آستانه	۷۷	» ۹۱۱۵۰
۲۴	رضی آباد	۸۰	» ۵۶۴۰۰
۲۵	قدرت آباد	۷۰	» ۷۰۷۰۰
۲۶	حجاجی	۹۲	» ۱۰۰۸۵۰
۲۷	معصوم آباد	۱۰۵	» ۶۴۵۵۰
۲۸	سبحان	۴۵	» ۳۶۷۵۰
۲۹	شهر دامغان	۴۳۷	» ۴۰۴۰۰۰
۳۰	تویه - دشتیو	۲۲۴	» ۱۸۳۳۰۰
۳۱	امیر آباد	۱۶۷	» ۱۸۸۱۵۰
۳۲	قاسم آباد	۷۲	» ۵۵۷۰۰
۳۳	صلح آباد	۶۶	» ۵۴۷۰۰
۳۴	فرات	۱۱۳	» ۶۸۲۰۰
۳۵	عمروان	۶۳	» ۵۴۰۵۰
۳۶	عبدل آباد	۸۶	» ۸۳۰۵۰
۳۷	علیان	۶۲	» ۶۵۰۰۰
۳۸	دروار	۳۰۱	» ۲۸۵۸۰۰
۳۹	صح	۱۲۸	» ۱۰۴۷۰۰
۴۰	ترود	۷۶	» ۹۷۱۵۰
۴۱	سطوه	۸۸	» ۱۰۴۷۵۰
۴۲	معلمان	۱۲۶	» ۷۸۷۰۰

بیشتر ساکنان ده باغی دارند که در آنها درختهای زردآلو، سیب
انجیر، گوجه، آلو، آلبالو، انار، هلو، شفتالو، توت، بادام، به
آلوچه، گلابی، انگور است.

درخت پسته در همه دهکده‌ها نیست. در دهستان قهاب صرصر
وقهاب پائین و دامنکوه و جنوبی شهر هست. این درخت در مقابل کم‌آبی
مقاومت زیاد دارد. عمر درخت پسته به صد و پنجاه سال بلکه بیشتر هم
می‌رسد. اما آفاتش هم دارد، و آن را تهدید می‌کند.

دانشمندان دامغان

۱- محمد بن عبدالله طیفور «ابوجعفر» معاصر محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق در قرن چهارم هجری می زیسته و شیخ صدوق چنانکه در جلد پنجم بحار الانوار نقل شده می نویسد :

سمعت ابا جعفر محمد ابن عبدالله بن طیفور الدامغانی الواعظ يقول فی قول موسى عليه السلام : واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي . قال يقول اني استحيي ان اكلّم بلساني الذي كلمتك به غيرك فيمتعني حيائي منك عن محاوراة غيرك فصارت هذه الحالة عقدة على لساني فاحللها بفضلك واجعل لي وزيراً من اهلي ، هرون اخي .

معناه انه سئل الله تعالى عزوجل ان يأذن لي في ان يعبر عنه هرون فلا يحتاج ان يكلم فرعون بلسان كلمه الله عزوجل به .

۲- محمد ابن عيسى دامغانی از راویان اخبار و آثار ائمه اطهار عليهم السلام است چنانکه در جلد نهم بحار الانوار مجلسی نقل شده :

عن الامالی عن احمد ابن محمد ابن حمدان ، عن محمد ابن عبدالرحمن الصفار عن محمد ابن عيسى الدامغانی ، عن يحيى ابن مغیره عن جریر ، عن الاعمش عن عطيه ، عن ابي سعيد الخدری ، قال ، قال رسول الله صلى الله عليه وآله :

«ليلة اسرى بي الى السما اخذ جبرئيل يدي فادخلني الجنة» الى آخر حديث .

۳- محمد ابن زبرقان الدامغانی از راویان اخبار و معاصر امام موسی کاظم بوده و در جلد یازدهم بحار الانوار آمده است :

قال مولانا محمد باقر ابن عبدالکریم النجفی فی کتابه الشریف المسمى بدمعة الساکبة عن البحار عن کتاب الاختصاص للمفید ، عن ابن احمد عن محمد ابن اسمعیل العلوی قال حدثنی عن محمد ابن زبرقان الدامغانی قال :

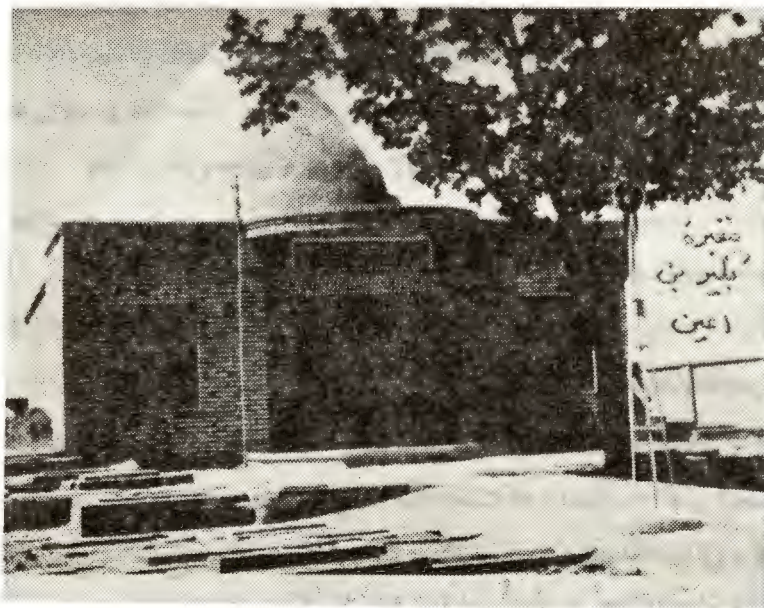
قال ابو الحسن موسی ابن جعفر علیه السلام . لما دخلت هرون الرشید ، دخلت علیه (الی آخر).

۴- بکیر ابن معروف دامغانی از مفسرین و مدتی نیشابور بوده و در سال ۱۹۳ هجری که هرون الرشید در طوس مرده است از دنیا رفته . حاج شیخ ابو الحسن شعرائی در فهرست اعلام جلد دهم تفسیر مجمع البیان چاپ جدید می نویسد :

«بکیر ابن معروف الدامغانی المفسر قاضی نیشابور توفی سنة - ۱۹۳ والیوم قبر بظاهر دامغان ویزوره الناس یظنون انه بکیر ابن اعین» . این مسئله با توجه به مندرجات بعض کتب این تردید را ایجاد می کند که این مقبره که بنام بکیر در دامغان است و مطلب خان دامغانی گنبدی بر آن ساخته ، بکیر ابن معروف دامغانی معاصر امام موسی کاظم است و یا بکیر ابن اعین صحابی امام جعفر صادق علیه السلام . چند سال پیش تعمیراتی در گنبد و صحن مقبره شده و کتیبه ای کاشی بالای ایوان مقبره نصب کرده اند که در آن نوشته شده :

«بکیر ابن اعین ابن سنس شیبانی کوفی ملقب به «ابو الجهم»

تاریخ وفات ۱۵۶ هجری که از اصحاب و راویان امامین همایین محمد باقر و جعفر صادق علیه السلام بوده است و امام جعفر صادق علیه السلام در فوت او فرموده است : رحم الله بکیرا والله لقد انزله الله تعالی بین رسوله و بین (امیر المؤمنین) از رجال کشی - مجالس المؤمنین - رجال علامه منتهی الآمال قمی».



۵- مولانا احمد الدامغانی چنانکه در دائرة المعارف شیخ محمد حسین اعلمی مهرجانی ذکر شده مؤلف کتابی به نام تحفة المحققین است و تألیفات دیگری هم داشته است .

۶- احمد ابن حسن ابن محمد ابن احمد ابوالعباس دامغانی حنفی از روات دینی بوده و بنا به نقل شیخ حر عاملی در کتاب فصول المهمه خبری را به يك واسطه از امام جعفر صادق گفته است .

۷- ابو جعفر دامغانی در قرن سوم بوده و کراماتی به وی نسبت می‌دهند. در نفحات الانس چند مورد، خارق عاداتی از وی نقل شده است. از گفتارهای اوست:

مردنیک آن است که حد خود بداند و خود را بشناسد و پسی از گلیم خود بیرون نهد.

ترقی مرد در مصاحبت بانیکان و دوری از نااهلان است.

۸- ابو العباس دامغانی که از شاگردان شیخ ابوبکر شبلی عارف معروف بوده است.

۹- ابوعلی حسن که در سال ۳۹۳ حیات داشته و با ابو نصر فارابی معاشرت می‌کرده و مدتی فارابی در دامغان با وی بوده است.

۱۰- قاضی ابو عبدالله قاضی القضاة بغداد و معاصر شیخ ابواسحق شیرازی که درباره وی گفته‌اند:

هو امام اصحاب الشافعی. و در سال ۴۱۰ هجری که سلطان محمود سبکتکین در ایران سلطنت داشته در بغداد بوده‌اند. در نامه دانشوان از قول قاضی محمد ابن محمد نوشته شده است که: امامان قالوا اتفق لهما الحجج، الشیخ ابواسحق الشیرازی وقاضی ابو عبدالله الدامغانی، اما ابواسحق فكان فقیراً و لیکن لو اراده الحجج یحمل علی الاعناق و اما الدامغانی لو اراد الحجج علی السندس والاستبرق لامکنه. و ابن خلکان نوشته است:

ولقد اصاب زمخشری فی احدی رجلیه فی احدی سفراته الی خوارزم بیرد شدید خدر اعصاب رجله مماعاق جریان الدم فیها، اضطر اطبا علی قطع احدی ساقیه، فقد کان الزمخشری یسیر معتمداً علی العصا، ان الزمخشری و قد بغداد و قابل الفقیه الدامغانی، فسأله الدامغانی

عن بترساقه فاجاب الزمخشري ان امي قد دعت على فقطعت ساقى : فقد اصطدت فى طفولتى عصفوراً صغيراً وربطت ساقه بخيط قوى ، فهرب العصفور الصغير والتجاء الى فجوة صغيرة ولكنى سبحت الخيط لكى اخرجته من تلك الفجوة وشئت الصدفه ان تقطع ساق العصفور ، فتاملت امى المأل هذا لحادث الصغير فعمدت بالدعاء على وقالت : قطع الله ساقك كما قطعت ساق هذا العصفور البرى .

جار الله زمخشري كه از علمای بزرگ و صاحب تصنیفات و تألیفات زیادی است در مسافرتی كه به خوارزم می كرده سرمای سختی به یكى از پاهای او آسیب می رساند كه منجر به قطع می شود . قاضی ابو عبدالله دامغانی قاضی القضاة و فقیه بغداد چگونگی را از وی می پرسد . می گوید قطع پای من بر اثر نفرین مادرم است ، زیرا در بهجگی گنجشكى را گرفتم و نخ محكمی به پای گنجشك بستم . از دست من فرار كرد و در سوراخى رفت و من نخ را بسختى كشیدم تا آن را از سوراخ بیرون بیاورم . بر اثر این كار يك پای گنجشك شكست ، مادرم فوق العاده ناراحت شد و گفت ، خدا پای ترا قطع كند چنانكه پای این گنجشك بی گناه را قطع كردى .

ومن این قضیه را بنظم در آورده ام :

روزی به نزد قاضی بغداد باعصا

لنگان حضور یافت بزحمت زمخشري

پرسید قاضی از چه ترا پای گشته لنگ ؟

آمد تراچه حادثه از چرخ چنبرى ؟

گفتا بكودكى بگرفتم ز لانه اى

گنجشكى و بكندم از آن بسالى و پرى

بستم نخى به پای همان مرغك ضعيف
 می بردمش به ملعبه هربامی و دری
 کرد از کفم فرار و به سوراخکی خزید
 دل می طپید در برش از این ستمگری
 می برد آن پناه به سوراخ و من به عنف
 نخ را همی کشیدم ، باشوری و شری
 بشکست پای مرغك و چون دید مادرم
 گفتا خدای بشکندت پاچو این ، بری
 از بعد چند سال دگر رهسپر شدم
 باچندتن به جانب خوارزم از هری
 گشتم زبخت بد به بیابان دچار برف
 سرمای سخت و باد جگرسوز صرصری
 يك پای من ز شدت سرما ز کار شد
 کردند قطع چونکه نبذ راه دیگری
 لطف خدای قطع شود چونکه بشکند
 فرزند سرکشی دل پر مهر مادری

۱۱- قاضی محمد دامغانی که نزد ابونصر کندی تربیت شده
 و در زمان خلافت القائم بامرالله بنی عباسی قاضی بغداد بوده است. در
 تاریخ گزیده درج است که او را در زمین ملکی نبود و مرکوب و ملیبوسی
 نداشت ولی چندان مکنت حاصل کرد که هر سال دویست هزار خروار
 غله از زراعت حاصل می کرد و سالها قاضی بغداد بود و قضای بغداد در
 اولاد او باقی ماند .

۱۲- محمد ابن عبدالرحمن ابن الفرّج که از علما بوده و در صنعت

تذهیب مهارت داشته و قرآنی به خط کوفی در کتابخانه آستانه رضوی مشهد هست که در قرن ششم تذهیب کرده است .

۱۳- ابوسعید منصور ابن علی بندار دامغانی که در قرن ششم هجری می زیسته و در نجوم و هیئت کتابی به نام «احکام دامغانی» تألیف کرده است . نسخه خطی آن در کتابخانه مدرسه سپهسالار تهران موجود است .

۱۴- احمدقاضی دامغانی از دانشمندان است کتابی بنام «استظهار الاخبار» از تألیفات وی باقی است .

۱۵- ابراهیم ابن اسحاق دامغانی معروف به زداد از محدثان قرن پنجم بوده است .

۱۶- اسمعیل ابن ابوالفضل دامغانی معروف به «قومسی» از شاگردان امام جعفر صادق بوده است .

۱۷- از زمان فتنه و قتل عام چنگیز و تیمور و عصر صفویه و زندیه نام عالم و دانشمندی از دامغان به نظر نرسید. در زمان قاجاریه بنام حاج میرزا رضای دامغانی از شاگردان ممتاز سید ابراهیم معروف به «استاد قزوینی» برمی خوریم که از علمای بزرگ بشمار می رفته است. او فرزند حاج حبیب از علما و از اهالی «کلاته» رودبار است . درنامه دانشوران میرزا رضا را در عداد شاگردان سید ابراهیم استاد ذکر کرده اند .

حاج میرزا رضا پس از فراغت از تحصیل از نجف به دامغان آمده و بادختر حاج موسی آقای قاجار ازدواج کرده است . حاج موسی آقا مدرسه ای برای طلاب علوم دینی ساخته که اکنون نیز آباد است و مدرسه موسویه نام دارد و املاکی هم وقف مدرسه کرده است و تولیت آنرا با حاج میرزا رضا واعقاب وی مقرر داشته که حالیه هم هست . پس

از فوت او حاج میرزا حسن پسرش مرجعیت دینی داشته و عنوان پدر را حفظ کرده است .

۱۸- حاج میرزا رضا دوم معروف به «شریعتمدار» فرزند حاج میرزا حسن که از شاگردان مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بوده، عنوان و شخصیت علمی داشته، و دارای اطلاعات وسیعۀ عمومی و سیاسی و طرفدار اتحاد اسلام و مسلمین بوده است . بر اثر همین عقیده چون حجاز و عراق و سوریه و مصر از امپراطوری عثمانی تجزیه گردید قصیده عربی سرود و برای انتشار بمجله الهلال مصر فرستاد .



حاج میرزا رضا شریعتمدار

چند بیت این قصیده اینست :

تقدم ابناء الزمان لباطل	فيا عجباً من رايح متداول
لقد ظهر العدوان والبغى بيننا	فتباً لارباب النفاق المخاتل
ومن يصطبر يظفر ومن كسل فشل	بهذا جرى ناموس سير المراحل
تبارك وادى النيل من نجم سعدة	قيادة زغلول كريم مباهل

وعوناً لسلطان العراق لعله يعمر لاسلام دارس بابل
 وجدد بالبطحاء سلطان احمد فحمداً لمن اعطا اللواء باهل
 پس از آنکه اظهار تأسف زیادی از مستعمره بودن کشورهای
 اسلامی میکند و میگوید :

مراکش والسودان والهند کلهم اساری بذل تحت قیدالسلاسل
 خطاب به احمدشاه می سرايد :
 اياملك الايران يامرتجى العجم الى ، م تقوم فى الجنو و النشائل
 اجب داعى الكسرى وعفوا لمن شكى ولست بهذا لقول اول قائل
 و سپس بغرب خطاب میکند :

ايا اقوياء الغرب مهلا بفرکم عسى آن يكون الغير يوماً بزائل
 وينتقم المحبوس مافاسه فقد يصير الضعيف للقوى بآكل
 رضاً بقضاء الله بين خصومنا فان وزان الطبع قاض بآجل

شریعتمدار به فارسی هم شعر می گفت و قصایدی در مدح ائمه
 اسلام دارد و غزلیاتی. کتاب انتباه نامه اسلامی مبنی بر تطبیق اخبار و اقوال
 ائمه اسلام و قرآن با آثار و کشفیات این زمان را در سال ۱۳۳۵ هجری
 قمری ، و عقائد الوثنية فى الديانة النصرانية تألیف ، محمد طاهر را
 در سال ۱۳۴۲ قمری ترجمه کرده و کتابی هم بنام اصول دین نوشته است.
 در ماه رمضان نماز ظهر و عصر را در مسجد جامع به جماعت
 می گذاشت و بعد از نماز به منبر میرفت. سحر بیان داشت. در دوره چهارم
 مجلس شورای ملی به نمایندگی از شاهرود انتخاب شد .

در سال ۱۳۰۵ شمسی در تهران به مرض سکنه فوت کرد .
 مزارش به مشهد است .

۱۹- شیخ ابوالقاسم از شاگردان حاج شیخ مرتضی انصاری

است. در بدو مراجعت از نجف به امر ناصرالدین شاه مدتی مدرس مدرسه سپهسالار بود و سپس به دامغان آمد. خوش محضر و موقر بود.

۲۰- میرزا فتح الله و حاج میرزا محمد از اقوام حاج میرزا رضا شریعتمدار نیر از علما محسوب می شدند. ایشان مدرس طلاب مدرسه پامنار و موسویه بودند.

۲۱- حاج شیخ علی دامغانی که از شاگردان حاج میرزا حسین تهرانی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بوده و چند سال در همدان بتدریس و تبلیغ علوم و احکام مذهبی اشتغال داشته است و در سال ۱۳۶۲ هجری قمری فوت کرده است. برادر زاده شیخ ابوالقاسم است.

۲۳- حاج شیخ علیرضا معروف به شیخ میرزا آقا فرزند شیخ ابوالقاسم که از شاگردان میرزا محمد علی رشتی و سید ابوالحسن اصفهانی و ملا محمد کاظم خراسانی بوده. در سال ۱۳۳۳ قمری از نجف به همدان رفت و مدتی در آنجا به تدریس مشغول بود. سپس به دامغان آمد. در سال ۱۳۸۲ قمری در گذشته است. مردی خوش سیما و مهربان و واجد کمالات دینی و اجتماعی بود.

۲۴- سید میرزا آقا ترابی از شاگردان شیخ عبدالکریم حائری یزدی و مدتی در دامغان مرجع امور شرعی و طرف توجه عامه بود. در ۱۳۸۲ قمری درگذشت. مدفن وی در قم است.

۲۵- حاج شیخ محمد کاظم مهدوی در قریه «زرد» که اکنون شمس آباد نامیده می شود متولد شده. تحصیلات مقدمات عربی را در دامغان کرده، و در مشهد از محضر ادیب نیشابوری و حاج آقا حسین قمی و حاج میرزا محمد معروف باقازاده خراسانی، و در نجف از محضر آقای سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء عراقی و نائینی استفاده کامل

کرده ، اکنون در مشهد بتدریس و هدایت اشتغال دارد .
آقای دکتر احمد مهدوی استاد دانشگاه که صاحب تألیفات و
تحقیقات ادبی و تاریخی است و در طهران اقامت دارد پسر ارشد حاج
شیخ محمد کاظم است .

وزیران و مردان نامی دامغانی

۱- ابوعلی دامغانی وزیر منصور بن عبدالملک ابن نوح سامانی بوده. خواندمیر در دستورالوزراء نوشته است: چون نتوانست وظایف خود را انجام دهد معزول گردید و عبدالله عزیز به جای او به وزارت منصوب گردید ولی پس از چندی مجدداً به وزارت گمارده شد.

۲- خواجه مسعود دامغانی وزیر ملک اشرف بود. خطی زیبا داشت. پس از چندی ملک اشرف او را حبس کرد و در سال-۷۵۱ هجری در زندان مرد.

۳- شمس دامغانی مردی دانشمند بود. به هندوستان رفت و در دربار فیروز شاه اعتباری یافت. او برای وصول مالیات به کجرات مأمور شد. چون درباریان فیروز شاه با او مخالف بودند نگذاشتند کاری از پیش ببرد، سر به طغیان برداشت و اهالی کجرات به دستور فیروز شاه او را کشتند.

۴- ابو محمد ابن عیسی دامغانی، منشی ابو منصور محمد بن عبدالرزاق بوده. خط زیبا و انشاء نیکو و تدبیر فوق العاده داشته است.

۵- غیاث الدین دامغانی، ابن بطوطه در رحله خود نوشته است: نام سلطان معبر «ساحل کروماندل - از جزایر اندونزی» غیاث الدین دامغانی است که در اوائل یکی از سواران ملک مجیر پسر ابوالرجا

بود که او خودیکی از خدام سلطان محمد بشمار می‌رفت . غیاث‌الدین بعدها در خدمت امیر حاجی پسر سید جلال‌الدین وارد شد و سپس به فرمانروائی رسید . بلاد معبر تحت حکم سلطان محمد پادشاه دهلی بود .

۶ - محمد قاسمخان دامغانی - در سال ۱۲۴۰ هجری قمری عباسقلی خان پسر ابراهیمخان ظهیرالدوله پس از مرگ پدر از جانب فتحعلی شاه به حکومت کرمان منصوب گردید و محمد قاسمخان دامغانی به پیشکاری عباسقلی خان با او به کرمان رفت . رستم خان پسر دیگر ابراهیمخان ظهیرالدوله در «بم» حکومت داشت و ابوالقاسمخان گروسی پیشکار او بود . در باطن بین دو برادر و دو سردار نقاری بود ، محمد قاسمخان دامغانی عباسقلی خان را تحریک کرد و بی‌خبر به قلعه «بم» هجوم برد و ابوالقاسمخان را کشت و برادر ابوالقاسمخان را هم که در کرمان بود کشت و به سرکشی آغاز کرد . فتحعلی شاه خانلرخان نواده دختری خود را که پسرعلیمرادخان زند بود به کرمان فرستاد عباسقلی خان از وی تمکین نکرد و به اغوای محمد قاسمخان ارباب حسین نام با جماعتی خانلرخان را در باغین کشت و محمد قاسمخان به بهانه سرکوبی عبدالرضا خان یزدی عباسقلیخان را بحمله به یزد واداشت . در رباط شمس دوازده فرسنگی یزد همراهان عباسقلیخان که از تجاوزات و فتنه جوئی محمد قاسمخان به تنگ آمده بودند توپخانه را به روی ملتزمین رکاب عباسقلیخان بستند . همراهان عباسقلیخان پراکنده شدند . عباسقلیخان به فارس و محمد قاسمخان به سوی «بم» فرار کردند . اهالی «بم» محمد قاسمخان را راه ندادند . او به طرف سیستان فرار کرد و بعد از چندی حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه والی خراسان محمد قاسمخان دامغانی را به تداویری به دست آورد و چشملهای او را میل کشید . سپس

محمد قاسمخان به دامغان رفت و در آنجا فوت کرد.

۷- اسمعیل خان سوای اسمعیلخان برادر ذوالفقارخان و مطلب خان است. همان کس است که آغا محمدخان به او نوشت: اگر با فتحعلیخان همراهی نکنی خاک قلعه زرد را بخونت سرخ خواهم کرد. در جنگهای قفقاز یکی از سرکردگان قشون عباس میرزا بوده و فتحعلیشاه چند مرتبه به قلعه زرد رفته و اسمعیلخان از وی پذیرائی شایانی کرده است. قلعه زرد اکنون «شمس آباد» نامیده می شود.

۸- ابراهیمخان دامغانی - یکی ارسرداران لایق آغا محمدخان بود. او در تنگه «ابرج» بالطفعلیخان زند جنگ سختی کرد. هدایت درمتمم روضه الصفا نوشته است:

« لطفعلیخان چون پلنگان کوه مال و شیران خونین چنگال با سواران زندیه چنانکه جلال الدین منکبرلی بر سر لشکر مغول و چنگیز تازد تفنگها و طپانچه های صاعقه کردار برق آثار بر ابراهیمخان سردهسته دامغانی فرو نشانند و دست بر شمشیر ونیزه کردند و براو ساختند. ابراهیمخان دلیر مردانه در آن آتش سمندر سوز پروانه و ارهمی کوشید چندانکه همراهان او به خطاب، یا ابراهیم اعرض عن هذا، او را از آن نمرود صفتان آتش افروز ممانعت کردند، سودی نداد. در آن محفل دوزخ مماثل چون شمع فروزنده ثابت و مستقیم بایستاد و هم آخر او را شمع وار کردن زدند و سر بر افکندند و آتش حیاتش باتیغ آبدار متفی ساختند و بسیاری از اهالی دامغان بکشتند و خاک را بخون آن طایفه فدوی بیاغشتند.»

۹- اسمعیلخان - ذوالفقارخان - مطلبخان این سه برابر در زمان سلطنت فتحعلیشاه مصدر خدمات مهمی بوده اند. چنانکه هدایت

و سپهر مینویسند یکی از سرداران قشون اسمعیل خان بوده و بابرادران خود به جنگ ابراهیمخان هزاره در هرات و موقعی درخجوشان رفته و فاتح شده است . هدایت با سبک تحریر خود نوشته است :

« اسمعیلخان سردار دولت ایران که مردی دلیر و جلادت مصیر بود بابرادران خویش ذوالفقارخان و مطلبخان و سواره و پیاده دامغان مانند دلیران سجستانی چون شیرشزره با جماعتی چون مار گزنده به طرف هرات و جنگ با هزاره و کامران میرزای افغان همی رفت . کامران میرزا که تفصیل شجاعت این سردار و برادران او را در آذربایجان و گرگان شنیده بود به قندهار رفت و ذوالفقارخان که ذوالفقاری بود مرحب کش و ذوالخماری دشمن سوز بهرات رفت و سپس سردار دامغانی چونانکه رستم سیستانی از ترکستان باز گردد با شاهد فتح و فیروزی به مشهد مقدس باز گشت .

فتحعلی شاه علاقه و اعتماد زیادی باین سه برادر داشته و بعد از فوت مطلبخان حکومت دامغان را به محمدعلی خان پسر مطلبخان داد و تولیت موقوفه مولود خانه را چنانکه نوشتم به محمدعلی خان تفویض کرد .

۱۰- میرزا محمدخان سپهسالار دامغانی بانی مدرسه سپهسالار قدیم در کوی حیاط شاهی تهران در سال ۱۲۸۳ هجری قمری ، و مسجد معروف به مسجد زیرزمینی در مسجد جامع دامغان اهل دهکده «طاق» دامغان بوده و قلعه و عمارتی که قبلاً ذکر شده از بناهای او است . پس از او اللهیارخان پسرش در آنجا سکنی داشته و چنانچه شنیده ام بانی رواق موسوم به دارالسیاده آستانه رضوی علیه السلام هم همین سپهسالار است .

شعراى دامغان

ملك الشعراء محمد تقى بهار شعرا چنين توصيف ميكند :
شعردانى چيست ؟ مرواريدى از دريائى عقل
شاعر آن افسونگرى كاین طرفه مرواريد سفت
صنعت سجع و قوافى هست نظم و نيست شعر
اى بسا ناظم كه نظمش نيست الاحرف مفت
شعر آن باشد كه خيزد از دل و جوشد ز لب
باز در دلها نشيند هر كجا گوشى شفت
اى بسا شاعر كه اودر عمر خود نظمى نساخت
وى بسا ناظم كه اندر عمر خود شعري نگفت
كسانى از اين سرزمين نامشان به عنوان شاعر در تذکره ها ذكر
شده كه در گفتار بعضى از آنان لطايف شعري ديده مى شود ولى به وصفى
كه بهار مى كند و كاملا بجا است دامغان سرافراز است كه «منوچهرى»
دارد .

از چشمه دل منوچهرى آب صافى مى خيزد و از لبان افسونگرش
مى جوشد كه هزارها مزرع دلها را آبيارى مى كند . منوچهرى در
عنوان جوانى و باحرارت غريزى، عينك زيبا بينى به چشم زده و در حالى
كه از مهر ايران و ميهن خویش دلى آكنده دارد ، شيفته آداب و رسوم

و عادات مردم مرزوبوم ابناء اجدادی است و با استحضار کاملی که از زبان و لغات و سبک شعرای عرب دارد ، زبان مادری خود را فراموش نکرده است .

باسری پرشور به شبهای پلا سین معجر و قیرینه گرزن در بیابانها
به روی ستارگان لبخند میزند ، و در طی طریق از زادگاه خود «دامغان»
سوار بر اسب و در شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک به طرف ری می رود .
بساد تند دامغان بشدت وزیدن می گیرد و میخی از ستیخ کوه های
شمالی سلسله البرز که در این ناحیه «کوه قارن» نامیده می شود بر می خیزد
و برقی مانند آهن تفتیده ای که آهنگری از کوره تنگ بیرون کشد می جهد
و از شدت سیلابها احجار صدمن را از کوه به دشت می آورد . ناگاه
قرص خورشید چون خون آلوده دزدی از مکن سر بیرون می کشد
و احساسات شاعر جوان مارا تهییج می کند و می سراید :

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک

فتاده در میان چاه او من

ثریا چون منیژه بر لب چاه

دو چشم من بر او چون چشم بیژن

شبی تاریک را در بیابانی به تنهایی در نظر بیاورید و به آسمان کبود

شفاف دامغان و ستاره های بیندیشید ، بغروب آفتاب و بر آمدن ماه توجه کنید :

نماز شام نزدیک است و امشب مه و خورشید را بینم مقابل

ولیکن ماه دارد قصد بالا فروشد آفتاب از کوه بابل

چنان دو کفه سیمین ترازو که این کفه شود زان کفه مایل

و در قصیده ای که در مدح علی بن محمد سروده است :

آن قطره باران که برافتد به گل سرخ

چون اشک عروسی است بر افتاده به رخسار

وان قطره باران که برافتد به سر خوید
چون قطره سیماب در افتاده به زنگار
وان قطره باران که برافتد به گل زرد
گوئی که چکیده است می زرد به دینار
وان قطره باران که چکد بر گل خیری
چون قطره می بر لب معشوقه می خوار
وان قطره باران زبر سوسن کوهی
گوئی که ثریا است بر این گنبد دوار
آن دایره ها بنگر اندر شمر آب
هر که که در آن آب چکد قطره امطار
چون مرکز پرگار شد آن قطره باران
وان دایره آب بسان خط پرگار
منوچهری نقاش ماهر است که مناظر طبیعی را آنچنان باشعر
ترسیم می کند که چیزی بیش از زیبایی موجود در خارج در ظرف ذوق
و روح خواننده و شنونده می گذارد. و چنان شب تاریک و باد و باران،
طلوع و غروب و چگونگی های سبزه و گل و شبنم را رنگ آمیزی
می نماید که میکلائز و رامبراند و کمال الملک ها را متحیر می سازد .
علاقه و دلبستگی شاعر آزاده جوان ما بایران و آداب و رسوم
باستان به حدی است که در کمتر قصیده و غزلی است که این احساس خودنمایی
نکرده باشد.
بر لشکر زمستان نوروز نامدار
کرده است رأی تاختن و قصد کارزار
و اینک پیامده است به پنجاه روز پیش
جشن سده طلایه نوروز و نوبهار

و در قصیده دیگر :

رسم دیگر گیر و از نوازه کن بهمنجنه

ای درخت ملك بارت عز و بیداری تنه

اورمزد و بهمن و بهمنجنه فرخ بود

فرخت باد اورمزد و بهمن و بهمنجنه

مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیروبم

گاه سروستان زنند امروز و گاهی اشکنه

گاه ، زیر قیصران و گاه ، تخت اردشیر

گاه ، نوروز بزرگ ، و گه نوای بسکنه

گه نوای ، هفت گنج ، و گه نوای ، گنج گاو

که نوای ، دیف رخس و گه نوای ارجنه

نوبتی ، پالیزبان ، و نوبتی ، سروشهی

نوبتی ، روشن چراغ ، و نوبتی ، کاویز نه

ساعتی سیوار تیر ، و ساعتی ، کبک دری

ساعتی ، سروستاه ، و ساعتی ، باروزنه

بامدادان ، توچکک چون چاشتگاهان بر شنج

نیمروزان ، بر کینا ، شامگاهان ، بردنه

ماه فروردین ، بگل چم ، ماه دی ، بر بادرننگ

مهرگان ، بر نرگس و فصل دکر بر سوسنه

منوچهری چندین دستگاه موسیقی ایران را در درج این اشعار

ریخته و از هزار سال پیش برای ما و آیندگان محفوظ داشته است.

جشن بهمنجنه یکی از جشنهای بزرگ ایرانیان بوده و ۲۵ نوای

موسیقی را معرفی مینماید که اکنون نزد ما شناخته نیست و یا برخی از

آنها هست ولی بمرور زمان تغییر اسم داده است .
منوچهری گوهر درخشان تاج ادبیات ایران برخلاف گفته دولتشاه
سمرقندی و آذر بیکدلی دامغانی است ، چنانکه در مدیحه ای بنام علی بن
عمران سپهسالار مسعود غزنوی می گوید :

سوی تاج عمرانیان هم بدینسان بیامد منوچهری دامغانی
وسعت اطلاعات شاعر جوان دامغان از ادبیات واحوال شعرای
عرب فوق العاده قابل توجه است . آنچنان باهم تلفیق می کند که آن
جزئی از این و این از آن می شود ، و در مسمطات که خود مبتکر است
به قدری همای تخیل را در گلستان و بوستان ادب فارسی خوب به پرواز
در آورده است که نظیری متصور نیست . بسادهقان در رز را می گشاید
و باتیغ گلوی دختر رز را بریده به تنگوی کش میدهد تادر چرخشت بریزد .
دختر رز را بجرم بی عفتی زندانی و در زندانش را گل اندود
می کند و سپس آب دیده و خون آنها را می گسارد ، و :

مجلسی سازد بابریط و باچنگک و رباب
با ترنجی وبه و نرگس و بانقل و گلاب
بگسارد بصبوح اندرزان سرخ شراب

که همش گونه گل بیند وهم بوی گل آب
منوچهری شیفته سرسبزی و زیبائی بهار و آواز مرغان نغمه سرای
گلزار بوده و نوروز را که طلعه گل و بلبل و قناری و سنبل است در اغلب
اشعار خود خاصه در مسمطات ابداعی خویش می ستاید و حرارت غریزی
جوانی را با هوای مهر و آبان معتدل می خواهد و ممدوح خود ابو حرب
بختیار را دست آویز قرار کرده و در وصف بهار داد سخن می دهد :
آمد نوروز هم از بامداد آمدنش فرخ و فرخنده باد

باز جهان خرم و خوب ایستاد مرد زمستان و بهاران بزاد
 زابر سیه روی سمن بوی راد
 گیتی گردید چو دارالقرار
 روی گل سرخ بیاراستند زلفك شمشاد بیپراستند
 کبکان برکوه به تك خاستند بلبلكان زی روستا خاستند
 فاختگان همبر بنشاستند
 نای زنان بر سر هر شاخسار
 لاله بشمشاد برآمیختند ژاله بگلزار درآمیختند
 بر سر آن مشك فرو بیختند و زیر این در فرو ریختند
 نقش و تمائیل برانگیختند
 از دل خاك و دورخ کوهسار
 باز جهان گشت چو خرم بهشت خوید دمیداز دوبنا گوش هشت
 ابر به آب مژه از روی کشت گل بمل و مل بگل اندر سرشت
 باد سحرگاهی اردی بهشت
 گرد گل و گوهر برمائشار

خواجه بدرالدین دامغانی

در قرن هفتم زندگانی کرده ، از اوست :
 ای جان زندگانی چونی و چیست حالت
 روزم با آخر آمد در حسرت وصال
 هر چند بی قرارم جسمم غلام زلفت
 با آنکه تیره حالم جانم فدای حالت
 پر نور شد ضمیرم از آفتاب مهرت
 روشن شد اندرونم از پرتو جمالت

گیرم که در گذارم این چیزها که گفتی
 این جورها که کردی هرگز کنم حلافت
 بر رخ روانه گردد سیلاب اشک چشمم
 هر که که یاد آرم زان لطف چون زلالت
 خورشید وارساید بر چرخ چارمین سر
 گربدر بازیند ابروی چون هلافت
 بیچاره هر سحر که نالد بدر و گوید
 کای جان وزندگانی چونی و چیست حالت

افتخارالدین دامغانی

در عصر استیلاي مغولان بوده وبه زبان مغولی هم شعر می گفته
 است . این اشعار از اوست :
 آخر این محنت هجران بسر آید روزی
 و این دل خسته از این غم بدر آید روزی
 هم بر این حال نماند مگر این محنت من
 شب اندوه مراهم سحر آید روزی
 ز این همه یارب و این آه سحرگاهی من
 شك ندارم که یکی کارگر آید روزی
 زان پری چهره پیمان شکن سنگین دل
 به من سوخته دل هم خبر آید روزی
 یارب آن دولت جاوید بیابم گویی
 که خرامان زدرم یار در آید روزی
 چند باشد دل من خسته خار غم عشق
 گلبن وصل هم آخر بدر آید روزی

افتخارا مشو از شادی وصلش نو مید
کاخر این محنت هجران بسر آید روزی

مجیرالدین دامغانی

در قرن هفتم میزیسته است. جز این رباعی از او دیده نشده و معلوم
می شود در زمان وی دردامغان درخت پسته بوده
از پسته شور ماسکر ممکن نیست
واندر رخ خورشید نظر ممکن نیست
بیرتل بلور ما طمع کمتر کن
کاین تل به هزار کوه زر، ممکن نیست
به نظر می رسد در این رباعی که ایهامی هم دارد، هم به پسته وهم
به کوه زر، که دارای معدن طلا و در جنوب دامغان است نظر داشته است.

از عبادالدین دامغانی

نخواهم بی غم عشقت زمانی شادمانی را
ندانم جز لب لعلت حیات جاودانی را
تو شاهی، من گدا، آن دولتم آخر که جاباشد
که بردرگاه تو یابم مجال پاسبانی را
نه قدرت بودم با تونه بی تو صبر و آرامم
نمی دانم کرا گویم من این درد نهانی را
نکردم اختیار خود طریق عشق را لیکن
که مانع می تواند شد قضای آسمانی را
حیات از بهر آن خواهم که وصل یار در یابم
و گرنه در غم هجران چه راحت زندگانی را

بدان امید کز وصلت مرا حاصل شود کامی
در این سودا بسر بردم همه عمر جوانی را
روا نبود که بی جرمی ، به قول دشمن بدگو
به یکسو افکنی کلی طریق مهربانی را
مرایک لحظه از خاطرنه‌ای غایب تو نیز اکنون
فرومگذار از خاطر عباد دامغانی را

شامی دامغانی

اطلاعات طبی داشته و گاهی شعر هم می گفته است . در تذکرها
تنها همین شعر به نمونه نوشته شده :
دیده را گفتم که در رویش به گستاخی مبین
گفت گستاخی نباشد عین مشتاقی است این

مخلص دامغانی

در تذکره گلستان این دوبیت از وی نقل شده :
سخن هرجا بوصف لعل نوشین تو سر کردم
نباتی ساختم کاغذ ، قلم از نی شکر کردم

سخت آورده به کف ساعد سیمین ترا
می توان گفت که مخلص ید بیضا دارد

ماهر دامغانی

خوش خط و نقاش و صنعت گر و نامش علیقلی بوده ، این چند شعر
از او نوشته می شود :

در گوش و زبان و دل مردم سخن تست
در خلوت هر کس که روی انجمن تست
از غنچه لعلش هوس بسوسه نمودم
خندید و به من گفت زیاد از دهن تست

بدروداغ نسازد خدا مرا محتاج
به آشنا نشود هیچ آشنا محتاج
برای مطلب خودگر تو مدعی نشوی
نمی شود به دعا هیچ مدعا ؛ محتاج
گویا در عصر صفویه زندگانی کرده است .

زائر دامغانی

نامش اسمعیل است و در زمان صفویه بوده ؛ این شعر از او است :
ز لیلی ، لیلی من دلربائی بیشتر دارد
ز مجنون اندکی دیوانه ترمی خواستم خود را

نزهت دامغانی

در تذکره نصر آبادی این دو شعر از او نوشته شده است :
از تو تاجانان نباشد یکقدم ره در میان
گر نباشد وادی آمیزش خلق جهان

نه شانه دست نوازش به زلف یار کشید
که اره بر سر دلهای بی قرار کشید

بسمل دامغانی

نامش محمد تقی و محرر شیخ الاسلام اصفهان بوده ، در تذکره
نصر آبادی نوشته شده قبالة ازدواجی برای کسی نوشت آن کس اجرتی
به او نداده بود بهمین مناسبت این قطعه را ساخته :

ای باد سوی فلان بزاز بگذر دمی از نیابت من
برگو که چو عقد زوجه بستی منصور شدی به نصرت من
قطع نظر از اجور اسناد بردی زمیانه اجرت من
در امر زفاف نیز باید راضی باشی بشرکت من
کسی برای او شیشه عطر بهاری کم بوئی فرستاده بود این شعر
را برایش فرستاد :

ای که خلق روح بخشیدی به بسمل کرد لطف
شیشه عطر بهاری همچو مینای شراب
همچو آب جو ندارد چون نصیب از رنگ و بوی
می رسانم من بیادت هر سحر دستی بر آب

محمد مؤمن دامغانی

چنانکه در تذکره نصر آبادی نوشته شده برادر بسمل است . در
عصر صفویه بوده . بعضی او را پدر بسمل دانسته اند . در تحفه سامی نام
محمد مؤمن دیده می شود . اشعاری که سام میرزا صفوی از وی نقل
کرده است با آنچه در تذکره نصر آبادی است بسیار شبیه و یک سیاق
است . سام میرزا ننوشته است که اهل کجا است و نوشته است که پسر
خواجه عبدالله است و من در خدمت او درس خوانده ام . و در اکثر
خطوط خاصه ثلث و نسخ استاد است . در هرات و شیراز بامن بود و منصب

صدارت مرا داشت. بعد از آن در خدمت صاحبقرانی (شاه اسمعیل) بسر
می برد و بواسطه بعض امور به هند رفت و در ۹۴۸ هجری در آنجا فوت
کرد. در تذکره نصر آبادی به نام اوست؛
همه تریه قیامت نخرند ای زاهد

هیچ سودی ندهد شانه و مسواک آنجا

در ازل چون صورت خوبت مصور ساختند
گردش چشم ترا دیدند و محشر ساختند
تا بر افتد دید و وادید از جهان یکبارگی
از برای خانه آئینه هم در ساختند
از کواکب داغها دارد به تن ابدال چرخ
آسمان را از سیه چشمان قلندر ساختند
به نام اوست در تحفه سامی :

بسکه گردون همچو خود میخواست سرگردان مرا
عاقبت کرد از غمت سرگشته دوران مرا
مشکل شبهای هجران گر بماند اینچنین
دولت وصل تو کی روزی شود آسان مرا
آنچنان گشتم ضعیف از محنت هجران که نیست
دیگر از درد جدائی طاقت افغان مرا
همچو مؤمن بی سر و سامان نبودم پیش از این
در سرکار تو آخر شد سر و سامان مرا

هدایت ، رضا قلیخان دامغانی

فرزند هادی خان از دهکده «کلاته» دهستان رودبار چهارده

کلاته بوده چنانکه خود نوشته است در مصاحبت جعفر قلیخان برادر
آغا محمد خان بطهران آمده چون خاطر آغا محمدخان از برادرش که
مردی دلیر و باشهامت بود بعلت سعایت‌هایی مشوب گردید در شبی که از
حضور آغا محمدخان به منزل خود مراجعت می کرد به دستور وی تنی
چند در کوچه او را گردن زدند و پس از آن پدرم را به منصب صندوق
داری خاصه وریش سفیدی خلوت منصوب کرد .

و نیز می نویسد :

روزی چند نفر نقاش که در عمارت ارگ کار میکردند به آغا محمد
خان شکایت کردند که پدرم مزد آنها را نداده ، دستور داد ریسمانی
بگردن پدرم کردند و از دو طرف می کشیدند که مشرف به هلاکت شد .
پدرم به خارج رفت . زری نقد آورد و به آغا محمدخان داد . خندان ، خندان
گرفت و دوسه تومان به نقاشان انعام داد و مابقی را در حبیب خود ریخت .
هدایت در سال ۱۲۱۵ قمری متولد شده و پس از مرگ پدر
همراه مادر خود از شیراز که در آن موقع پدرش همراه حسنعلی میرزا
فرمانفرمای فارس بوده به تهران و سپس بامادرش به بارفروش (بابل فعلی)
مازندران رفته و نزد محمد مهدیخان متخلص به «شحنه» تحصیل کرده
و از کودکی به سرودن شعر می پرداخته . در مسافرتی که فتحعلیشاه به شیراز
رفته جزء همراهان بوده و مورد توجه شده و لقب امیر الشعرائی یافته است .
در زمان سلطنت محمد شاه لله و مربی عباس میرزا پسر محمد شاه بوده
و بهمین جهت معروف به لله باشی ، گردیده است . در زمان سلطنت ناصر-
الدین شاه به دستور امیر کبیر به سفارت خوارزم رفته و پس از بازگشت
نظامت مدرسه دارالفنون به او واگذار شده است .

هدایت در بدو امر «چاکر» تخلص می کرد ولی بعداً هدایت را

اختیار کرد . او پرکارترین نویسندگان است و علاوه از مثنویات، انوار
الولاية بروزن مخزن الاسرار نظامی، بحر الحقایق بروزن حدیقه سنائی،
خرم بهشت به بحر تقارب . هدایت نامه به بحر رمل . گلستان ارم
(بکتاش نامه) انیس العاشقین، مفتاح الكنوز در شرح اشعار خاقانی
مدارج البلاغه، منهج الهدایه . نژاد نامه . لطایف المعارف . اصول
الفصول فی حصول در تصوف . فرهنگ انجمن آرای ناصری : سفر
نامه خوارزم . مظاهر الانوار اجمل التواریخ . فهرس التواریخ . متمم
روضه الصفا از صفویه تاناصرالدین شاه . ریاض العارفین . مجمع الفصحا
از تصنیفات و تألیفات اوست .

بنا به گفته خود او بیش از سی هزار بیت قصیده و غزل سروده
است. در سال ۱۲۸۸ هجری قمری در تهران در گذشته. نمونه ای از اشعارش:

نمودم از دلم آگاه دلربائی را
ز خواب ناز برانگیختم بلائی را
مشو ز عشق من اندر غضب که بس عجب است
که بلبل نبود بوستان سرائی را
رسد به نفخه عیشش چه نقص اگر روزی
کند معالجه بیمار بی نوائی را
خیال روی کسی ره نیافت در دل من
که از وجود تو خالی ندید جائی را
ز پیش دیده اگر لحظه ای بدارم دست
ز آب دیده بگردانم آسیائی را
مرا از آن زجفای تو نیست شکوه که هست
بجان خرد ز دلارام خود جفائی را

بصبر کوش هدایت که یار مستغنی است

که یار خویش کند چون تو بینوائی را

فضیلت و اهمیت هدایت را باید بتألیفات وی دانست نه اشعار او.

نشاطی خان دامغانی

نامش عباس و در تویه و دروار دامغان تولد یافته ولی هدایت اورا

اهل سرخ ده که اکنون ایستگاهی در مسیر راه آهن از دامغان به سمنان

«سرخ ده» نام گذاری شده ، می داند و در زمان سلطنت فتحعلیشاه و محمد

شاه قاجار بوده و تمکن مالی داشته چه که موقوفاتی از وی باقی است.

نشاطی خان به دربار محمد شاه راه داشته و با حاج میرزا آقاسی

صدر اعظم محمد شاه آشنا بوده. وقتی چهار صد تومان مقروض شده و با حاج

میرزا آقاسی که گویا شعر هم میگفته و فخری تخلص داشته نوشته است :

فخر یا امروز برگردون جود برج امید مرا اختر ببخش

رحمتی فرما و در دریای فیض کشتی قرض مرا لنگر ببخش

این یکی گوید که گیلان ده به من و اندگر گوید که مازندر ببخش

این یکی گوید عقیق و لعل ده و آن دگر گوید درو گوهر ببخش

زان میان گوید نشاطی قرض من چهار صد تومان بود یکسر ببخش

حاج میرزا آقاسی از این قطعه خوشش آمده و قرض او را داده است.

نشاطی خان دوزن داشته که از وجود آنها آسایش نداشته . گفته

است :

دو یار مگو دوماز دارم دو خانه مگو ، دو غار دارم

دوزن، نه، دواژدهای خونخوار خسیبده بهر کنار دارم

از این دو ، شب سیه شبوروز نه روز و نه روزگار دارم

دیوند و بسان آدم از دیو زاین هردو ره فرار دارم
 ممکن نبود فرار کز ریش اندر کفشان فسار دارم
 گوئی شترم من و به بینی از این دو بلا مهار دارم
 چون مرده گور زاین نکیرین شبها به بدن فشار دارم
 آسوده ز فحششان نخسبد هر مرده که در مزار دارم
 از سردی حرفشان منی را چون یخ به رگ زهار دارم
 من گویم و گریم از غم خویش باکار کسان چه کار دارم

در موضوع مصالحه فتحعلی شاه باروس گفته است :

از چه ره‌ای چرخ برگزافه چمیدی
 بی هده ره برخلاف شاه بریدی
 پیر خرف بودی و شدی بچه خرد
 شیر زپستان حادثات مکیدی
 تنت نیامد بفربهی زن‌زاری
 هرچه بصحرای خشک فتنه چسیدی
 پادشها هرچه در که چرخ بیندد
 تو بگشایش زکردگار کلیدی
 هرچه در آن بد هوای نفس نهادی
 هرچه در آن بدرضای حق طلبیدی
 نه رخ ساقی نه روی مطرب خستی
 نه لب ساغر نه لعل یار گزیدی
 غلغل محشر زفوج در تفکندی
 صور قیامت زکوس در ندیدی

صلح گزیدی ز جنگ روس و جزا ز این
مصلحت دین کرد کار ندیدی
هر چه زرا اندر خزینه بدز کم و بیش
دادی و جانهای کاینات خریدی

یاسمن بو دامغانی

زنی فاضله و خوش خط و همسر میرزا عسکری نام دامغانی بوده
و معلوم نیست چه شده است که باشوهر خود به هندوستان رفته و در
«گلبرگه» دکن اقامت کرده اند. پس از فوت شوهرش به دهلی رفته و تا
آخر عمر در آنجا بوده. در تذکرة الخواتین نوشته اند که خطوط: ثلث
و نسخ و شفیعا و شکسته و نستعلیق را بسیار خوب مینوشته و این چند بیت
را از وی نقل کرده است:

به آه و ناله کردم صید خود و حشی نگاهان را
به زور جذب کردم رام با خود کج کلاهان را
بنوشیدم سحرگه چون شراب بی ریائی را
گرو کردم به جام می لباس پارسائی را
شدم همدم به میخواران به خلوتخانه حیرت
شکستم ساغر و پیمانه و زهد ریائی را
گرفتم دامن صحرا شدم هم پیشه مجنون
سبق آموز گشتم درس عشق بینوائی را

جاریه دامغانی

نامش سکینه دختر حاج ملا میرزا محمد مایانی بوده، در نزد
پدر خود مقدمات صرف و نحو عربی را آموخت و به مسائل شرعی واقف

بود . اغلب زنها به او مراجعه می کردند و با اینکه خط نوشتن را در آن زمان برای زنان جائز نمی شمردند خط می نوشت . در ایام عاشورا در مجالس زنانه منبر می رفت و نقل اخبار و ذکر مصیبت می کرد و جز مرثیه برای ائمه خاصه حضرت امام حسین و وقعه کربلا شعری نمی گفت .
جاریه تخلص می کرد . از اوست در زبان حال حضرت زینب :

ای شه و الاتبارم	جانب اعدا مرو	یکه و تنهامرو
در صف قوم دغا ای شاه	اودانی مرو	یکه و تنهامرو
حالیا چون سوی مقتل میروی	در این زمان	باتمام یاوران
بی من غمدیده و کلثوم و هم	لیلا مرو	یکه و تنهامرو

و در آخر این مرثیه میگوید

جاریه چون می کند خدمت ترا	بی واهمه	ای عزیز فاطمه
پی کنیز اندر جنان ای شافع	فردا مرو	یکه و تنهامرو

روزی کتاب شعری از شاعری متخلص به «سرباز» را میخواند
به بندی از اشعار وی رسید که به این شعر شروع میشد :

خلق عالم در عزا صاحب عزا هرامتی
محشر عظمی بپا یا روز عاشوراستی

این بند شعر تخلص نداشت از زبان سرباز گفت :

گریه کن سرباز اندر ماتم شاه شهید
دانه این اشک ، تخم حاصل فرداستی

در سال ۱۳۳۵ قمری در میان فوت کرد؛ جسدش را امانت گذاشتند
و سپس به مشهد مقدس بردند و دفن کردند .

حاج شیخ مهدی صحافی - مخلص

مردی وارسته وزاهد و بی پیرایه بود. بارها در مواقعی که برای
نماز جماعت بمسجد میرفت او را دیده‌ام. از صحافی و باغی که داشت
امرار معاش می‌کرد. اغلب مردم به او اقتدا می‌کردند.

شعرهایش همه در مدح و منقبت ائمه اسلام خاصه حضرت علی
علیه السلام بود:

مرغ خیال باز گشوده است شهپرا

بهر عروج قصر شهنشاه خیبرا

چون میتوان عروج بقصر شهنشهی

کورا مقام قرب بود عرش اکبرا

تو سربسر گناهی و او پاک از زلل

او نور محض هست و تو خاک محقرا

گر پرتوی ز لطف وی افتد به ذره‌ای

ذره دهد فروغ بخورشید خاورا

شکر آن خدای را که ز الطاف از ازل

بسرشته خاک ما زمی حب حیدرا

ساقی بیار باده که شد اول بهار

گلها شکفت و صحن چمن گشت اخضرا

زان باده‌ای که هر که از آن خورد قطره‌ای

از خویش رست و یار به او گشت رهبرا

ده زان می‌ای که آخر س اگر قطره‌ای خورد

گردد ز لطف خالق بیچون سخنورا

ای سر ذوالجلال و یا شاه لافتی
 وای آنکه کردگار ستودت بدفترا
 در پهنه مدیح تو شب‌دیز فکر لنگ
 هم اشهب خیال خورد بس سکندرا
 خوانده ترا خدای ولی و نبی وصی
 وندر کف تو هست مقادیر یکسرا
 مرآت حق نمای بود ذات اقدس
 نور خدا ز نور وجود تو ظاهرا
 آنکس که خواند ذات ترا ذات کردگار
 چون دید ذات تو بهمه چیز قادرا
 مخلص، چو علم نیست از حکمت خدای
 کن ختم این مقال و بهم پیچ دفترا

رضاشریعتمدار دامغانی

نام او را ضمن اسامی علما و دانشمندان دامغان ذکر و اشعار
 عربی او را نوشتم چون به فارسی هم اشعاری دارد نمونه‌ای نوشته
 می‌شود زیرا جداگانه چاپ نخواهد شد.
 تا که دل می‌بری ای دوست به دل داری باش
 چون به بنداست تو در فکر نگهداری باش
 صید هرچند که چالاک و قوی پنجه بود
 تا که در دام تو افتاده به غمخواری باش
 پست شوتا که بلندت همه عالم دانند
 خویش سرباز بدان و سر سرداری باش

مشتری نیست طبیعت تو بزرگی مفروش
 از طبیعت همه در فکر خریداری باش
 داد مظلوم بخواه و به ره خدمت خلق
 در همه عمر چو فیض ازلی جاری باش
 تو فدا کار که جمهور فدایت گردند
 ورنه در سلك ستایشگر در باری باش
 مست و مغرور مشو ورنه گزندت برسد
 روز قدرت نگران شب ناپجاری باش
 به نصیبی که خدا داده ، رضا ، باید بود
 عزت ارگشت فزون منتظر خواری باش
 بر اثر تأثر از وضع آشفته کشور بعد از جنگ بین الملل اول گفته است:
 شحنة نهان گشته است و فتنه هویدا
 ملك به تاراج رفت و خانه به یغما
 وای بر آن ملك كز جنوب و شمالش
 راه بیابند رهنان اروپا
 پایه چو شد سست خانه دیر نباید
 گرچه به ظاهر بود چو گنبد مینا
 ما به قمار حریف یکسره ماتیم
 مجلس و شاه و وزیر محو تماشا
 گرچه تمام حدود ما شده تهدید
 رای به تمدید داد مجلس شورا
 پشت چو بر قبله کرد امام ندارند
 چاره جماعت بغیر قصد فرادا

ملت عبث جان مکن که باخته مجنون
خانه دل از ازل به طره لایلا
هر که در او نیست حس داد و مروت
کاش نیاید ز نسل آدم و حوا
زنده شود روح ما اگر که بپوشیم
چشم ز احیای پیروان مسیحا
دل به فریب عدو مده که نیرزد
نعمت دشمن بخشم و قهر احبا
بر خط و خالش مشو تو غره که دارد
سیرت زشتی به زیر صورت زیبا
مشکل ما حل شود اگر که طبیعت
زاید از این آب و خاک مرد توانا
هیچ رضایش براستی نشناسد
هر که رضا شد به رستگاری اعدا
هم از اوست :

دیگر هوای صورت زیبا نمی‌کنم
گر تا به حال کردم ، حالا نمی‌کنم
عمری است بت پرستم در بین مسلمین
من این گناه کردم و حاشا نمی‌کنم
از دوستان وفا و مدارا ز روزگار
هرگز من این توقع بی‌جا نمی‌کنم
وصل تو گرچه نیست به جز از خیال خام
من این خیال خام ز سر وانی نمی‌کنم

هر چند من به چشم تو خوار و زبون شدم
 عالم به خاک پای تو سودا نمی کنم
 گفتم به عاشقان نظری کن ، به نیاز گفت
 بر کشتگان خویش تماشا نمی کنم
 زاهد حدیث عشق ز ما بیدلان می پرس
 کاسرار غیب پیش تو افشا نمی کنم
 ای دل به خون خود چه «رضا» گشته ای دیگر
 من نیز زخم دوست مداوا نمی کنم .
 چنانکه می بینید تخلص خود را که اسم او است طوری می آورد
 که لازمه مطلب است .

ناسوتی - یاسائی

نامش عبدالله «صدرالادبا» که نام خانوادگی «یاسائی» اختیار
 کرد . در سال ۱۳۱۱ قمری در مهجردیزد تولد یافته . پس از تحصیلات
 عربی و فارسی در یزد و اصفهان به طهران آمده . در تهران یکی از
 بزرگان او را به تدریس ادبیات عربی و فارسی به پسرش گماشت . چون
 شاگرد مزبور تحصیل علوم جدید کرده بوده است در ضمن تعلیم ادبیات
 به شاگردش از او درس می گرفت . نمی دانم بچه علتی به سمنان آمده
 و با حاج عبدالحسین ناظم التجار آشنا شده و برای مدیریت مدرسه
 «ناظمیه» به دامغان آمد که شرح آن را نوشتم . در دامغان ماند و ازدواج
 کرد . به فارسی و عربی شعر می گفت . قسمتی از حساب را به وزن الفیه
 ابن مالک به نظم در آورده بود . «ناسوتی» تخلص می کرد . این اشعار
 را در موقعی که انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی انجام شد
 سرود و در جلسه امتحانات سالیانه مدرسه ناظمیه خواند :

هیچ فالی ، آزمودم ، بهتر از امید نیست
روزگار تیره ما همچنان جاوید نیست
جام استقلال ما را سنگ دوران نشکند
یادگار هیچ شه پاینده چون جمشید نیست
ترسناکی وسیه روزی نصیب ما نبود
ترس اندر شیرو تاری در رخ خورشید نیست
بلبلان از هر طرف رو بر بهارستان کنید
حاليا اندر گلستان خاری از تهدید نیست
عاقبت «ناسوتی» از خوبان ترا کرد انتخاب
انتخاب عاشقان را حاجت تجدید نیست

غزلی از او:

با هر که ما ز راه وفا دست داده ایم
از دست بی وفائیش از پا افتاده ایم
زلفین تو به بردن دل عهد بسته اند
مازان میان به خال لب دل نهاده ایم
درهای خانه بر عسس حیل باز باز
ما باز هم به غفلت و سرمست باده ایم
ما عاقبت ز انگلوسا کسن زبون شدیم
ای عار ازین که از این خانواده ایم
سر نیزه کی ملاحظه دارد از اینکه ما
نوشیروان نواده و سیروس زاده ایم
آمال بین که شد همه یک رشته راه پاک
از چیست شعبه شعبه و در چند جاده ایم

در عرصه سیاست ره بسته بروزیر
 شه مات وما زاسب سعادت پیاده ایم
 ناسوتیا ز بخت بد خویشتن منال
 کز رنج دهر ما به مراتب زیاده ایم .
 یاسائی در مدیریت مدرسه ناسطیمه محبوبیتی کسب کرد و چون
 فرزندان اغلب مالکین اطراف واعیان و کسبه شهر و ده در این مدرسه بودند
 بین او و اولیای آنها علاقه و رابطه ایجاد گردید . بامرحوم حاج میرزا
 رضا شریعتمدار متمول مقتدر هم همفکری و یگانگی پیدا کرد . دوره
 پنجم مجلس شورای ملی از دامغان بنماینده گی مجلس انتخاب گردید .
 در این دوره باینکه سمنان و دامغان یک نماینده داشت و هنوز هم دارد
 فقط با آرائی که از دامغان داشت انتخاب شد ولی بعداً در ادوار ششم
 و هفتم و هشتم سمنان و دامغان متفقاً به یاسائی رای دادند . قبل از این
 چند سال در عدلیه استخدام شد و ریاست عدلیه سمنان و دامغان و شاهرود
 و سبزوار و نیشابور را داشت .

آذری دامغانی

نامش محمد باقر فرزند حاج محمد جعفر در شهر دامغان کوی
 محله شاه مسکن داشته است . در سال ۱۳۲۷ قمری هجری در گذشته و در
 امامزاده جعفر دامغان مدفون است . اغلب اشعار او در مدح ائمه اطهار
 است . از اوست :

صراف صبح برزبر نطع نیلگون
 ریزد نقود ثابت و سیار چون درم
 دوشیزگان بهره شب رخ نهان کنند
 تا دیده بان صبح برآرد سر از حرم

بازار شام را چو فروزان شود چراغ
 عصار صبح جمع کند دوده ظلم
 وانگه مداد سازد وزان دوده می کند
 مدح و ثنای شاه ولایت علی رقم
 ای آنکه نقد عمر به غفلت سپرده ای
 عمر از برای بندگی اوست مفتنم
 مطرب نواز تار و مغنی بخوان غزل
 ساقی بیار باده و در بزم ما بچم

تاراج - اسمعیل

نامش اسمعیل است. از جندق بیابانک که زادگاه او است به دامغان
 آمده و در این شهر ازدواج کرده است. او پس از چندی به شاهرود سفر
 کرده و در همانجا در گذشته است. با آذری معاصر بوده و مصاحباتی
 داشته اند. از بستگان یغما است و تخلص تاراج را از «یغما» اقتباس
 کرده است.

اشعار زیادی به خط خوش خودش که اغلب در ریاست نزد من
 است. جهانسوز میرزا پسر فتحعلیشاه را که حاکم شاهرود و بسطام بوده
 هجو کرده، و با اینکه خود معتاد به افیون بوده تریاکی و افیونی راهجو
 ملیح کرده است:

مژده که دور جهان خرم و معمور شد نصیب بلبل همی شمامه و سور شد
 زینت بزم چمن دختر فغفور شد نوبت می در گذشت نوبت و افور شد
 بیوه و بی خواستگار دختر انگور شد

استاد غلامحسین نام در شاهرود مقنی بوده. به مزاح زبانحالی

از او است . در شاهرود و دامغان به مقنی چاه خو می گویند :

گفت استاد چاه خو خر من	بهرتر از صد رفیق در بر من
من زوی راضی ، اوز من خرسند	سایه اش کم مباد از سر من
ز این سبب دوست دارمش که از او ست	عز و اجلال و شوکت و فر من
برد از کوه سنگ سوی قنات	طمعش نی به سیم و نه زر من
بهر اجرت نمیکند غرغر	همچو شاگردهای دیگر من
تندوتیز است و عروتیزش کم	بی موجب شده است نوکر من
چای و قلیان نخواهد و تریاک	طلبد او رضای خاطر من
بهر کاه و جوی کند مک مک	گذرد چونکه از برابر من
با من اندر مقام یکرنگی است	خرمن را بین مسخر من
خرکه بار مرا کشد بر پشت	هست بهتر زاسب و قاطر من
هست بهتر ز بی حقوق رفیق	که بود مودی و ستمگر من
خر بود بهتر از رفیق دو رنگ	گفته این مرشد سخنور من
لیک یکتن رفیق زاهل صفا	در نظر به زهفت کشور من
گر نباشد بمن شفیق چه سود	مادر و خواهر و برادر من

بهشتی-آشوبی دامغانی

نامش حسینعلی ، اهل دهکده « فرات » دهستان قهاب رستاق
مردی خوش محضر و خوش خط ، و درزی علمای مذهبی بود . همان
کسی است که به عریضه نویسی او به ناصرالدین شاه ، در چشمه علی
دامغان اشارت شد . معروف بملاحسینعلی فراتی بود . با او معاشرت زیاد
داشتم . و با اینکه از حیث معاش تاحدی تنگدست بود بی بهره از مناعت
طبع نبود . گفته است :

اگر خشت باشد ترا زیر سر بمنت منه سر بیالین پر

کنار شط ار تشنه جان بسپری از آن به که از آب منت بری
 تو تازنده ای زنده چون شیرباش رضا بر قضا و به تقدیر باش
 برو هر چه خواهی بنخواه از خدا که غیر از خدا نیست مشکل گشا
 رضای خدایت اگر مدعا است مشو منحرف یکدم از راه راست
 ندیدم که در دهر ناپایدار شود راستگو از کسی شره سار
 بمغرب رسیده مرا آفتاب مه عمرم آورده سر در سحاب
 بناداری آخر چه هستی کنم من آخر چسان شور و مستی کنم
 بسی بدتر از مرگ ، ناداری است اجل را ز نادار بیزاری است
 نداری ، بسی کار مشکل کند کیاست برد ، عقل زایل کند
 به یکی از دوستان خود فرستاده است :

داور من ای که طبعت با کرامت آشنا است
 با کرامتهای خود امروز ممنونم بکن
 یا برات يك دو گز شلواریم بنما عطا
 یا همین شلوار خود را کنده بر... بکن

داوری دامغانی

هدایت الله فرزند میرزا عبدالجواد در سال ۱۳۱۷ قمری در محمد
 آباد دهنو متولد شده . در مدرسه ناظمیه همدرس بودیم . پدرش از
 پیروان سلسله تصوف سلطانعلیشاه گنابادی و بسیار ظریف گو و نیکو
 محضر بود .

داوری در جوانی شعر نمی گفت ولی نثر خوب می نوشت . پس
 از فراغت از تحصیل در دادگستری آن زمان مشغول کار شد . زمانی
 هم رئیس بلدیه دامغان شد . پس از مدتی به تهران رفت و سردبیر روزنامه

حیات جاوید شد . در این هنگام مورد تعقیب حکومت نظامی واقع گردید . بالاخره در تشکیلات عدلیه داور در تهران بکار قضا اشتغال یافت و سپس پروانه و کالت گرفت و چند سال در سمنان و تهران و کالت کرد . چند سال پیش در گذشت .

از او است :

عمری همه در حسرت دیدار تو سر شد
از لعل لب حاصل من خون جگر شد
دوران اقامت سپری گشت و بیاید
تا بار ببندیم که هنگام سفر شد
تصویر من از عمر بد آن دیر بیاید
برعکس چه بی پاوچسان زود گذر شد
جز آنچه ام از عمر که بایاد تو بگذشت
بی شبهه مرا باقی اوقات هدر شد
پیش آی که تا حلقه کنم در کمرت دست
دریاب که سیلاب سرشکم به کمر شد
بگشای مغنی لب و بر چنگ بزن چنگ
هم ناله ات آواز خوش مرغ سحر شد
احوال جهان جمله به تغییر گراید
بسیار پسر آمد و بسیار پدر شد
هر سفله که خود را به غلط اهل هنر خواند
شد شهره بهر شهر و زارباب هنر شد
با قلب کجا قلب توان کرد حقایق
با ملعبه کی زیر توان گشت و زبر شد

پرسی اگر از داوریت کاو بچه حال است
از جرگه رندان دو سه سالی است بدرشد

رضا-رضائیان دامغانی

نامش محمد رضا فرزند حاج اسدالله رضائیان از اعیان دامغان
است. از اوست:

تاکی به من تورشك شقایق جفا کنی
درویش باش تا به خلاق صفا کنی
حق اقرب است برتوزجل الورید تو
شب تابصبح از چه خدایا ، خدا کنی
دردتو ، از تو، چاره آن نیز نزد تست
بیهوده جستجوی طبیب و دوا کنی
از حقد و کینه آئینه قلب پاک دار
تاجای خویش در حرم کبریا کنی
خضم تو عجب و کبر بود این مسلم است
افتاده باش تا که سما زیر پاک کنی
گرد آوری مال ، سعادت نیاورد
مسعودی، ار که حرص و ولع رارها کنی
راضی به داده گشتن و تن پروری خطاست
باید ز سعی و جهد خدا را رضا کنی

داودی - مسعود

در سال ۱۳۰۹ شمسی متولد شده . دانشمند و پاکیزه خوست .
از اشعارش شور و شوقی پیدا است. از اوست:

زره آمد خرامان ، آتش افروز	پریشان، فتنه گر، خندان، طرب ساز
لبس چون باده، رخ آتش، نگه تیر	فروافتاد قلبم زان نگه باز
ندانستم چه کردم ، یا چه گفتم	چه شد تا لرزه بر اعضايم افتاد
چگونه آرزوی من برآمد	که بخت رفته اندر پایم افتاد
لبم خاموش شد ، لرزید پایم	نگه چون بانگاش شدم آغوش
تنم شد داغ تا آمد کنارم	حضور جمع را کردم فراموش
روان شد موج لذت زای گرمی	به سوی چهره از ذرات جانم
زشادی رنگ خون شد چهره من	برون از پرده شد راز نهانم
رخش از سرم گل انداخت و ز شوق	نگاهش چار بند چشم من شد
سپس از شوق این دیدار ناگه	گل سرخم برنگ یاسمن شد
زبان از انتخاب لفظ و اماند	که از دل دیدنش دریای در شد
لبس لرزید و واشد تا بخندد	زنیمی گریه ، نیمی خنده پرشد
نه حرفی ، نی کلامی ، نی پیامی	ز خاموشی رهی بهتر ندیدم
به یادم آمد آن تنها شب دور	که او را دیدم و دیگر ندیدم

رویداد الله

یدالله رویائی در سال ۱۳۱۱ شمسی در جعفر آباد دامغان متولد شده؛ در دامغان و تهران تحصیل کرده و رشته حقوق سیاسی را به پایان برده است. برسرودن شعر به سبک قدیم و نو تواناست . از شعرای نوپرداز محسوب میشود. از اوست در رثاء دوستش که غرق شده:

هیهات شمع روشن من از میان گریخت
 در شعله‌هاش پرزد و پروانه سان گریخت
 از خاکدان این قفس تیره بباشتاب
 چون مرغ خسته در طلب آشیان گریخت
 کی اختیار آمدنش بود و رفتنش
 از خویش شد رها و چنین بی‌عنان گریخت
 در آبها گریخت از آنرو که از عدم
 از بیکرانه آمد و در بیکران گریخت
 پیغام مرگ بر لب خشکش نشست و رفت
 نا گفته از شیار لبش در دهان گریخت
 در گوش باورم همه ناباوری شکفت
 سیل سیاه درد بصحرای جان گریخت
 یکبار هرچه بود سیاهی گرفت و مرد
 دریا و آب ماند و تنی کاندران گریخت
 امید دودگشت و هوس چون تب تموز
 نقش سراب گشت و بدشت گمان گریخت
 بر بام لب کبوتر لبخند پر بریخت
 پندار واژگون شد و در پرنیان گریخت
 خون میچکد ز چشمه اندیشه‌های من
 زان خسته‌ای که همراه موج روان گریخت
 تف برشکون ساحل و تف برشتاب موج
 تف برنجات باد که نامهربان گریخت

تف بر زمانه باد و به هستی و سرنوشت
 تف بر حیات باد کز او ناگهان گریخت
 نفرین به آفتاب و به آب و بهر چه هست
 نفرین به مرکز همه ره بی امان گریخت
 نفرین باشك باد که بر من چنین نشست
 نفرین بکام که از او چنان گریخت
 نفرین بسر نوشت که چون گرد باد مست
 پیچید در همش تن و با ارمغان گریخت
 و اندر گریز او نگهم از دل غبار
 تا دور دست دور سوی جاودان گریخت
 ای آبها که پیکر او را ربوده اید
 ای موجها که بادمه تان یکجهان گریخت
 با مرغهای کف که در اندوه پرزدند
 گفتید خسته بال و پریشان چسان گریخت
 جرم خطای خلقت خام خدای بود
 کاین سان چو تیر بی هدف از این کمان گریخت
 مخمور در تلاشش ساغر شکسته بود
 در جستجوی نشأه بخواب گران گریخت
 رفتی بلانه مرغك اندوه من برو
 با تو نشان شعر سوی بی نشان گریخت
 رؤیای تلخ غمزده چون تو ليک باز
 با من فسانه گشت و سر هر زبان گریخت

نوبهار

ابوالفضل عبداللهیان در سال ۱۳۹۷ شمسی در دهکده فیروزآباد
به دنیا آمده و در دیماه ۱۳۳۸ شمسی در تهران درگذشته است. از اوست:
مکن عجز و شیر قوی پنجه شو پی راحت دیگران رنجه شو
قوی را نباشد زیان و ملال ضعیف است در زندگی پایمال
تو دل خستگان را مددگار باش ستم دیده را یارو غمخوار باش
بترس از تهی دستی و احتیاج که خود فقر دردی است صعب الملاج
چو دریا تو پهناور و ژرف باش نه چون کاسه محدود و کم ظرف باش
جهان بی سخن گرچه بی رونق است مگو پر که آن عادت احمق است
شدن خاک در پای دانشوری نکوتر که بر جاهلان سروری
هم از اوست :

یاد باد آن روزگاری را که یاری داشتیم
لعبتی، مه طلعتی، زیبا نگاری داشتیم
سیم پائی سیم تن، سیمین رخی سیمین بدن
مشکبوئی، لاله روئی، مشکباری داشتیم
دست اندر دست هم، پهلوی به پهلوی شادمان
قلب مسرور و دل امیدواری داشتیم
غنچه از فرط غضب خورش غذا شد دید بس
مسکن اندر پای گل با گل عذاری داشتیم
زلف مشکینش به گوشم نغمه هجران سرود
ساغر اندر لب، صراحی در کناری داشتیم
سالها سرگرم مستی باغزالی شوخ چشم
غافل از صیاد پنهان مرغزاری داشتیم

دور از چشم رقیبان فارغ از چشم حسود
 سرخوش اندر کوی یار خود قراری داشتیم
 رایگان هرگز نگردد دلبری صید دلی
 نقد جان دادیم و خوش لیل و نهار داشتیم
 نیمه شب بی گفتگو پیمانه ام بشکست و رفت
 کی چنین زان سست پیمان انتظاری داشتیم
 میتوان این راز عالم سوز مشکل با که گفت
 بعد عمری همدم بی اعتباری داشتیم
 شد نهان از دیده ام چون تند باد دامغان
 فکر آیا می کند ما نوبهاری داشتیم

آینده - اسمعیل

نامش اسمعیل و نام خانوادگی وی «شاهرودی» است . در سال
 ۱۳۰۴ شمسی هجری در دامغان به دنیا آمده است . از شاعران نوپرداز
 است . از اوست :

دیگر وجود زندگی و مرگ	بام بلند آرزویم نیست :
بیزارم از یهوه و بودا	جز شك کسی برو برویم نیست
هستی فریب مبهم و رویا است	گر رنگ دیگری است ندانم
روشن نشد بمن که در این دهر	بایست تا چه وقت بمانم
همراه رازهای مقدس	بودند صرف حاشیه دور
وامانده پای فکر در این راه	برجا نهاده پیکر رنجور
اینک که خود رهانده ام از قید	دیگر مرا بخویش گذارید
تا من بجای خود بنشینم	تا راه خود شما بسپارید

حرفم اگر ز کهنه بدور است ز آنرو است کز زمان نوینم
بیهوده خویش رنجه مدارید من اینم و همیشه همینم .

ظاهر - محمدعلی طاهریا

در آذرماه ۱۳۰۸ شمسی درسمنان پابصره جهان گذاشته. سالک
طریقه نعمت‌اللهی سلطانعلی شاهی است، و سالها است در دامغان سکونت
دارد و معلم است . اشعارش صبغه تصوف دارد . زحمتی که در تدوین
تذکره شعرای دامغان و فرهنگ عامیانه « فولکلور » کشیده شایان
تحسین است. از اوست :

هر که شد میخواره در فکر لقای حور نیست
همچو زهاد ریا بر خویشتن مغرور نیست
گرچه مستیم و خراب‌ای زاهد ظاهر پرست
مستی ما عاشقان از باده انگور نیست
گفتگو داریم هر دم باخدای خویشتن
سالک از موسی و دل کمتر ز کوه طور نیست
هر کسی از دست ساقی خورده باشد جرعه‌ای
سربه سر گفتار او جز گفته منصور نیست
ای خدا جو خویش را بشناس و سرگردان مشو
چشم دل واکن که ره آنقدرها هم دور نیست
از ره پر خوف حق بی‌رهنما نتوان گذشت
رفتن این ره به علم و مال و جاه و زور نیست
نیست در دیرمغان جای توای شیخ ریا
بیشه شیر است اینجا لانه زنبور نیست

«طاهر» مجنون صفت از جان و دل درزندگی

طالب وصل است و در فکر لقای حور نیست

شاه چراغی - سید طاهر

نامش طاهر ، از سادات حسن آباد قهاب رستاق است . مردی
محبوب و اهل تتبع و تحقیق است. بیانی گرم و شیوا دارد . از اوست:
عاشقان را بخدا در دو جهان یاریکی است
آنچه عارف نگرد پرتو دیدار یکی است
رعد مستانه همی غرد و بارد به زمین
همگی مست می وحدت و هشیار یکی است
عالم علوی و سفلی ز شریف وز ضعیف
در نگهبانی حقند و نگهدار یکی است
بینی از نظم جهان کون و مکان فرمان بر
لیک فرمانده باحشمت و قهار یکی است
تکیه بر درگاه ارباب مکن شاه چراغ
رب الارباب یکی باشد و غفار یکی است

هما - مهدی ابراهیمی

در سال ۱۳۱۹ شمسی در دامغان بدنیا آمده. در شعر هما تخلص
می کند. از اوست:
کی شود آگه از این سوز که در سینه ماست
آنکه چون ما بغم عشق گرفتار نشد
خدمت پیر مغان کن که شوی محرم راز
هر دلی خازن گنجینه اسرار نشد

نبرد ره به حریم دل عشاق هما
هر که از جام می عشق سبکبار نشد

رباعی

کردم زسماع و باده خوردن توبه وز مستی و عشق و دل سپردن توبه
صدبار فزون توبه خود بشکستم این بار دگر ز توبه به کردن توبه

نظام - حسن امینیان

حسن نظام امینیان فرزند حاج ملا ابراهیم امین التجار در سال
۱۲۸۲ شمسی در دامغان بدنیا آمده . چند سال در مشهد به تحصیل علوم
دینی و عربی اشتغال داشته، و سپس در دادگستری به خدمت قضا منصوب
بوده . اکنون بازنشسته است و وکالت می کند . نظام از پیروان سلسله
نعمت‌اللهی سلطانعلیشاهی است. این غزل از اوست :

آن طعنه‌ها که یار به بیگانه می‌زند
بیگانه نیز بر من دیوانه می‌زند
جا داده‌ام به یار در این تنگنای دل
گو از چه پشت پای به این خانه می‌زند
سوزد ز غمزه این دل پردرد را ، نگر
کاو این چه آتشی است بر این لانه می‌زند
بی شک هزار رخنه کند در درون دل
آندم که که یار زلف سیه شانه می‌زند
مامست و سرخوشیم به بوی نگار خود
رندی صفت کجا است که پیمانه می‌زند
بامدعی بگوی که در عمر خود نظام
دم از نگار گوهر یکدانه می‌زند

گیشمند - عباس محمودیان

در سال ۱۳۲۴ قمری دیده بجهان گشوده. پدرش حاج حسن سلطان بود. از جمله اعضای انجمن ادبی قدیم دامغان بود.
این غزل از اوست:

لبریز خون زدست تو باشد مرا دلی
خون کردن دل منت آخر چه حاصلی
صیادوش به تیر نظر خوش ز پا مرا
افکنده ای بخاک چنان مرغ بسملی
از دام گیسوی تو رهائی بود محال
میمیرم عاقبت تو مرا نیز قاتلی
خون منت حلال ولی بعد من مکن
عشاق را بکام عسل همچو حنظلی
بشنو حدیث شیخ تو در گوش هوش دار
آنجا که سفته او در معنی کاملی
دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی
زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی

سعیدی - سید علی اصغر

در سال ۱۳۱۶ قمری در عباس آباد دامغان بدنیا آمده و در سال ۱۳۵۸ قمری مرده است. مردی محبوب و خوش محضر بوده. از اوست:

شدم در حلقه زلف تو پابند به درد هجر ماندن تاکی و چند
ز عذاب لبب دردم دوا کن بده بیمار خود را شربت قند
نه من بر غمزه چشمت اسیرم بود مفتون و شیدا هر خردمند

به ایمائی بسویت رهسپارم نترسم هیچ از زندان و از بند
 بهمژگان سنگ ره بردارم از جای اگر باشد بسان کوه الوند
 گدای کوی تو چیزی ندارد بجز عشق تو در کشکول و جلبند
 ز درگاهت نخواهد نعمت و مال به دیدار تو باشد آرزومند
 ز سودای غمش دیوانه‌ام من به مجنون و اعظا تا کی دهی‌پند
 سعیدی، رخ‌متاب از درگاه دوست وصالش را طلب کن از خداوند

سعیدی - علی اکبر

پسر ارشد مرحوم شیخ علی اصغر سعیدی است که ذکر او گذشت
 در مدارس دامغان و مشهد تحصیلات عربی و مذهبی کرد و اهل وعظ
 و ذکر شد. چندی است که در گرگان توطن جسته است. از اوست:

ای نسیم صبحم رو کن به سوی دامغان
 زود برگرد و بسویم آر بوی دامغان
 ز آنکه می‌ترسم بمیرم اندر اینجا و زغم
 بردل زارم بماند آرزوی دامغان
 صبح شد وقت صبحی ساقیا از جای خیز
 می بده گرمیده‌ی ده از سبوی دامغان
 بعد می بهر کبابم مرغ بریان خوش بود
 مرغکی بسمل کن اما از ، کلوی^۱ دامغان
 شد زمستان آخر و فصل بهار آمد زپی
 بر دو چشم من نیامد ، لبلبوی^۲ ، دامغان
 پسته هرجا اگر با پسته آنجا یکی است
 پس چرا بیچاره داردهای و هوی دامغان

۱- لانه مرغ ۲- چغندر پخته

گر کدوها مثل هم باشد چرا آن مرتکه^۱
 داد میزه‌های کدو دارم کدوی^۲ دامغان
 هرچه دارد بهتر است از چیز جاهای دگر
 گاو هر جا هست بدتر از «سگو»^۳ی دامغان
 یا ربا روزی نما بار دگر این بنده را
 تا بگو شم بشنوم ، قوقور قوقوی^۳ دامغان
 چون سعیدی گشت مشتاق وطن گفت این سخن
 ای نسیم صبحدم رو کن بسوی دامغان

حجازی - سید نصرالله

سید نصرالله افتخاریان معروف به حجازی فرزند حاج سید جعفر
 افتخارالسادات اهل حسین آباد دولاب دهستان دامنگوه است. در مشهد
 درس خواند و خدمت دولت را پذیرفت این قطعه که به مناسبتی گفته از جمله
 آثار اوست :

روز جمعه زنی به بقر آباد بر سر جو لباس خود می‌شست
 سیدی سینه چاک از ته دل در این شعر را همی می‌سفت
 کاش کز بعد قول انکحت بامن این حوروش شبی می‌خفت

وحیدی - علی اکبر

اهل تویه در وار دامغان است. در سال ۱۳۳۲ قمری بدنیا آمده.
 این غزل از اوست :

گلرخی سیم تنی از دو جهان مارا بس
 مهوشی سروقدی غنچه دهان مارا بس

۱- مردکه ۲- سگ کوچک ۳- صدای مرغ و خروس

گرو صالش ندهد دست به هجران سازم
 غم او هم نفس روز و شبان ما را بس
 بکه گویم که دل از بار فراقش چون است
 زردی چهره گواهی و نشان ما را بس
 عقل و هوش و خردم جمله بتاراج شده
 مستی و رندی و شادی نهان ما را بس
 گل‌عذاران مفروشید به من عشوه و ناز
 غمزۀ نوگلی از گلشن جان ما را بس
 ای، وحیدی گله از دهر مکن باش صبور
 حور فردوس و گلستان جنان ما را بس

کشاورد - محمد علی

برادر مؤلف است. دبیر دبیرستانهای دامغان است. این ابیات را
 در جواب تبریک عید یکی از دوستانش سروده است :
 شعری ز آسمان ادب همچو اختری
 تابید از دلی چو درخشنده گوهری
 برقی ز آسمان عنایت جهیده است
 بردن شرر فکنده چو سوزنده اخگری
 شعری لطیف بود و بسی نغز و دلربا
 کز کوی دلبران ببرد کوی دیگری
 احساس بود و لطف و صفا بود و جلوه بود
 گل بود و لاله بود و سمن بود و عبهری

تبريك عيد بود و حواله بپوسه بود
گردیده بود ثبت به دیوان و دفتری
دل بوسه با حواله نخواهد زهر کسی
خود بوسه ده که از همه خوبان نکوتری
تبريك من پذیر و به من افتخار ده
چونان که مهتری بپذیرد ز کهتری

تشکیلات و وضع زندگانی مردم

در روستاها عده‌ای زارع‌اند و عده‌ای به کارهای متفرقه می‌پردازند. برخی نیز باغ دارند. این باغها دارای درختانی از قبیل زردآلو و انار سیب، آلو، شفتالو، هلو، انگور، گوجه (آلوچه) انجیر، و از این قبیل میوه‌هاست. در بعضی دهکده‌ها درخت پسته و اندکی بادام نیز هست. استفاده از محصول سردرختی چندان ندارند و تنها پسته است که قابل بهره‌برداری است. از انگور بیشتر از دیگر میوه‌ها استفاده میشود زیرا علاوه از فروش انگور مقداری کشمش تهیه می‌کنند و شیره نیز می‌پزند. بعضی از آب انگور مرباهائی با سیب و کدو و پوست تازه پسته و بادام نجان و پوست هندوانه می‌پزند که از مرباهائی که باشکر تهیه میشود اگر بهتر نباشد بدتر نیست.

همه ساکنان ده باغ ندارند. اگر زارع نیستند یا اسبی والاغی دارند کرایه کشی و یا مزدوری می‌کنند. خانه‌ها بیش از دو سوم با خشت خام باصطلاح ضربی پوشیده شده و محوطات آنها با دیوارچینه محصور است. در ورودی حیاط‌های قدیمی يك لت و وسیله بستن آن کلیددان «کلون» است که طرف دست راست توی کوچه توی دیوار کار می‌گذارند و سوراخی بقدر رفتن دست دارد و با چوب می‌سازند و کلید چوبی در آن است و دسته‌ای دارد که با آن باز و بسته میشود و زبانه‌ای که در

کلیددان است با کلید به بیرون می آید و جلو درب را میگیرد و در موقع باز کردن بعقب کشیده میشود .

اثاثه بیشتر مردم فرش پلاس موئین و نمد است و ظرف غذاخوری کاسه های ارزان قیمت قمی، و لباس مردان سابقاً کرباس خود رنگ که از پنبه نخودی رنگی بود که «سرخچه» نامیده میشد و این نوع پنبه را به مقدار کمی فقط برای لباس می کاشتند و جوراب هم از همین می یافتند ولی فعلاً منسوخ شده و شاید تخم این پنبه رنگی هم از بین رفته باشد . در همه خانه ها درزستان کرسی می گذارند و لحاف بزرگ کرباسی که مانند قالی های ترنجی اطراف آن حاشیه و در وسط نقش ترنجی داشت و در شهر دامغان چیت گرها با قالبهای مخصوص نقش میزدند روی کرسی و دوشك هائی در چهار طرف کرسی می اندازند . متکا در پشت می گذارند و می نشینند و در موقع خوابیدن زیر سر می گذارند . در وسط کرسی چاله کوچکی برای ریختن آتش است . در بعض خانه ها در منقلی آتش ریخته زیر کرسی می گذارند ولی در ده این قسم کمتر است .

سوخت طبخ غذا و آتش زیر کرسی و تنور پخت نان جز معدودی که باغ و درخت دارند و از سرشاخه های درختان و مو استفاده میکنند یا خارهایی است که از بیابان و اراضی اطراف جمع آوری می کنند و یا پشك گوسفند و کود خشك گاو است .

خورش اکثر مردم كشك و شیر انگور و آشی است که با گندم و یا جو پوست کنده تهیه میکنند و اگر کسی گاوی و چند گوسفند داشته باشد ضمن فروش شیر و ماست خود هم استفاده مینماید .

هر خانواده می کوشد که چند گوسفند برای پروار نگه دارد و در

زمستان از گوشت آنها استفاده کند و در همین حال فوق العاده از مهمان پذیرائی میکنند و آنچه بتوانند کوتاهی و خودداری ندارند .

لباس زن‌ها پیراهنی است که یخه آن بسته و با آستین ، و بلندی آن تارنها است و شلواری که «تمان» میگویند از پارچه بیشتری است و بالای آن لیفه دارد و بندی در آن میکشند. موقعی که بند را باندازه کمر گره میزنند چین میخورد که البته هرچه پارچه بیشتر باشد چین بیشتری خواهد داشت و غالباً پارچه آن چیت است . بلندی آن از زانو میگذرد ولی چندی است که پیراهن بلند با آستین و یخه بسته می‌پوشند و در خارج از خانه چادری که از نوع کرباس و شطرنجی ریز بافت بانگ سفید و کبود است به سر میکنند .

دختران و پسران ده از کودکی باهم محشورند؛ گوسفند میچرانند، برای انجام حوائج در باغها و صحرا می‌روند بدون اینکه سوء نظری باشد. و البته در طول این مدت گرایش معصومانه‌ای بین آنها پیدا و به ازدواج منجر می‌گردد . خوب به یاد دارم که در سن شش هفت سالگی به مدت دو سال نزد زنی مکتب می‌رفتم . قریب سی نفر دختر و پسر که دوازده و پانزده سالگی بودند درس میخواندیم و به هیچوجه احساس نظر خاصی نمیشد و مانند برادر و خواهر بودیم . برنامه تحصیل از « عم جزو » با مقدمه الف با شروع و سپس بقرآن و کتاب اشعار جودی و کتاب جوهری که در مصائب ائمه اطهار است می‌رسید ولی نوشتنی در کار نبود زیرا خود ملا باجی مکتب دار هم نوشتن نمی‌توانست .

این « عم جزو » محتوی سوره‌های كوچك قرآن از سوره ناس تا سوره عم كه يك جزو قرآن است و در ابتدای آن این شعر نوشته بود:

اول کارها به نام خدا پس مبارك بود چو فرهما
ابتدا می‌کنم به بسم‌الله کرمی از علی ولی الله

وبعد از آن حروف الفبا - جدا جدا و با حرکات چهارگانه و به
ابجد ، هوز - خطی - کلمن - سعفص - قرشت - ثخذ - ضطغ ختم
می‌گردید و از شاگرد شناسائی حروف را که سرهم نوشته شده امتحان
می‌کردند.

هر بچه يك نمدچه برای زیر انداز خود می‌آورد و به تفاوت
هر يك ماهیانه ۲ تا ۵ قرآن به مکتب‌دار می‌دادند و در طی خواندن «عم
جزو» به بعضی سوره‌ها مانند : سوره توحید و سوره قدر و عم هدیه و
پولی به مکتب‌دار داده می‌شد و این را «نگاری» می‌گفتند و نگاری سوره
عم را عمه بچه‌ها می‌داد .

روز چهارشنبه آخر سال را چهارشنبه سوری می‌گرفتند . در
این روز هر بچه مقداری برنج و روغن می‌آورد و در همان مکتب غذا
تهیه می‌شد . نهار می‌خوردند و در صحن حیاط خط دایره بزرگی
روی زمین می‌کشیدند و هر يك از بچه‌ها با شال یا کمر بند و یا پارچه درازی
ترنا «درنه به زبان محلی» درست می‌کرد که سر آن را گره می‌زد و دنباله
آن را به دست می‌گرفت . مکتب‌دار (ملا) در وسط دایره می‌ایستاد
و بچه‌ها دور دایره فعالیت می‌کردند و می‌گشتند تا حتی الامکان «درنه»
به ملای مکتب‌دار بزنند و اگر می‌توانستند بدون اینکه پادردایره بگذارند
بزنند معفو بودند و با اینکه ملا دنباله درنه‌ها را اندازه می‌گرفت که از
بیرون دایره به او نرسد بعضی پاتوی دایره می‌گذاشتند و یا به نحوی دنباله
را بلندتر می‌کردند ملارا می‌زدند و در می‌رفتند .

ازدواج - عروسی

غالباً برای پسرها بدون اظهار تمایل پسران از طرف اولیای آنان، از دختری خواستگاری می‌شد و دختر هم مطیع نظریه پدر و مادر بود. عمری با یکدیگر زندگی می‌کردند و بسیار کم اختلافی بین آنان روی می‌داد. علت این بود که دختر و پسر کفو هم بودند زیرا طرز معیشت و آداب و عادات خانواده‌ها همانند بود و از نظر خواسته‌ها و میدان دید فرقی نداشتند معتقدات ساده دینی نیز تأثیر داشت؛ و در نتیجه خود را خوشبخت می‌دیدند «که البته خوش بختی جز همین نیست». هنوز هم در حدودی همین رویه باقی است ولی ایجاد ارتباطات و مسافرت‌های جوانان این سادگی و بی‌آلایشی را از بین خواهد برد.

در موقع خواستگاری «دو خواستی می‌گویند» قرارداد مهریه و لباس و لوازم دیگر از جمله پولی که «شیربها» گفته می‌شود و بستگی به امکان مالی داماد و شأن عروس دارد، میکنند و روزی از طرف داماد به اصطلاح محلی «سفیدی» که يك توپ چلوار و چند کله قند و یا يك طاقه شال‌ترمه و انگشتری و گوشواره، يك دست لباس می‌برند و روز و ساعت بعدی عقد می‌کنند.

در موقع اجرای صیغه عقد عروس را پشت در یا پرده می‌نشانند و قرآن جلو او با آئینه و ظرف آبی گذاشته و پارچه سفیدی را بالای سر وی نگه داشته و يك نفر از زن‌ها ته دو کله قند را به هم می‌سایند که نرمه آن بالای سر عروس در پارچه سفید می‌ریزد و آخوند عاقد که در پشت در، یا پرده نشسته خطبه مشعر بر حمد خداوند و نعت پیغمبر (ص) و حدیثی مبنی بر ترغیب نکاح مانند «تناکحوا - تناسلوا فانی اباهی بکم

الامم و لوبا السقط» ایراد و با ذکر نام شوهر و میزان مهر در خواست وکالت کرده و عروس «بلی» می گوید و هدیه ای از طرف داماد «زیربانی» داده می شود و با وکالتی هم که از داماد می گیرد عقد ازدواج بسته می شود. داماد به اطاقی که عروس در آنجا است می رود اولین ملاقات کوتاه مدت زناشویی صورت می گیرد.

اکنون در شهرها غالباً پشت در و پرده نشستن به حضور عروس و داماد در حضور مدعوین تبدیل شده است.

شب قبل از عروسی عده زهارا برای حنابدان عروس خبر می کنند. عروس را در وسط جمع می نشانند و دست راستش را روی سر گذاشته بعد از آنکه مادر داماد پولی کف دست عروس می گذارد از حنائی که داماد فرستاده کف دست عروس می گذارند و تمامی دختران کمی از آن حنا به نیت خوش بختی برداشته به سر انگشت خود می مالند و روز عروسی عروس با عده ای دختر و زن جوان به حمام می رود. وقتی که از حمام بیرون می آید چادری رنگین و گلدار و پارچه توری روی آن به سرش می اندازند و پسر بچه ای آئینه بزرگتری به دست جلو عروس به آهستگی قدم بر می دارد و چند نفر مطرب هم پا بپا می نوازند و او را به خانه ای که برای تشکیل محفل عروس تعیین شده می برند پس از آنکه زنی که او را مشاطه می نامند عروس را آرایش «بزک» کرد بعضی زنها به تماشای عروس می روند و شعری که غالباً رباعی است در وصف عروس می گویند.

داماد هم با جمعی جوانان به حمام رفته موقع بیرون آمدن دو نفر در دو طرف اولاله به دست هستند که ساقدوش می گویند و حتماً باید یکی از این دو نفر ازدواج کرده باشد تا اسرار مگو را به داماد بگوید (البته برای دامادهای سابق چشم و گوش بسته) و مطربها جلوداماد ساز می زنند

و جوانها در بین راه از حمام تا محلی که برای «تخت نشستن» داماد در نظر گرفته اند به سر و کول یکدیگر پریده و «های شباش» می گویند و بستگان و دوستان داماد او را می بوسند و نقل و پول به سرش می ریزند . اگر عروس را ازده دیگری بیاورند براسب سوار کرده ، عده ای زن و مرد سواره و پیاده همراه او هستند . وقتی نزدیک می رسند داماد با چند نفر سواره به پیشباز عروس می روند و داماد نارنجی به طرف عروس می اندازد و به تاخت فرار می کند و چند نفر جوانهای بستگان عروس او را تعقیب کرده سعی می کنند کلاه داماد را در حین تاخت بردارند اگر موفق شوند به سر شکستگی داماد تعبیر می شود . به هر حال وقتی داماد به دامادخانه می رود با ساقدوش های خود در محل مخصوصی می نشیند و لباس مخصوص دامادی را به او می پوشانند و یک نفر بر می خیزد و هر يك از بستگان و دوستان پولی می دهد و گیرنده به صدای بلند می گیرد و در دستمالی می ریزد . این پول در واقع چشم روشنی و کمک خرج عروسی است . پس از صرف شام عروس را از عروس خانه به منزل داماد می آورند داماد به پیشباز عروس می رود و نارنجی به سوی عروس پرتاب می کند . عروس با اینکه چادر الوانی به سر و پارچه توری روی آن دارد سعی می کند آنرا بگیرد . داماد را بالای بام محاذی درب خانه ای که حجله است می برند . داماد پاها را از هم باز و آب دهانی در وقت ورود عروس به حجله می اندازد و سپس پائین آمده پدرش و یایکی از بزرگان خانواده دست عروس را در دست داماد می گذارد و برای آنها سعادت و خوشی ار خداوند می خواهد و از این پس مردم متفرق می شوند و چند زن از طرفین برای استحضر از نتیجه می مانند ، و به قول ویکتور هوگو «ملکی لبخند بر لب و انگشت در دهان پشت در حجله ایستاده است» .

مراسم عید نوروز

فقرًا از چند ماه پیش از عید به فکر تهیه وسایل و لوازم عیدند ؛ پولی برای لباس ، روغنی برای نان روغنی و آرد خوب ، برنج و گوشت برای پلو شب عید ؛ شیرینی برای ایام عید . در اواخر اسفند همه خانه تکانی و گردگیری می کنند و در شب عید در همه خانه ها کشمش پلو می پزند و برای یکدیگر می فرستند و نان مخصوصی که آنرا « کلوچه » می گویند گرد و کوچک که بر روی آنها قالب چوبی « کلو مبو » نقش زده می شود تهیه می نمایند . در خانواده های متمکن شیرینی به نامهای « قطاب ، نان پنجره ، نان برنجی ، باقلوا ، نان نخودی ، پخته در بشقابهای در سینی و مجموعه می گذارند و در خانواده های دیگر ، کشمش سبز و مویز و انجیر خشک و بادام و گلابی خشک و زرد آلوی خشک و نخود بریان و نقل بازاری است . در ساعت تحویل سال از کسی که او را خوش یمن می دانند درخواست می کنند که بادسته ای سبزه به منزل آنها وارد شود . صبح عید به دیدن بزرگ خانواده و یاده می روند و مصافحه و روبوسی می نمایند ؛ به بچه ها پول و تخم مرغ و گردو عیدی می دهند و در موقع مصافحه و دست و رو بوسی می گویند : عید شما مبارك ، صد سال به این سالها .

اخلاق و عادات و معتقدات

همگی در برخوردها و معاشرتها با یکدیگر علاقمند مشاهده می‌گردند ولی باهم در امور محلی و اجتماعی معاضد و مساعد نیستند و حیانا کارشکنی می‌کنند .

قریحه و استعداد قابل توجهی دارند ولی به مرحله استفاده اجتماعی در نمی‌آید و به خود مشغولند که ممکن است به علت کوچکی محیط باشد . از رأی و عقیده شخصی و انفرادی با اشکال صرف نظر می‌کنند در نتیجه مصالح اجتماعی و اقتصادی خود را از دست می‌دهند و میدان را برای پیشرفت غیر از خود خالی می‌گذارند و حاصل آن این شده است، در این زمان که اغلب شهرستانها با استفاده از وضع مساعد کشور سرعت رو به آبادی و اصلاح و رفع نقایص و تهیه لوازم روز می‌رود عقب مانده است و درجا می‌زند .

همه مهمان‌پذیر و مهمان‌دوست هستند و هر کس به خانه هر ناداری وارد شود آنچه بتواند در طبق اخلاص می‌گذارد و از خوراکیهای معمولی، پلو کشمش، رشته پلو، سبزی پلو، خلال پلو، آلو بالو پلو و چلو با انواع خورش‌ها: بادنجان، قورمه سبزی، فسنجان، سیب و آلو بالو، قیمه، به، کدو، شش انداز-ته چین، دم پخت، آبگوشت، اشکنه، آب کشک، کشک و بادنجان، بزباش، ماست جوش، شیر برنج، تر حلو، حسو، حلیم،

قلیه ، شامی ، دلمه ، نیمرو ، بورانی ، کوکو ، خاکینه - در حدود امکان و فصل تهیه می کنند با نانهای گرد نازک بسیار خوبی که در خانه ها پخت می شود.

تمامی اهل دامغان شیعه اثنی عشری هستند . همه به زبان فارسی حرف می زنند ولی حرکات کلمات و حروف را غالباً برخلاف فارسی کتابی و دستور ادا می نمایند و با «واو» تصغیر می کنند مانند : رفتَم، گفتَم ، بُردَم ، دیدَم ، یا ، مادر ، پدر ، خواهر ، برادر . حَسَنُو ، کریمُو (مصغر حسن و کریم) و در موارد ، تکبیر ، میگویند : مَرَدَی زَنَی بایای ماقبل مفتوح .

مراسم متوفیات :

بیاد دارم که در دامغان دو نفر طبیب مجاز بود یکی میرزا عبدالحسین معروف به نیرالحکما و دیگری سید مهدی مشهور به شریف الاطبا و نسخه های اینها داروهای طبیعی و گیاهی بود و معالجاتشان که از گرفتن نبض و دیدن زبان بیمار بدون وسائل دیگری شروع می شد؛ و دوداروخانه و به عبارت دیگر «عطاری» یکی بتصدی مرحوم ملارضا عطار پدر مرحوم دکتر سعادت و دیگری به مباشرت مرحوم میرزا علیمحمد خرم بود که داروی خارجی نداشتند و در خصوص امراض عمومی که همه بدون اطلاع و وسیله بودند و اغلب خانواده ها به داروهای گیاهی و تجربی توسل می جستند . چنانکه به خاطر دارم وقتی آبله شیوع یافته بود و بچه های یکی بعد از دیگری می مردند زن پیری را ازده یک فرسنگی آوردند تا مرا که شش سال داشتم آبله بکوبد . این زن از آبله های خشک شده بچه دیگری که آبله داشت گرفت و آنرا روی سنگی که مقدار کمی آب روی آن ریخت سائید و مایعی درست کرد و آن مایع را در بن شصت پشت دست راست من گذاشت و

دست مرا زن دیگری چسبید و زن آبله کوب يك دسته سوزن را که شاید ده تا بود و بانخی به هم بسته بود به دست گرفت و در همان جائی که مایع آبله را گذاشته بود به سوزن زدن پرداخت تا خون در آمد و سپس بست. جای آن هنوز بجاست. اتفاقاً دو سه آبله بیشتر در نیاوردم و لسی بسا می شد که با همین نوع آبله کوبی آبله زیادی ظهور می کرد و می مردند. در همین سال ۲۲ بچه از آبله در این ده مردند و امراض دیگر مانند کچلی و سرخک و حصبه و مالاریا و تراخم که به کوری می انجامید و از این قبیل بیماریها زیاد بود و معالجات نداشت.

به هر حال مرده را روی نهر آب تخته ای انداخته می شستند و پس از کفن و دفن به تناسب استطاعت باز ماندگان يك يادو روز مجلس ترحیم می گرفتند، روز هفتم و چهارم و سال هم مجلس تذکری برپا می شد. تا يك سال نزدیکان متوفی عروسی نمی کنند و حنا نمی بندند.

لغات اختصاصی دامغان

آنچه را که در این مبحث می نویسم سعی کرده ام لغاتی باشد که در جای دیگر استعمال نمیشود ولی مانع از این نیست که من استحضار نداشته باشم و رعایت ترتیب حروف هم نمی کنم و آنچه ضمن نوشتن به نظر م برسد خواهم نوشت و این کار اشکالی هم دارد و آن حرکات و طرز بیان است که طرز ادا قابل ضبط نیست و حرکات نیز در چاپ درست در نمی آید:

محلّی	توضیح	محلّی	توضیح
دلنگان	آویزان.	گوز گولو	پشك شتر.
چوكليشا	چوبی که آتش تنور را بهم میزنند	کت کسن	سوسك.
ارسن	میله آهنی که یکسر آن پهن است و نان را از تنور میکنند.	جزو	جیر جیرك که در تابستان پیدا میشود.
نرم خل	سوخته هیمه صحرائی.	گوزرنو	نوعی جیر جیرك یشمی رنگ برخلاف جزو که سرخ رنگ است.
لایلو	نان گردی و کلفتی که لای آن روغن میگذارند و در تنور میپزند.	واشولو	داس که با آن درو میکنند.
کماچ	قطعه خمیر درازی که در نرمه آتش تنور انداخته	پریشان	چوب مثلثی که گاو آهن را در آن میزنند
کالانو	نان کلفتی که لای آن اسفناج و یاسبزی دیگر بگذارند	ازال	چوب درازی که در عقب متصل به پریشان است و از وسط دو گاو تاسر دوش آنها امتداد دارد.
کلوا	نان روغنی که چوبانها در آتش نرم میپزند	قاییش	تسمه چندلای چرمی است که در سوراخ چوبی که روی شانه گاو است کرده به پریشان اتصال میدهند.
سیشکه	ترشح.		
راتو	کوزه کوچک لبه دار.		
تنکلو	کوزه کوچک آبخوری از گل پخته.	برینه	تخته مستطیلی است که بیک طرف آن آهن برنده حلقه داری است و برای هموار کردن زمین صیفی کاری استعمال دارد.
تلیسه	گوساله ماده.		
پنگلی	گوساله تازه زائیده (اصولا کوچک).		
گردو	قلوه گاو و گوسفند.	هیش	همان چوب گاو آهن است.
یگ پرو	خیلی کم.	چان	چرخ خرمن کوبی.
سیرو	نان گرد کوچک که اندکی کلفت باشد.	انبو	که آنرا چهار شاخ هم میگویند پنجه چوبی بهم پیوست دنباله داری است که گندم و جو کویده را باد میدهند.
سرچو	چربی روی شیر سرد.		
سز مه	دوغ جوشیده سفت شده.		
لور	آبی که از پنیر بچکد و قدری ماست با آن بزنند و بسته شود.	قرچان قرچا تکو	فشار آوردن عده بهم.
		قلو	جمعیت زیاد بهم فشرده.
سوچو	قره قروت.	لپاسان	پهن بی قواره.
لپانه	مدفوع گاو.	لپر	سنگ ریگ پهن نازك گرد کوچک.

محلّی	توضیح	محلّی	توضیح
دندرو	نوعی بازی باقاپ گوسفند.	کابرین	قسمتی از گلی که در آن بلم روئیده و باییل کننده شود.
کران	نوعی بازی باقاپ گوسفند.	بلماقو	آشی است که با شیر و برنج وارد پخته میشود
بکارو	نوعی بازی باقاپ گوسفند که در خط دایره که روی زمین میکشند میگذارند.	بنو	گروهی نخی که بشکل کره پیچیده باشند
آلنگور	صمغ درخت.	نرتو	قطعاتی از پنبه کمان زده که بشکل لوله برای رشتن تهیه شده.
آمخته	معتاد.	گندو	پنبه کمان زده (محلوج).
ابرق	ابریق.	فلکو	چرخکی که چهار بازو دارد و نخ را از دوک بوسیله آن کلاف میکنند.
اشکیل	تقلب در بازی.	چرخچه	چرخکی است که نخ آهار زده برای بافت را با آن کلافه میکنند.
اشنفه	عطسه.	پابزار	چارق و نوعی کفش دهقانی.
اشوری	روژه خوانی زنانه.	پاتوه	شال پشمی که پیاها می پیچند و چارق پیا می کنند
البزی	حاصل خارشتری و نوعی قاپ.	پاکولو	کسی را روی شانه ها گذاشتن و پاهای او را از دو طرف گردن چسبیدن.
الخور	نوعی خارا است که بر گهای آن مانند برگ شوید است.	پتو	چیزی که بسوراخ راه آب میزنند.
اماچو	آشی است که علاوه از سبزی و نخود خمیر را هم بساندازه نخود گرد کرده در آن میریزند.	پختو	فاخته.
عوره	زراعت دیر کاشت.	پر پرو	پروانه.
باز	ریسمانی است که بشاخه درخت دولا آویزان میکنند و در آن می نشینند و حرکت میدهند.	پرچینو	آنچه از باغ و پنبه زار و غیره پس از جمع آوری بدست می آید.
باغوانو	حشره صربی رنگ شبیه ملخ که در باغها و سبزه زارها دیده میشود و پارچه راهم میخورد.	پروزن	پرویزن.
بز مبو	نخی که از موی بز باشد.	پی تکی	پشت کردن کسی زدن.
بلقت	سگ پیر از کار افتاده.	پسله	غیبت کردن.
بلم	علف چمنی که در خراسان فریز میگویند.	کلی سنگ	فلاخن.
		پل	ماده سگی که میل به نرد در آن پیدا شده.

محلّی	توضیح	محلّی	توضیح
پم	پهن.	جزغاله	قطعات ریز کرده دنبه گوسفند که برای گرفتن روغن آن جوشانده شده.
پوتنك	پونه.	تیلو	سفال شکسته.
تخم یارو	بارسنگ.	جز جز	صدای آب شدن روغن بر آتش.
پیو	پا آب قنّاء.	جل گو	نوعی حلوا مخلوط با تخم مرغ و غیره که برای زندهای زائو تهیه میشود.
تویانو	تخم شپش که در بن موها پدید می آید.	جمامی	کوفتگی کسی که عادت بکار کردن نداشته.
تتم	منقار.	جنگ جنگو	استخوان معصل گوسفند است میگویند. اگر آنرا بخانه کسی بگذارند زن و شوهر باهم دعوا میکنند.
تخس	پراکنده.	جنگره	جنگی.
تران	دراز قد بی قواره.	جوازن	قطعه چوبی است که وسط آنرا گود کرده بصورت هاون چیزی در آن میکوبند
ترید	مایمی که خود بخود از ظرف بریزد.	جول	کود.
تق	بوته خربزه و هندوانه و خیار و کدو.	جیجید	صورتی که پشم از سوختن بخود میگیرد
تقلی	بزغاله ۲ ساله که هنوز نژائیده.	چاقلو	گنجشک.
تك	دهان.	چرز	آفتی است که در یونجه کاری مانند تارهای نخ پیدا میشود.
تلك	قسمت و سهمی از زمین.	چشته	برائرسابقه طمع کردن.
تمنه	سوزن بزرگتر از معمول.	چفر	چسبناك - تهرانیها نوچ میگویند.
تموس	كپك - در بعضی قراء پنخ میگویند.	چفرت	زیر چانه.
تنكل	دوك دستی که با آن مردها پشم و مو میریسند	چك چك	نجوا.
تنكله	پسر بچه.	چك	قرعه زدن قطعات زمین زراعتی.
توتقلو	چرخاندن آدم بدون اختیار.	چكانه	گله ای که گوسفندان آن صاحبان متعدد داشته باشد.
توپزو	نانی که در ساج به پزند.		
تكلو	كلون نیم بسته درب.		
تول	آب گل آلود.		
تویر	جائی که بیشتر در معرض آفتاب است.		
تیجه	بذری که تازه سبز شده.		
تولانو	هل دادن.		

معلى	توضيح	محلى	توضيح
چكل	چیزی که صاف و محکم ساخته شده و اغلب به ساخته آهنی گفته می شود.	خشکو	زرد آلو خشك.
چكل	کوه.	خشه	لجن ته آب.
چكلیدن	آتش نرم یا خاکی را زیر و رو کردن.	خلاشه	خارهای بیابانی شکسته و نرم.
چكو	جرقه آتش.	خلامه	بره و بزغال شیر خوار.
چكه	دست بهم زدن.	خو	کردوی زراعت و یونجه.
چلبو	کنه ریزی در حیوانات.	خورشو	با آب انگور میزنند شبیه به رب انار است.
چلكو	ریزه چوبهای سرشاخه و كوچك	دهول	آدمك - مترس سر زراعت.
چم	روحیه و اخلاق.	دقولو	قلقلك.
چندلو	سرد و پانشتن.	دال	پستان گوسفند و گاو.
چو	شهرت خلاف واقع.	متسم	کسی که در حرف دیگران حرف بزند.
چول	خالی از هر چیز.	دلومولو	نیم پخته تخم مرغ و میوه.
چینه	دانه مرغ و کلافهای دیوار گلی.	وارشو	مایه خمیر (خمیر ترش).
دولخ	گرد و خاک زیاد.	پفن	آرد کمی که در موقع پختن روی کرده نان پاشند.
گرچو	که تهرانیهانشکن و گرگان چمبلو که میگویند	کلندان	شاه دانه.
تی پا	اردنگ.	مارمبو	گیاه تلخی است که استعمال دوائی دارد.
حسو	آشی است که با آرد و شیر و برنج میپزند.	تسك	کوتاه.
حنشو	بتماشای عروسی رفتن بدون دعوت.	رزمو	گیاهی است که گلهای کوچکی شبیه نیلوفر دارد
خرتر	سرخك.	كرچ	مرغی که از تخم کردن افتاده.
خره	گلو.	چنشك	چرخشت.
خرته	پاره و کهنه.	كلاغ كشكو	سبزه قبا.
خسته	نانی که در آب كشك یا آبگوشت زیاد	سنگسرو	موریانه.
	بماند و شکل خمیر بگیرد.	شیو	شپشکی است که بر تن حیوانات است.
خسم	پوستی که در موقع زائیدن گاو و گوسفند از آنها خارج میشود.	شینینو	سوسك قرمز رنگی است که سابقاً در حمامهای عمومی دیده میشد.

محلّی	توضیح	محلّی	توضیح
پادرازو	نان روغنی کوچکی که دراز می‌پزند .	دهك	گیاهی است که غالباً در گندم‌زار می‌روند و دانه‌های سیاهی دارد .
دق‌زدن	با چنگال یا قطعه سیمی نان را سوراخ کردن .	لقاشه	زن بی‌عفت .
خیزه	زبانۀ کلیددان چوبی که پشت در را می‌گیرد .	لك	در موقع اهانت بدهان می‌گویند .
تكلو	زبانۀ نیم‌بسته کلیددان .	جل‌جمنده	تیکه پاره‌های کهنه پارچه .
تجد	شاخه درخت سنجد و بید که بدون ریشه غرس می‌کنند .	بزغنج	حاصل درخت پسته پیوند نشده .
کلاند	غلطانده .	دو خواستی	خواستگاری کردن .
گرو	ظرف دراز سفالین که در گهواره برای قضای حاجت بچه می‌گذارند .	پاکی	تیغ دلاکی .
رجه	طنابی که لباس شسته روی آن برای خشك شدن می‌اندازند .	گنس	در حال نزدیک به بیهوشی بودن .
والو	زگیل .	کول کردن	استفراغ کردن .
تومال	طحال گوسفند .	نیم ساق	چاقچور .
زالکو	غذای خیلی شور .	بهل	زمینی که پوك است و پادراز آن فرو میرود .
زپیل	غذائی که زیاد ترش است .	سندلان	حالتی از قاپ که عمودی بایستد . بآدم بی‌قواره هم می‌گویند .
شس-گر که رخ	شاخه نازك درخت .	خیما	خمیرمایه .
چارو	ساروج .	دال‌وزو	گنجشك بدصدا - عامه می‌گویند از ده تا تخم‌یکی بلبل میشود بقیه دال‌وزو .
اوترو	چیزی که آب زیاد داشته باشد .	دانه‌گی	پنبه باتخم .
گولاچ	نان روغنی که غالباً سر قبرستان‌ها می‌پزند بدردم می‌دهند .	درقانو	قرقره‌ای که چوب ته‌تیزی در وسط دارد و در جای صاف می‌چرخانند .
کول	پوست درخت .	دروشم	داغی که با قطعه آهن برای نشانه بگوسفند و سایر حیوانات می‌زنند .
خل	آب دماغ .	دق	زمین بی‌خار و علف و سرب‌بی‌مو .
وریزو	هندوانه که در پنبه‌زار می‌کارند و یا کنار پالیز خربزه‌کاری است .	دگش	عوض کردن .
لله‌وین	علیل .	دله	نوعی سمور - آنرا گورکن هم می‌گویند .

محلّی	توضیح	محلّی	توضیح
تمامو	علفی که سر آن خوشه خاردار چسبنده دارد درمازندران - دماس یعنی بکیر بجسب میگویند. فواق.	سح-صح	ساختمان دراز برای ریختن کاه و یا جای گوسفند.
دهن آری	بوته صحرایی سفید رنگی است که روی کرم ابریشم برای تنیدن میگذارند.	سفید منگ	آفتی که بزراعت گندم عارض میشود و میخشکاند.
دینو	آب برای پختن پلوروی اجاق گذاشتن.	سقلمه	مشت گره کرده به پهلوی زدن.
دیکله	گیاهی است که گل‌های کوچک صورتی شبیه گل اطلسی دارد.	سلمو	نوعی سبزی صحرایی که در آتش میریزند و بورانی تهیه مینمایند.
رزمو	کچلی که سرش را ناخن بکشد و خمیر خشک را با آلت آهنی از لاک بتراشند.	سو	بتارونزاد- روشنی و لامپا.
رکید	فله.	سهه	ماسه.
رشه	مازندرانیها رندی میگویند برنج بریان شده ته دیگ پلو.	سیاستنگ	آفتی است که بیشتر بزراعت جو میزند. پنبه حلاجی شده.
رندو	تبسم - مازندران هم میگویند.	شین	حاصل درخت نارون در اول.
ریک	زایش.	عسلو	رسوب آب که در سماور صورت میگیرد.
زکوزا	زمین هموار - هامون.	اقرو	جوگی - و کسی که داد و فریاد میکند.
لرد	زرد آلوی کال که تهرانیا، چغاله، و در خراسان، اخکوک میگویند شاعری در مقام مزاح گفته است.	قریشمار	برآمدگی جائی در بدن.
زنکلاچو	بدیدارت چنانم آرزومند.	قرتله	نازا.
	که بسطامی باش زنکلاچو زیرا در شاهرود و بسطام زنکلاچو میگویند	غسر-قصر	قطعات ستون فقرات.
سارق	بقچه.	قق	قارچ - در بیرجند بیماروغ میگویند.
سنل	اردنگ.	گمبلکو	قبره.
		قمبرو	کیف پارچه‌ای که دور آن قبطان دوزی شده و بندی دارد و باز بسته میشود.
		قولق	گیاهی است شبیه تره که در دامغان تره را گندنا میگویند.
		قیاق	پر حرف.
		کاچه	عنکبوت.
		کارتنو	

محلّی	توضیح	محلّی	توضیح
کالکو	خربزه نارس که در تهران کمبزه میگویند.	گرده مال	محصول نوعی نی که سابقاً برای ترك نخوردن ساروج در آن میریختند.
کت	قطعه گل خشك.	گندو	پنبه کمان زده برای رشتن.
کرو	آغل بره و بزغاله.	گنده	چنه.
کریز	کاریز.	گوبگو	دومرد باخواهر یکدیگر ازدواج کنند.
کشه	گودی وسط دوبام خشتی.	گاسوله - گاسولو	گوساله.
کل	بز نر - کچل.	گوش بره	نوعی سبزی شبیه کنکر.
کل	لنگه.	لاخه	شاخه.
کلپوش	پوست غوره.	لپاندن	باعجله لقمه بزرگ بدهان گذاشتن.
کلش	سرفه.	لپانه	مدفوع گاو.
کلماش	سوسمار.	گوز گولو	مدفوع شتر.
کلندان	شاه دانه.	لتو	گلایی خشك.
کلوت	تپه و چاله های زیاد کنار هم.	لینو	بچه گندجشك که هنوز پردر نیاورده.
کله کشو	دزدیده سرکشیدن و نگاه کردن.	لخه	آدم پست و لباس پاره.
کمچه لپو	چیزهائی که از تخم قورباغه در آب ایجاد و بعد قورباغه میشوند.	لس	شل در مقابل سفت.
کور ککو	جفند.	لسك	پست که در گوسفند مورد استعمال دارد.
کوس	فضولات گاو و گوسفند که تخته مانند شود.	لقاو	غلاقی - روغن داغ کن.
گر	کچل.	لکه	وقتی اسب دست و پا را یکمرتبه در راه رفتن بلند میکند و میگذارد.
گرسا	مسری.	لله	استخوان کلفت - به نی هم میگویند.
گلو	بیشعور.	لو	جای گوسفند که در پیه کنده باشند.
گمبل	جفتك زدن حیوانات.	لهه	گل ته نشین آب گل آلود.
گوش	خارش.	مخسته	مقاطعه.
گر گر	صدای آتش و تند.	مرش	کر می که در گوشت فاسد تولید شده.
		مسته	خمیر یا گل را بشکل کره در آوردن.

محلّی	توضیح	محلّی	توضیح
منو	نوعی سبزه صحرائی است که در آتش میریزند.	نشندان	نشستن.
مل	تاك.	نقول	باسرا نكشت به پهلوی کسی زدن .
مل	بندهای انگشت.	وخی	برخیز.
ملالولو	در تهران دم جنبانك میگویند.	وسنی	هوو.
ماچه	ماده - بحیوانات میگویند.	ویر	منقلب شدن شخص كم ظرف از پیش آمد
جیل-جیر	براق.	رکنه	خلاف انتظار.
نسام	سایه درموقعی که آفتاب هست.	زول	نسیم.
			قطعات پوست حیوانی که بریده شده.

فهرست مطالب

دامغان قدیم :

اشاره فردوسی و لامعی به دامغان : ۴ : محل شهر : ۴ : آتشگاه : ۶ :
نظر مقدسی مورخ : ۶ : عقیده گدار : ۷ : پایان کار داریوش : ۹ : مقتل داریوش :
۱۰ : دامغان پایتخت اشکانیان : ۱۲ : قومس : ۱۳ : سد دامغان : ۱۳ : تقسیم
آب : ۱۴ : تبدیل آب به سنگ : ۱۵ : چشمه علی : ۱۶ : عمارت فتحعلی
شاه در چشمه علی : ۱۷ : عقاید مذهبی در باره چشمه علی : ۲۰ : مورخین
یونانی چه می گویند : ۲۰ : چشمه بادخان : ۲۱ : حفاری تپه حصار : ۲۳

حوادث تاریخی دامغان بعد از اسلام :

عصر امویان و عباسیان : ۲۵ : طاهریان و سامانیان : ۲۶ : شطاران
در بیهق : ۲۶ : سربداریان : ۲۷ : رزم زیاریان و دیلمیان در بغداد : ۲۷ :
عصر سلجوقیان : ۲۹ : قلعه گردکوه : ۳۰ : حسن صباح و سلطان سنجر :
۳۳ : حسن صباح در دامغان : ۳۷ : مظالم مغول در دامغان : ۳۷ : گردکوه
در شاهنامه : ۴۶ : منصورکوه مهرنگار : ۵۰ : واقعاتی که در سالهای ۷۰۰
تا ۹۰۰ هجری در دامغان روی داده : ۵۳ : تیمور لنگ و دامغان : ۵۴ :
پهلوان حسن دامغانی : ۵۵ : نامه نجم الدین علی مؤید دامغانی به شهید اول :
۵۹ : رزم امیر ولی با تیمور در دامغان : ۶۱ : بدیع الزمان و محمد خان
شیبانی : ۶۱ : شاه اسمعیل صفوی و شیبک خان : ۶۲ : شاه عباس دوم در
دامغان : ۶۳ : نادر شاه در دامغان : ۶۵ : فتحعلی خان قاجار در دامغان در
ظهور افغان : ۶۷ : مزار شاهرخ در دامغان : ۶۹ : تولد آقا محمد خان در
خانه سید مفید : ۷۰ : کریمخان زند : ۷۱ : حسینقلی خان حاکم دامغان :

۷۳ : مولودخانه دامغان : ۷۳؛ علاقه فتحعلیشاه به دامغان : ۷۵؛ مدرسه مطلب خان در دامغان : ۷۵؛ ناصرالدین شاه در دامغان : ۷۵؛ دامغان و انقلاب مشروطیت : ۷۸؛ نبرد قوای دولتی و ارشادالدوله : ۷۸؛ محاصره قلعه مولود خانه : ۸۰؛ دامغان در تیول قاجارها : ۸۳؛ چگونگی تأسیس عدلیه در دامغان : ۸۴

شهرستان دامغان :

موقع جغرافیائی و جمعیت : ۸۷؛ امامزاده جعفر : ۹۰؛ گنبد چهل دختر : ۹۷؛ گنبد پیر علمدار : ۹۸؛ عبدالعالی و عبدالمعالی : ۹۹؛ امامزاده علی : ۱۰۰؛ پرورشگاه، دبستان، بیمارستان : ۱۰۰؛ مسجد تاریخانه : ۱۰۳؛ مسجد جامع : ۱۱۵؛ مدرسه حاج فتحعلی بیگ معروف به پامنار : ۱۱۹؛ مدرسه موسویه : ۱۲۴؛ مدرسه مطلب خان : ۱۲۵؛ مدرسه ناظمیه : ۱۳۰؛ طوق : ۱۳۶؛ علم و سلم و نخل : ۱۳۷

دهستانهای دامغان :

حومه شهر : ۱۴۰؛ قلعه پائین : ۱۴۴؛ دههای دامن کوه : ۱۶۲؛ دهستان رودبار چهارده کلاته : ۱۶۴؛ دهستان قهاب سرسر : ۱۶۶؛ دهستان قهاب رستاق : ۱۶۸؛ دهستان تودروار : ۱۷۱؛ سیاهه شرکتهای تعاونی : ۱۷۴

دانشمندان دامغان :

محمد بن عبدالله طیفور : ۱۷۷؛ محمد بن عیسی : ۱۷۷؛ محمد بن زبرقان : ۱۷۸؛ بکیر : ۱۷۸؛ احمد دامغانی : ۱۷۹؛ احمد بن حسن بن محمد : ۱۷۹؛ ابو جعفر دامغانی : ۱۸۰؛ ابوالعباس دامغانی : ۱۸۰؛ ابوعلی حسن : ۱۸۰؛ قاضی ابو عبدالله : ۱۸۰؛ قاضی محمد دامغانی : ۱۸۲؛ محمد بن عبدالرحمن بن الفرّج : ۱۸۲؛ ابو سعید منصور : ۱۸۳؛ احمد قاضی : ۱۸۳؛ ابراهیم بن اسحاق : ۱۸۳؛ اسمعیل بن ابوالفضل : ۱۸۳؛ حاج میرزا رضا شریعتمدار : ۱۸۴؛ شیخ ابوالقاسم : ۱۸۵؛ میرزا فتح الله، حاج میرزا محمد : ۱۸۶؛ حاج شیخ علی دامغانی : ۱۸۶؛ حاج شیخ علی رضا : ۱۸۶؛ سید میرزا آقا ترابی : ۱۸۶؛ حاج شیخ محمد کاظم مهدوی : ۱۸۶

وزیران و مردان نامی دامغان :

ابوعلی دامغانی : ۱۸۸ : خواجه مسعود دامغانی : ۱۸۸ : ابو محمد بن عیسی : ۱۸۸ : غیاث الدین دامغانی : ۱۸۸ : محمد قاسم خان دامغانی : ۱۸۹ : اسماعیل خان : ۱۹۰ : ابراهیم خان : ۱۹۰ : اسمعیل خان ، ذوالفقار خان ، مطلب خان : ۱۹۰ : میرزا محمد خان سپهسالار : ۱۹۱

شعراي دامغان :

منوچهری دامغانی : ۱۹۲ : خواجه بهادرالدین دامغانی : ۱۹۷ : افتخارالدین دامغانی : ۱۹۸ : مجیرالدین دامغانی : ۱۹۹ : شامی دامغانی : ۲۰۰ : مخلص دامغانی : ۲۰۰ : ماهر دامغانی : ۲۰۰ : زائر دامغانی : ۲۰۱ : نزهت دامغانی : ۲۰۱ : بسمل دامغانی : ۲۰۲ : محمد مؤمن دامغانی : ۲۰۲ : هدایت ، رضا قلی خان : ۲۰۳ : نشاطی خان دامغانی : ۲۰۶ : یاسمن بوی دامغانی : ۲۰۸ : جاریه دامغانی : ۲۰۸ : حاج شیخ مهدی مخلص : ۲۱۰ : رضا شریعتمداری دامغانی : ۲۱۱ : ناسوتی ، یاسایی : ۲۱۴ : آذری دامغانی : ۲۱۶ : تاراج : ۲۱۷ : بهشتی ، آشوبی دامغانی : ۲۱۸ : داوری دامغانی : ۲۱۹ : رضا رضائیان : ۲۲۱ : داودی - مسعود : ۲۲۱ : رویائی - یدالله : ۲۲۲ : نوبهار : ۲۲۵ : آینده - اسماعیل : ۲۲۶ : طاهریا : ۲۲۷ : شاه چراغی : ۲۲۸ : هما : ۲۲۸ : نظام : ۲۲۹ : گیشمند : ۲۳۰ : سعیدی : ۲۳۰ : سعیدی - علی اکبر : ۲۳۱ : حجازی : ۲۳۲ : وحیدی : ۲۳۲ : کشاورز : ۲۳۳

تشکیلات و وضع زندگانی مردم : ۲۳۵

ازدواج و عروسی : ۲۳۹

مراسم عید نوروز : ۲۴۲

اخلاق و عادات و معتقدات : ۲۴۳

لغات اختصاصی دامغان : ۲۴۵

فهرست تصاویر

صفحه ۶	نسمتی از خرابه‌های معبد ساسانیان
۷ د	خرابه‌های معبد ساسانیان
۸ د	خرابه‌های تپه حصار
۹ د	قسمتی از حصار جنوبی شهر دامغان
۱۶ د	عمارت آقامحمدخان در چشمه علی دامغان
۱۷ د	نمای غربی و دریاچه چشمه علی
۲۸ د	پیر علمدار دامغان
۳۰ د	کوه و قلعه مهرنگار دامغان
۳۱ د	برج و باروی طرف شرقی گردکوه
۳۲ د	نمای شرقی گردکوه دامغان
۴۰ د	نمای حوض و برکه روی گردکوه دامغان
۴۱ د	یکی از حوضهای گردکوه
۴۲ د	بقایای برجهای دیده‌بانی و دیوار گردکوه
۴۵ د	نمای داخلی بقایای برج‌های دیده‌بانی گردکوه
۵۱ د	منصور کوه دامغان
۸۹ د	امامزاده محمد دامغان
۹۰ د	امامزاده جعفر
۹۷ د	چهل دختر دامغان
۹۸ د	منظره دیگری از پیر علمدار
۱۰۰ د	عبدالعالی و عبدالمعالی

- ۱۰۱ د امامزاده علی دامغان
- ۱۰۲ د میدان ستون یادبود دامغان
- ۱۰۳ د ایوانهای مسجد تاریخانه
- ۱۰۴ د طاقهای تاریخانه
- ۱۰۵ د قسمت دیگری از مسجد تاریخانه
- ۱۰۷ د مناره مسجد تاریخانه
- ۱۰۸ د ماکت مسجد تاریخانه درموزه ایران باستان
- ۱۱۰ د مناره جنب مسجد تاریخانه
- ۱۱۱ د قسمتی از مسجد تاریخانه دامغان
- ۱۲۱ د مدرسه پامنار
- ۱۲۶ د ستوده مظفر گودرزی
- ۱۲۹ د حشمة الممالك
- ۱۳۰ د مدرسه ناظمیه
- ۱۳۲ د سید ابوالفضل شریعت پناهی
- ۱۴۶ د دیوار شمالی حرم
- ۱۷۹ د مقبره بکیر بن اعین
- ۱۸۴ د حاج میرزا رضا شریعتمداری

فرہاد حسن

